



امیال کهنه زیر پرچمی رنگ باخته

در حاشیه کنگره ۲۱ راه کارگر

خالد حاج محمدی
۲۵ آگوست ۲۰۱۶

کنگره بیست و یکم راه کارگر در ژوئیه ۲۰۱۶ پایان یافته است. نگاهی به مباحثات این کنگره و اسنادی که منتشر کرده اند گواه استواری راه کارگر در مسیری است که قبل از او حزب مادر (حزب توده ایران) و جریانات تابعه پیموده اند.

سه سند منتشره از راه کارگر که نتایج کار کنگره بیست و یکم این جریان است، از "گزارش سیاسی کنگر" تا دو قطعنامه آنها تحت عناوین "ضرورت مبارزه برای تامین اجتماعی" و "وظایف ما در دوره پیش رو" همگی گواه موقعیت کنونی راه کارگر است که علاوه بر بیان بن بست کامل این جریان، بعلاوه جز اسم سوسیالیسم و دفاع از زحمتکشان و کارگر که آیین دروازه این سازمان است، به سختی میتوان راه کارگر را از لیبرال ترین جریانات بورژوایی ایران جدا کرد. تزه‌های این کنگره در مورد عرصه های اصلی مبارزه و نبردهای اصلی در جامعه، علاوه بر اینکه سر سوزنی به جریانی که روزگاری نسیمی از سوسیالیسم بر سر و روی آنها وزیده باشد نزدیکی ندارد، کل احکام و تزه‌های اصلی کنگره راه کارگر بیان مبهم و دوپهلو و شرمگینانه سیاست خانواده اکثریت توده و جبهه ملی و کل جنبش ملی- اسلامی ایران، منجمله جناحهایی از خود جمهوری اسلامی، است که راه کارگر در بسته بندی بهداشتی کارگری و مستضعف پناهی ارائه میدهد.

صفحه ۲



زندگی در شکاف دولت ها

محمد فتاحی

ناظر بیرونی جنبش ناسیونالیسم کرد به سختی قادر به وصل کردن گامهای دیروز و امروز و فردای این جنبش در مسیر حرکت خویش است. روزی پیروزترین نیروی نبردی، روز دیگر در ته صف شکست خورندگان سرگردان مانده است. روزی ناگهان انگار زمین برای تولد آن در خشک ترین نقطه خود سخاوتمندانه دهان باز میکند تا مسیر سر بر آوردن قارچ گونه آن را بگشاید. روز دیگر انگار همین زمین با عطوفت دیروزی، اژدهاگونه آنرا با ولعی وحشیانه می بلعد. چه معلوم، شاید هم خدایان شر و خیر این جنبش در کشمکش دایمی مشغول تعیین سرنوشت آنند. فرد مومن مسلمان بویژه در چنین مواقعی بیش از همیشه حق دارد بگوید کسی قادر به سردرآوردن از کار خدا نیست.

موضوع این یادداشت تقلایی برای پاسخ به این ظاهرا معما، زمینه های موفقیت و شکست، علل حضور و غیبت های ناگهانی، و در متن آن ترسیم استراتژی ناسیونالیسم کرد در مسیر تاریخی خویش است.

در تاریخ ناسیونالیسم کرد، تا به امروز و در ابعاد وسیع، در سه یا چهار مورد موفق به کسب موفقیت و قدرت بوده است، که بدون استثنا همگی بادآورده بوده اند؛

صفحه ۵

میزگردی در باره تحولات اخیر در ترکیه

این میزگرد با ابتکار مظفر محمدی و شراکت رفقا مرضیه دانایی، شاهین لطفی و کامیار شعیب نژاد

برگزار و برای کمونیست ارسال شده است.

صفحه ۶

در این شماره می خوانید:

فرار از جواب /در خصوص “اکتشافاتی عمیق“ (آسو فتوحی) / صفحه ۱۱

پان ایرانیستها و معضل شاهزاده “لیبرال“ (آذر مدرسی) / صفحه ۱۲

بیکاری: ده سالی که ایران را لرزاند!/(مصطفی اسدپور)/ صفحه ۱۳

توطئه جمهوری اسلامی و همکاری دولت اقلیم / صفحه ۱۴

اطلاعیه حزب: فاشیسم در لباس “مبارزه“ با داعش / صفحه ۱۵

کمر بست

ماهانه منتشر میشود سپتامبر ۲۰۱۶ – شهریور ۱۳۹۵

www.hekmatist.com

بحران وجدان کمیته ی نوبل

نیما پژو‌هش

درچند روز گذشته کمیته ی نوبل اعلام کرد که جایزه نوبل اقتصاد سال ۲۰۱۶ را به "کارل مارکس" برای نوشتن کتاب کاپیتال اهدا می کند.

کمیته ی نوبل در این رابطه بیانیه ای داده است. در این بیانیه آمده است: از زمانی که بانک مرکزی سوئد اسپانسر نوبل اقتصاد شده این جایزه به تعدادی از اقتصاد دانان (نئوکلاسیک - کینزینی - نئولیبرل) داده شده است که کارشان نه علمی بوده نه انسانی و نه حتی توانسته اند به فهم زندگی اقتصادی اضافه کنند؛ و نه توانسته اند زندگی مردم را بر سیاره ی ما بهبود ببخشند. در واقع تئوری آنها به سیاست های اقتصادی ای کمک کرده که زندگی اقتصادی واجتماعی مردم را نابود کرده و یا روبه افول برده و یا به تخریب مداوم طبیعت اضافه کرده است. ما عمیقاً نسبت به جایزه هایی که بانک مرکزی سوئد داده است ابرازپشیمانی می کنیم. بحران وجدان عمیق درکمیته ی ما ، باعث شد که جایزه ی امسال را به "کارل مارکس" بدهیم؛ اقتصاد دانی که تئوری درک واقعی از نظام سرمایه داری و تخریب فزاینده ای که این نظام داشته و هم نیاز به ساقط کردنش را نیز دیده است. ما فکر می کنیم که برای بانک مرکزی سوئد اقتصاد نه یک علم است بلکه یک سازه ایدئولوژیک برای لاپوشانی کردن عملکرد استثماراری اقتصاد سیاسی در زمان حاضر و برای محافظت از کسانیت که از این نظام سود می برند. (ما همچنین از این بانک تقاضا می کنیم که جایزه نوبل اقتصاد را کنار بگذارد. چون به عقیده ی ما اقتصاد یک علم نیست؛ نه از علوم انسانی است و نه هنر؛ بلکه یک ساختار ایدئولوژیک است که برای مخفی کردن عملکرد واقعی استثماراری اقتصاد سیاسی امروزه ی ما و محافظت از کسانی به وجود آمده است که از آن سود می برند.)

مختصری در باره ی تاریخچه ی جایزه نوبل

بنیان گذار جایزه نوبل "آلفرد نوبل"، شیمیدان و مخترع دینامیت، در آخرین وصیت خود اعلام کرد "باید ۹۶ درصد از ثروتش به پایه ای برای اهدای جایزه به کسانی باشد که در رشته‌های فیزیک، شیمی، فیزیولوژی یا پزشکی، ادبیات و صلح بیشترین خدمت را به بشر کرده اند باشد". ششمین جایزه، یعنی نوبل اقتصاد نیز در سال ۱۹۶۸ میلادی، توسط بانک مرکزی سوئد پایه‌گذاری شد. اما در رابطه با انتخاب برندگان جایزه نوبل بحث ها و دیالوگ های فراوانی هست که حکایت از این واقعیت دارد که، مخصوصاً در دوران جنگ سرد، نهاد نوبل به عنوان یکی از ابزارهای رقابتی و تبلیغاتی در مقابل قطب رقیب عمل کرده است. البته ناگفته نماند که در این کشمکش در شوروی سابق نیز "جایزه لنین" (Lenin Prize) که چیزی شبیه جایزه ی نوبل بود، به وجود آمد و بعدها به "جایزه استالین" تغییر نام داد. "ژان پل سارتر" نیز در بیانیه ای که برای کمیته ی نوبل فرستاده بود یکی از دلایل رد جایزه را این چنین بیان می دارد: می‌دانم که جایزه نوبل به خودی خود جایزه ی بلوک غرب نیست، اما چنین چیزی از آن می‌سازند و یحتمل حوادثی پیش می آید که در اختیار اعضای فرهنگستان سوئد نیست. و از این روست که در شرایط کنونی جایزه نوبل به طورعینی امتیاز ویژه ی نویسندگان غرب و یا یاغیان شرق، تلقی می‌شود.

فریدمن یا مارکس

در سال ۱۹۷۶ کمیته ی نوبل اقتصاد، جایزه نوبل را به "میلتون فریدمن" می دهد و امروز بعد از چهل سال در سال ۲۰۱۶ جایزه را به "کارل مارکس" می دهد. انگار بعد از چهار دهه شرایط لازم برای هم سفره شدن "مارکس" و "فریدمن" در مهمانی ضیافت کمیته ی نوبل فراهم شده است. فریدمن به عنوان بزرگترین متفکر بازار آزاد، از

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بحران وجدان ...

رهبران مکتب شیکاگو، مشاور رونالد ریگان، مبنای تاجریسم، مشاور ژنرال پینوشه و نماینده تمام و کمال بورژازی در یک دوره ی مشخص در یک طرف این ضیافت قرار دارد و در طرف دیگر کارل مارکس، یا به قول طرف داران خجولش فرزانه ی قرن و بزرگترین متفکر تئ سوسیالسم و کمونیسم علمی؛ و به عنوان نوک کوه یخ مبارزه بانظام سرمایه داری و برجیدن این نظام نشسته است.
سؤالی که این رویداد پیش روی ما می گذارد این است که چرا کمیته ی نوبل بعد از گذشت ۱۴۹ سال ازانتشار جلد اول کاپیتال تصمیم می گیرد به مارکس جایزه بدهد. آیا کمیته ی نوبل یک چرخش طبقاتی کرده است؟ آیا کمیته ی نوبل برای آنکه بفهمد مارکس بر حق است یا نمایندگان رنگارنگ اقتصاد بورژازی، که به کُرّات درطول حیات نوبل اقتصاد جایزه گرفته اند، ۴۸ سال زمان لازم داشت؟
آیا این کمیته ی نوبل اقتصاد است که با دادن جایزه به مارکس بر حقانیت مارکس مهر تایید میزند یا امروز کمیته نوبل است که نیاز به تایید مارکس دارد؟

بحران وجدان کمیته ی نوبل یا بحران سرمایه داری

ببایید باهم ادعای کمیته ی نوبل مبنی بر رهبری بحران وجدان و زمینه های بروز این بحران را بررسی کنیم و ببینیم چه چیز باعث بروز این بحران وجدان شده است. بحران اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ شروع شد بزرگترین بحران اقتصادی بعد از بحران معروف سالهای ۱۹۳۳-۱۹۲۹ بود

امیال کهنه زیر ...

پرداختن به مباحثات راه کارگر و گنگره اش بدلیل نزدیکی و خویشاوندی عمیق آن با بخش وسیعی از جریانات چپ ایران و تعلق آنها به یک خانواده علیرغم تفاوتهایشان و لزوم پرده برداشتن از سیمای این چپ که به نام سوسیالیسم ضد سوسیالیستی ترین سیاستها را تبلیغ میکند لازم میباشد. چپی که زیر فشار نقد مارکسیستی سالهای ۵۹ تا ۶۰ و زیر فشار واقعیات و حضور قدرتمند طبقه کارگر و کمونیسم آن به عقب رانده شد، شکست خورد اما در حاشیه جریانات اصلی به زندگی ادامه داد. این چپ اردوگاهی- ملی، امروز به یمن تحولات دوره اخیر و پیوستن بخشی از جریانات موسوم به چپ، بخشی که دوره ای در کنار کمونیستها و مارکسیستها با این جنبش جدال کرده بود و در دوره اخیر فرجه ای یافته است تا به اسم خود سخن بگوید و به بستر اصلی چپ بورژوایی ببیوندد، اعتبار و اتوریته ای "کارگری" و "ضد رژیمی"برخوردار است.

با این مقدمه کوتاه به سراغ اصل مبحث خواهیم رفت.

دوراهی "سوسیالیسم و بربریت" و اعتراض بورژاوزی صنعتی

راه کارگر در بخش گزارش سیاسی کنگره که ظاهرا قرار است اوضاع جهانی مورد بررسی قرار گیرد، مستقل از تکرار تحلیل های رایج در رابطه با بحران اقتصادی جهانی و پاره ای فرمول همیشگی و مختلف و سرهمبندی شده ای که قرار است سرپوشی بر تزه‌های ضد مارکسیستی و لیبرالی این جریان باشد، تز "سوسیالیسم یا بربریت" چپ بورژوایی رایج را تکرار میکند. راه کارگر در این بخش ضمن بر شمردن پاره ای معضلات از عدم چشم انداز رشد و رونق اقتصادی و افزایش بی سابقه نابرابریها، رشد تّزاد پرستی، تروریسم و توحش و، میگوید:

"همزمانی همه این دگرگونی های بزرگ نمی تواند تصادفی باشد ؛ ما به دو راهی "*سوسیالیسم یا بربریت*" رسیده ایم و از اینجا به بعد، آینده بشریت به آهنگ بیداری و پیشروی نیروهای معطوف به سوسیالیسم بستگی دارد."(تاکیدات از من

و خطرپذرگی را پیش روی طبقه حاکم قرار داد و همچنین هزینه ی بزرگی را به آنها تحمیل کرد؛ به نحوی که در مقطعی در سال ۲۰۰۸ به نظر می رسید کل اقتصاد بورژازی در آستانه ی فروپاشی است. هنوز نیز در هر گوشه از دنیا جنبش های مختلف بورژازی به دنبال راه حلی برای فائق آمدن براین بحران هستند. اتفاقات خاورمیانه و داعش، برگزیت و جدال های بین روسیه و آمریکا و چین، تا "دونالد ترامپ" و نگرانی از فروپاشی اتحادیه اروپا، بحران پناهندگی ...- تمامی راه حل های بورژازی ازدمکراسی بورژازی تا طرح های اقتصادی و اجتماعی از یک طرف در زیر چرخ دنده بحران و از طرف دیگر تحت فشار طبقاتی بخش اعظم جامعه، که از شرایط کنونی نارضی است قرار دارد. بورژازی در حال تکاپو برای بازسازی خود است و تاکنون هر راه حلی که ارائه داده است کوتاه مدت و مقطعی بوده است و هر روز نیز فاصله ی بین پاسخ و بروز بحران کمتر شده و سیر مکرر این حرکت، بورژوازی را در گرداب پاسخ های مقطعی گرفتار کرده است. از این روی هرپاسخی در کوتاه مدت مانند سوپاپ اطمینانی عمل کرده است اما در بلند مدت برحجم بحران سیاسی اجتماعی و اقتصادی بورژوازی افزوده است. در سطح آکادمیک نیز انگار خلافتیت و ارانه ی راهکار جدید مرده است و هرکس بحثی ارائه می دهد اما نمی تواند راه برون رفت را نشان دهد. در طرف دیگر ما هر روز شاهد اعتراضات واعتصابات جنبش هایی در مخالفت با وضع موجود هستیم که خواهان تغییر شرایط موجود و بهبود شرایط زندگیشان هستند (بردگان مزدی که دیگر نمی خواهند برده باشند). آری؛ بحران وجدان کمیته ی نوبل را بحران طبقه حاکم

ایجاد کرده است. اگر امروز مارکس را به عنوان برنده ی جایزه نوبل انتخاب می کنند می خواهند در واقع خود را به جنبش عظیم اجتماعی ای که در حال شکل گیری است نزدیک کنند و به واسطه ی مارکس اعتبار از دست رفته ی خود را بین بخش اعظم جامعه بازسازی کنند. به همین دلیل است که سازمان اقتصاد آمریکا دادن جایزه به مارکس را یک شوخی می نامد و می گویند: قرار است جایزه بعدی به چه کسی داده شود؟
لنین یا تروتسکی؟

مارکس با جایزه نوبل، بدون جایزه نوبل

بدون شک در چند دهه ی گذشته بعد از فروپاشی دیوار برلین و شکست سرمایه داری دولتی و تلاش بورژوازی برای قبولاندن بلوک شرق به عنوان کمونیسم و تبلیغات وسیعی که در جهان علیه کمونیسم و مارکس به راه اندخت، موفق شد موجی از کمونیسم ستیزی و مارکس ستیزی را در سطوح متفاوت تولید و باز تولید کند و متعاقباً تأثیرعظیمی بر جریانات چپ و گرایش چپ در جامعه بگذارد. در کشورهای متروپل تبدیل به قلب ماهیت کردن جوهر انقلابی مارکس شد و بحث از این می شد که تغییر نظام سرمایه داری به واسطه ی طبقه کارگر امکان پذیر نیست و در نهایت سطح ساختار قدرت خود را در دولت رفاه می یافت. در کشورهای تحت سلطه این بار تمامی جریان های ملی گرا و ضد امپریالیست ها و کسانی که آرزوی پیشرفت کشور خود را داشتند، از زیر پرچم مارکسیسم بیرون آمدند و به مارکسیستهای سابق و یا انسان های باشرف محل؟؟؟؟ تبدیل شدند . آکادمیست ها شروع به

بیان میشود.

اما مهمتر اینکه راه کارگر کشف کرده که حالا که تضاد اصلی جامعه تضاد "سوسیالیسم و بربریت" است، و نه تضاد کار و سرمایه، "از اینجا به بعد، آینده بشریت به آهنگ بیداری و پیشروی نیروهای معطوف به سوسیالیسم بستگی دارد."
راه کارگر علیرغم تلاش در بسته بندی سوسیالیستی سند از نام بردن از طبقه کارگر بعنوان نیرو و طبقه اصلی در متحقق کردن سوسیالیسم بطور جدی پرهیز میکند. از نظر راه کارگر "نیروهای معطوف به سوسیالسیم" شامل نیروهای قومی، فدرالیستیچی، ملی و احتمالاً دراویش دگراندیش و سوسیالیست گنّاباد هم میشود! تردستی زیرکانه راه کارگر و تکیه بر ترم " دوراهی سوسیالیسم یا بربریت" در حقیقت بازگشت خجولانه و دفاع شرمگینانه راه کارگر به تئوری های "رفیق خروشچف" و راه رشد غیر سرمایه داری است که ابزار تحقّق آنهم همچنانکه خواهیم دید کل صف مخالفان ولی فقیه است.

مشکل اما فقط این نیست. از دوستان راه کارگر باید پرسید تا امروز که ما به دو راهی "تعیین کننده و تاریخی بشریت" یعنی "سوسیالیسم و بربریت" نرسیده بودیم آینده بشریت معطوف به بیداری کدام نیروها و معطوف به کدام افق بود؟ به نیروهای استقلال طلب و ملی و ضد امپریالیستی؟ یا به نیروی "ملیتها و قومها" و در اتحاد با قوم پرستان در جامعه "کثیر الملل ایران" که راه کارگر در کنگره قبلتر آن با افتخار در اهمیت فدرالیسم و در قدوسیت آن قطعنامه صادر کرد و در این کنگره هم تاکید میکند که همان سیاستها را دنبال میکند؟

راه کارگر ادامه میدهد:

" واقعیت های غیر قابل انکار جایی برای تردید باقی نمی گذارند که این کشش مداوم به طرف رکود خصلت ساختاری دارد: در واقع نابرابری های طبقاتی بی سابقه و فزاینده ، متورم شدن مهار ناپذیر "سرمایه موهوم" مالی و بنابراین کاهش تقاضای اکثریت عظیم مردم، کاهش سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی، و افزایش بیکاری مزمن، مصیبت هایی هستند که با موجودیت سرمایه داری مالی شده و جهانی شده گره خورده اند و در نتیجه ، درمان ناپذیرند."

متوجه شدیم که تمام بحران و رکود سرمایه داری

کمونیست ۲۱۰

تدریس مارکس شناسی کردند، (مارکس به کالایی تبدیل شده بود که شما با پرداخت پول می توانستید آن را یاد بگیرید)(بخرید)). نتیجه ی متقابل این موضوع خارج کردن مارکس ازاتحادیه ها، جنبش های کارگری و تبدیل کردن او به یک بحث روشنفکرانه در محافل باشگاه روشنفکران خرده بورژوا، که ساعت ها در رابطه با موضوعات به بحث می نشینند بدون آن که کوچکترین تغییری در دنیای واقعی بدهند تبدیل شد. امروز اهدای جایزه نوبل به مارکس نیز می تواند در همین راستا قرار گیرد و مارکس انقلابی را، که خواهان برجیدن سفره ی نظام سرمایه داری است، تبدیل به جزئی از این سفره کند و نهایتاً مبارزه ی طبقاتی را، به جای آنکه در دل طبقه کارگر و برای برجیدن نظام سرمایه داری، به بذر آگاهی تبدیل کند،_کمونسم پراتیک را به کمونیسم تفاسیر تبدیل کند. واقعیت امر این است کارگرانی که در کارخانه اعتصاب کرده اند؛ مارکس برای آنها از این جهت اهمیت دارد که مانیفست و کاپیتال را نوشته و علمش محصول آگاهانه ی حرکت تاریخیست و می تواند به آنها کمک کند که زندگی خود را بهتر کنند و یا به آنها رهنمود انقلاب میدهد. حال چه کمیته ی نوبل جایزه اهدا کند یا نه! می توان این موضوع را در قالب به دست گرفتن و مهار جنبش های اجتماعی به واسطه ی بورژوازی قرار داد. در سالیان گذشته ما شاهد این نوع عملکرد بورژازی بوده ایم که رهبری جنبش های اجتماعی، چه موافق و چه مخالف خود را به دست گرفته و نهایتاً فاتح میدان بوده است.

در خصلت ساختاری امروز سرمایه یعنی "کاهش سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی" (اسم رمز سرمایه گذاری در صنعت)، "سرمایه مالی شده و جهانی شده" خوابیده. راه کارگر درست مانند بسیاری از چپ ملی و "وطنی" نگران "کاهش سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی" است و از کارکرد سرمایه موهوم مالی و جهانی شده که دیگر درمان پذیر نیست می نالد. و شعار "زنده باد سرمایه تولیدی- صنعتی و ملی" را سر میدهد.

این چپ دیروز در ایران به وابستگی سرمایه و بخشی از بورژوازی ایران به غرب، به ممانعت این بخش از بورژوازی در رشد اقتصاد ملی و صنعتی شدن مملکت و بالاخره باز نگذاشتن دست "بورژوازی ملی و خودی" در استثمار طبقه کارگرخودی در ایران اعتراض داشت و سرمایه داری دولتی مدل روسی را سوسیالیسم معرفی میکرد. امروز همان اعتراض را در بسته بندی جدید با نام ممانعت از "سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی"، انتقاد از "سرمایه موهوم مالی" و "مالی و جهانی شدن سرمایه" تحویل طبقه کارگر میدهد. نام سرمایه داری وابسته راه، "سرمایه موهوم مالی و جهانی شده" گذاشتند و نام رشد صنعتی مملکت را "سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی"!

راه کارگر که علاقه زیادی دارد همه جنبش ها به جز جنبش طبقاتی و ضد کاپیتالیستی طبقه کارگر را بخشی از جنبش سوسیالیستی قلمداد کند و یا در بهترین حالت هم وزن جنبش سوسیالیستی قرار دهد، در بررسی اوضاع خاورمیانه میگوید:

" میدان دار شدن بنیادگرایی های مذهبی تا حدود زیادی محصول شکست جهانی و غیبت جنبش سوسیالیستی و جنبش های ملی مترقی است. آغاز و پایان تراژیک "بهار عرب" نشان داد که بدون جنبش های معطوف به افق های آزادی، برابری و همبستگی انسانی، رهایی از ظلمات بی حقی و بردگی ناممکن است. اکنون در خاورمیانه ظلمت زده، همه اسلام گرایان به نام خدا می کشند و کشته می شوند و درست به همین دلیل، انسان صاحب حق در خاموشی فرو رفته است. اما فراموش نباید کرد که (به قول شاعر بزرگ مان) "سکوت آدمی فقدان جهان و خداست".

باید به نویسندگان این بند برای ردیف کردن این

امیال کهنه زیر ...

کلمات آنهم با چنین دقتی که خیلی "پرمحتوا" به نظر برسد و هم چیز زیادی نگوید، دست مریزاد گفت. جنبش سوسیالیستی در این بند بیشتر برای تزئین ویتربین عدالتخواهی و چپ بودن راه کارگر است. جنبش سوسیالیستی که افق اش آزادی، برابری، همبستگی انسانی و بالاخره رهایی از ظلمات بی حقی و بردگی است، بیشتر به ادبیات علی شریعتی و چپی که سوسیالیسم را در مکتب او آموخت شبیه است تا مانیفست و ادبیات مارکس و انگلس و لنین. راه کارگر با "جنبشهای ملی و مترقی" که خود بخشی از آن است معضلی ندارد. و در دنیای واقعی "میداندار شدن جنبش بنیادگرای مذهبی" را محصول غیبت این جنبشها میداند. از دوستان راه کارگر باید پرسید غیبت کدام "جنبشهای ملی و مترقی"؟ جنبش ملی کردن نفت؟ جنبش ملی ضد امریکایی که شامل خمینی و نهضت آزادی و طیف پرو بلوک شرق مانند جاوز و حزب برادر، حزب توده، میشد؟

باید برای هزارمین بار به اطلاع راه کارگر رساند که مدتها است در سراسر جهان ما شاهد یک جنبش "ملی" و مترقی نیستیم. روزگاری طیفی از به اصلاح سوسیالیستهای نوع راه کارگر، از جمله در ایران در آرزوی ایرانی آباد و صنعتی و غیر وابسته که باید به رهبری جنبش های ملی و رهبران ملی، مصدق و بازرگان و... ایجاد شود را به گردن آویزان کردند. مستقل از اینکه چندین دهه از آن تاریخ گذشته است، امروز پوچ بودن این تنوری ها که در دوره ای توسط فرزندان جنبش ملی به عنوان دفاع از سرمایه مستقل و کالای اصیل ایرانی از جمله توسط خانواده چپ "ضد امپریالیست" و "وطنی" تولید میشد، رنگ باخته تر از آن است که بتوان کسی را با آن فریب داد.

سوسیالیسم نوع راه کارگر و مبارزه با "بورژوازی انگل"

ترجمه این "تحلیل از روندهای جهانی" را در سند "تزهایی در مورد اوضاع سیاسی ایران" و قطعنامه "ضرورت مبارزه برای تأمین اجتماعی" راه کارهایی که برای نجات اکثریت جمعیت کشور از "اقتصاد انگلی و مافیایی جمهوری اسلامی" ارائه میدهد، مشاهده میکنیم.

در این اسناد هم تزه‌های مشعشع و آشنای تقسیم سرمایه و بورژوازی به خوب و بد، به سرمایه رانت خوار و انگل و مافیایی، بورژوازی "ملی و مترقی" که برخلاف بورژوازی وابسته و ارتجاعی که اساسا متکی به اقتصاد وابسته، انگلی و مافیایی است، خواهان رشد سرمایه گذاری در اقتصاد واقعی، صنعت، است تکرار میشود.

راه کارگر در مورد ورشکستگی اقتصادی جمهوری اسلامی و جدالهای درونی آن میگوید:

"تنش های درونی رژیم بر سر سیاست های اقتصادی گرچه هنوز زیر پوشش های غلط انداز جریان دارد ، اما این، کلیدی ترین و زمینی ترین حوزه درگیری است که آینده جمهوری اسلامی تا حدود زیادی به نتایج آن بستگی دارد. ..."

"همچنین تا اینجا روشن شده است که در دوره پسا "برجام" نیز همکاری های اقتصادی بین المللی با جمهوری اسلامی، حتی برای گسترش و نوسازی صنایع نفت و گاز ایران، از حد معینی فراتر نخواهد رفت، مگر این که دستگاه های ولایی از حوزه هایی کنار بکشند و حسابرسی اقتصادی (دست کم در رابطه

با طرف های خارجی) امکان پذیر باشد. اما نقداً مشاجرات جناحی رژیم از این حد فراتر نمی رود که مثلاً آیا می شود صادرات و واردات قاچاق را (که توسط دستگاه های ولایی صورت می گیرد) متوقف یا حتی محدودتر کرد؟ آیا می شود از کلیدی ترین بخش اقتصاد جمهوری اسلامی (یعنی بخش سوم یا بخش به اصطلاح "خصوصتی" = نه خصوصی - نه دولتی) مالیات گرفت؟ آیا می شود سیستم بانکی و اعتباری کشور را از تاریکخانه دستگاه های ولایی بیرون آورد و ورشکستگی بانک ها را (که فقط به "خودی" های دم کلفت اعتبار می داده اند و می دهند) درمان کرد؟" (تاکیدات از من)

از این روشن تر؟ مسبب تمام معضلات اقتصادی جمهوری اسلامی، معضلات موفقیت برجام و جذب سرمایه و "گسترش و نوسازی صنایع نفت و گاز ایران"، که ظاهرا راه کارگر به اندازه عموزاده های خود در حاکمیت نگران آن است، دستگاه ولایت و قدرت بلامنازع آن در اقتصاد است. اگر از این بخش انگل و مافیایی مالیات گرفته شود، اگر "سیستم بانکی و اعتباری کشور" و حسابرسی اقتصاد از تاریکخانه دستگاه های ولایی به مجاری قانونی (دولت) منتقل شود همه چیز حل است و ورشکستگی بانکها "درمان" خواهد شد. اگر معضل سیاسی دیروز حکومت بورژوازی وابسته یا کمپرادور بود و امروز بورژازی مافیایی و "خصوصتی"، که در شاه کلید ولایت فقیه خلاصه میشود، است.

مشغله و نگرانی های راه کارگر که رسالت "درمان ورشکستگی اقتصادی، درمان ورشکستگی بانکها و گسترش و نوسازی صنایع نفت و گاز" را بر عهده دارد، همانی است که بخش بزرگی از بورژوازی ایران، از سران جمهوری اسلامی و جناحهای آن تا منتقدین درونی و بیرونی آن، روزانه به زبان میاورند و برایش چاره جویی میکنند. را کارگر استثمار هر روزه طبقه کارگر و دزدی و چپاول هستی و نیستی این طبقه را مشکلی ندارد. او هم مثل روحانی و همپالگی هایش خواهان اجرای قانون و سرمایه داری مدیریت شده و برسمیت شناختن موازین بازی در جامعه بورژوایی است. جنگ راه کارگر با بخشی از حاکمیت نه بر سر استثمار وحشاپانه طبقه کارگر و بی حقوقی اقتصادی و سیاسی آن که علیه عدم رعایت موازین و قوانین بازی در میان سرمایه داران و دسته بندیهای آنها است. نفس استثمار طبقه کارگر و نفس جامعه سرمایه داری و قوانین بردگی آن مورد نقد نیست، بلکه اعتراض به سهم بری بخشی از بورژوازی و عدم رعایت حقوق بخشهای دیگر و سهم بخشهای دیگر از استثمار طبقه کارگر مورد اعتراض این جریان است.

سرمایه گذاری در "اقتصاد واقعی" مد نظر راه کارگر، که نمیتواند چیزی جز سرمایه گذاری در بخش صنعت و سرمایه گذاری برای تولید کالای صنعتی و صادرات باشد، امروز هم و غم بورژوازی ایران است. اقتصاد مقاومتی خامنه ای که راه کارگر پیکان حمله خود را متوجه او کرده است، همانی است که راه کارگر میگوید. ایران صنعتی و تولیدات صنعتی و تولید برای صادرات، آرزوی دیرینه بخش بزرگی از سرمایه در ایران در ۵۰ سال گذشته است که راه کارگر سرو دم بریده به تکرارشان همت گمارده است. سرمایه صنعتی و "غیر انگلی و غیر مافیای" که قرار است جامعه ایران و سرمایه در این کشور را به عصر شکوفایی "سوسیالیستهای" راه کارگر برساند، که قرار است وابستگی سرمایه ایران به بازارهای جهانی و دول امپریالیستی را از بین ببرد، که قرار است مانع ورود کالای خارجی شود و کالای "وطنی"، متکی به استثمار کارگر وطنی، مصرف شود، شعار چندین دهه جنبش

ملی، اسلامی ایران از مصدق و جبهه ملی تا بازرگان و چپ ملی و حزب توده و بخشی جدی از جمهوری اسلامی و بورژواهای "وطن پرست" ایرانی است. راه کارگر نیز بعنوان بخشی از این چپ ملی در سه دهه گذشته همین آرمان را مزین پرچم و افق "سوسیالیستی ملی" خود کرده است و زیر آن رژه "سوسیالیستی" رفته است. راه کارگر مثل بقیه خواهان جامعه سرمایه داری و خواهان حفظ آن است و به نفس ماهیت استثمارگرانه آن نقدی ندارد. راه کارگر وکیل بخشی از طبقه حاکمه در مقابل بخشی است که سود حاصل از استثمار طبقه کارگر را ناعادلانه و بدون رعایت موازین یک جامعه بورژوایی به جیب خود میزند. نفس استثمار مورد بحث و گله گذاری نیست و از نظر راه کارگر کاملاً مشروع است و به سهم کمتر بخشی از بورژوازی ایران معترض است و ریاکارانه این سهم بری را به نام کارگر و عدالت بیان میکند.

راه کارگر صدای اعتراض جناح چپ بورژوازی صنعتی معترض به غیر صنعتی، غیر خودکفا، وابسته و رانت خوار بودن بخشی از سرمایه در ایران است، و این جدال را به نام جدال "سوسیالیسم با بربریت"، "جدال با قدرت مطلقه دستگاه ولایت فقیه" تحویل طبقه کارگر میدهد. "ایران صنعتی و خودکفا" همه "سوسیالیسم" راه کارگر است به همین دلیل راه کارگر با این "دقت" در مورد کشمکشهای بخشهای مختلف بورژوازی "تحلیل" میکند، از جنگ و دعوای بخشهای مختلف بورژوازی ایران میگوید، از سرمایه بانکی و نقش "حکومت ولایی" و خانواده خامنه ای در قبضه کردن آن گله مند است، اما دست بر قضا راه کارگر خیلی "سوسیالیست" ما از اینکه در این کشمکش بر سر آینده اقتصادی جامعه جواب و الترناتیو طبقه کارگر چیست حتی برای تزئین سند هم شده کلمه ای روی کاغذ نیاورده است.

باید دوباره به راه کارگر یادآوری کرد که در ایران و درکشورهای تحت سلطه و یا جهان سوم که تولید فوق سود امپریالیستی و کار ارزان و کارگر سرکوب شده با اتکا به استبداد سیاسی شرط کارکرد سرمایه است، مستقل از توهمات پوچ راه کارگر به استقلال اقتصادی، دولت یک پای اصلی اقتصاد و از جمله سرمایه مالی و بانکی است. باید دوباره گفت سرمایه خوب و بد نداریم، بورژوازی خوب، ملی، مترقی نداریم. طبقه کارگر ایران برای رهایی کامل و انقلاب سوسیالیستی خود باید بورژوازی را بعنوان یک طبقه از "بورژوازی وابسته"، "انگل"، "مافیایی"، "خصوصتی" تا بورژوازی صنعتی، ملی، خصوصی، دولتی و به زیر بکشد. سوسیالیسم طبقه کارگر علیه کل زیربنای سرمایه داری است نه فقط بربریت آن! بربریت بورژوازی علیه طبقه کارگر نیاز جامعه بورژوایی و ابزار کل بورژوازی برای استثمار طبقه کارگر و برای حفظ نفس جامعه بورژوایی و اقتدار آن، برای ساکت کردن و خفه کردن طبقه کارگر و ممانعت از انقلاب کارگری است. جنگ جناحهای بورژوازی بر سر سهم هر کدام و رعایت موازین بازی برای دزدی و استثمار کارگر در میان دسته بندی های مالی، سیاسی و اقتصادی آن که وکلایشان در رهبری راه کارگر به حرف آمده اند، جنگ طبقه کارگر و محرومان آن جامعه نیست. این جنگ دزدان و سرمایه داران و حاکمین و عاملین تباهی طبقه کارگر است و راه کارگر در این جنگ وکیل مدافع بخشی از آنها شده است.

راه کارگر با تاکیدات مکرر بر اختلاف جناحها در جمهوری اسلامی، با تاکیدات گلایه های عموزاده هایش در قدرت از نقش مخرب ولی فقیه و دستگاه ولایت در دامن زدن به دشمنی با امریکا و"گرد و خاک ایدئولوژیک دستگاه ولایت در دشمنی با امریکا"، حکومت "ولایی" را بعنوان مهمترین مانع تبدیل جمهوری اسلامی به یک دولت عادی که بتواند روابط کم تنشی با دولتهای

دیگر برقرار کند، معرفی میکند و معتدل و اصلاح طلب را بعنوان بخشی از هیئت حاکمه، با تردستی مورد مرحمت "سوسیالیستی" خود قرار میدهد.

اما در مورد عوامل موثر در رشد اعتراضات توده ای علیه "حکومت ولایی" هم راه کارگر تزه‌های مشعشع دیگری را اختراع میکند. چپ موجود سنتا فقر را عاملی موثر در گسترش اعتراض طبقه کارگر علیه قدرت حاکمه میداند. راه کارگر عاملی به همین درجه موثر را کشف کرده و از اینکه "مردم فرصت های بالقوه ای دارند که توانایی های شان را در مقابله با رژیم گسترده تر سازند" و پس از اشاره به تشدید سرکوبها میگوید:

".... تجربه همه دیکتاتوری ها نشان می دهد که در چنین موقعیت هایی ، تشدید سرکوب معمولاً حکومتگران را شکننده تر می سازد و مردم را بیش از آن که بترساند ، برمی انگیزاند و متحد می کند."

و ادامه میدهد:

"دو- تشدید سرکوب در شرایط این چنینی می تواند همسویی و همنوایی رویارویی های فرهنگی و رویارویی های طبقاتی مردم با رژیم را تقویت کند." (تاکیدات از من)

پس روشن شد که علاوه بر تشدید فقر، تشدید استبداد و سرکوب هم باعث به میدان آمدن مردم میشود. اما شاه کلید این تز علاوه بر این "همسویی و همنوایی رویارویی های فرهنگی و رویارویی های طبقاتی مردم با رژیم" (منظور حکومت ولایی) است. اختراع این تز قرار است تنوری همسویی طبقاتی جامعه با رژیم، همسویی جنبشهای "ملی و مترقی" و جنبش سوسیالیستی که راه کارگر دیگر از اسم بردن آنهم کلافه شده کمک کند.

البته راه کارگر در ارائه الترناتیو "سوسیالیستی" خود فراموش نمیکند از تبلیغات آشنای جنگ سردی علیه کمونیستها استفاده کند و با افضات "کارگری" به ضدیت با تحزب کمونیستی طبقه کارگر در کنار بورژواهای ضد کمونیست و ضد کارگر "حکیمانه" هشدار دهد که:

"... هر حرکت معطوف به سوسیالیسم ناگزیر است از غلتیدن به بی راهه هایی که به بن بست "سوسیالیسم" حزب - دولت ها می انجامند، اجتناب کند؛ زیرا دیگر مجال اشتباهات آنچنانی وجود ندارد."

مگر خواننده اسناد این کنگره از پشت کوه آمده باشند تا ندانند واژه "بن بست سوسیالیسم حزب-دولت" مانند واژه "حکومتهای ایدئولوژیک" بخشی از تبلیغات جنگ سردی بورژوازی علیه حکومت کارگری و علیه کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. سقوط قبله سوسیالیستی راه کارگر برخلاف تبلیغات جنگ سردی و "دمکراسی غربی" نه در "حزب-دولت" بودن آن که دقیقاً در شکست افق مشترک راه کارگر و قبله اش در رشد سرمایه داری صنعتی و سرمایه داری دولتی به نام سوسیالیسم بود.

اما انصافاً صحبتهای راه کارگر در مقایسه با کارگر پناهی محبوب و وزیر کار جمهوری اسلامی قدمی عقب تر است. آنها هم هر جا بحثی میکنند در لفاظسی و کارگر پناهی انصافا از راه کارگر کمتر نمیگویند. اما کل این صف از ولی فقیه تا خانه کارگر، از اکثریت و توده و کل خط امامی های سابق تا راه کارگر، خط قرمزهایی خود را برای بر حذر داشتن کارگر از استقلال

زنده باد سوسیالیسم

امیال کهنه زیر ...

طبقاتی و تحزب خود دارند. در سنت راه کارگر طبقه کارگر قرار است در همسویی و همیاری با سایر طبقات علیه ولی فقیه اعتراض کند، آنرا از قدرت بیدازد و به رشد صنعتی مملکت کمک کند. در رویاهای راه کارگر طبقه کارگر قرار نیست چیزی بیشتر از آنچه باشد که اکنون است. راه کارگر کارگر را میخواهد تا ارابه جامعه بورژوایی را بکشد، رشد دهد و تولید برای سود و افزایش سرمایه بورژواهای "غیر وابسته و ملی" راه کارگر تامین کند. راه کارگر واعظی است که درست مانند کشیشان کلیساهای کاتولیک علیه طبقه کارگر و به نام آنها، این طبقه را فریب میدهد. به همین دلیل زمانیکه به تحزب و قدرت این طبقه، به ابزار جنگ واقعی این طبقه علیه بورژوازی و برای رهایی برمیگردد، دم خروس ضد کارگری شان از زیر عیای "سوسیالیستی" این فرزندان راسخ جبهه ملی بیرون میزند.

ببینیم در مبارزه طبقاتی در این جامعه و صف مبارزین راه سوسیالیستی راه کارگر علیه کدام طبقه و کدام نظام دست به مبارزه میزنند. ببینیم کاتال دستیابی به سوسیالیسم راه کارگر در جامعه ایران و جنبشها و نیروهای مستقر در دو سوی این جدال کدامها هستند. ببینیم پیکان مبارزه طبقه کارگر و سوسیالیستها در جامعه ایران امروز باید متوجه چه جدالهایی و کدام طبقات باشد و از چه مسیری خواهد گذشت. ببینیم راه کارگر برای جامعه ایران، کشوری صنعتی با یک طبقه کارگر بزرگ و با میلیونها نفر پرولتر صنعتی، کشوری با جمعیتی ۸۰ میلیون نفره که دو انقلاب را از سر گذرانده است، چه خوابی دیده است.

در قطعنامه "وظایف ما در دوره پیش رو" راه کارگر بعد از گلابه از اینکه دستگاه ولی فقیه ارگانهای "انتخابی" مورد نظر راه کارگر را کنار گذاشته و ارگانه‌ای تابع خود را میسازد و... لب کلام خود را میگوید:

"**چهار - در ایران اسلامی بی حقی مطلق مردم با قدرت مطلقه ولی فقیه پاسداری می شود و همه اهرم های کلیدی قدرت زیر کنترل مستقیم دستگاه ولایت جمع شده است. بنابراین راه رهایی از این جهنم بی حقی عمومی فقط با تمرکز نیروی مردم در مقابله با اصل ولایت فقیه می تواند گشوده شود.**"(تاکیدات از من است)

مشکل راه کارگر این است که پرچم مبارزه با

ولی فقیه و کاهش دخالت او در قدرت، صاحبان نخواهد در دنیای واقعی اعتراضش در حاشیه اعتراض بخشهای اصلی تر بورژوازی ایران قرار میگیرد. مبارزه با "ولی فقیه و حکومت ولایتی" صف وسیعی از جناحهای جمهوری اسلامی، جنبش سبزیها و اصلاح طلبان حکومتی تا مجاهد و طیف اکثریتی و حزب توده و کل مدافعان جنبش سبز را در برمیگیرد. البته در وفاداری راه کارگر به این صف نباید تردید کرد، اما راه کارگر قطعا به بخش حاشیه ای آن تعلق دارد.

واقعیت این است که مبارزه با ولی فقیه و کاهش نقش دستگاه مذهبی از قدرت و اقتصاد جامعه ایران شعار بخش وسیعی از بورژوازی ایران و خواست طیفی از دول و صاحبان سرمایه است. یکی از محورهای جنگ و جدال میان طیفهای حکومتی و احزاب و گروههای مختلف بورژوایی در جواب به مقتضیات بورژوازی ایران و جهت برآورد کردن نیاز سرمایه در این جامعه، دقیقا کاهش دامنه دستگاه مذهبی است. یکی از محورهای جنبش بورژوازی لیبرال ایران که به جنبش سبز مشهور شد، جنگ و دعوای دوم خردادی ها، دعوای رفسنجانی و همراهانش در این چند دهه، معضل دامنه اقتدار ولی فقیه است. مسئله قدرت و دخالت سپاه پاسداران و ضرورت شراکت طیفهای بیشتری از بورژوازی ایران نه تنها در اقتصاد که در سیاست و قدرت حاکمه در این جامعه معضل قدیمی تر درون بورژوازی ایران است. پرچم مبارزه با ولی فقیه، پرچم مشترک صفی از مدافعان دولت روحانی، اصلاح طلبان، سلطنت طلب و وطن پرستان چهار آتشه ایرانی، راه کارگر و طیف چپ "ملی" و ناسیونالیست ایرانی است. اینها با هر تفاوتی که با هم دارند در یک راستا تلاش میکنند. مشکل این است که راه کارگر در این میان جریان حاشیه ای و دنبالچه جریانات اصلی بورژوازی در جامعه ایران است. مشکل بعدی و اصلی دیگر کل این صف این است که در دوره عروج جنبش سبز مستقل از سرنوشتی که به آن تحمیل شد و شکستی که خورد، امیال و آرزوهای آن و پرچمی که در دست داشت توسط خود جمهوری اسلامی به رهبری ولی فقیه کاملتر و همه جانبه تر در اهتزاز درآمد و راه کارگر و رهبران وقت جنبشش دست از پا درازتر مرخص شدند.

جوهر همه "تئوری های حکیمانه" و استراتژی انقلاب سوسیالیستی او در سه قطعنامه این

کنگره را میتوان در تز مبارزه همسو و همنوای "مردم" علیه "قدرت مطلقه ولی فقیه" و قدرت مخرب اقتصادی و انحصار "دستگاه ولایت فقیه" جمعبندی کرد. خلاصی از کنترل ولی فقیه و دستگاه ولایت کنه "سوسیالیسم" راه کارگر است.

شتر گاو پلنگ تشکل سراسری

قطعنامه دیگر این کنگره قطعنامه "ضرورت مبارزه برای تامین اجتماعی" است که در آن ضمن بر شمردن مشکلات بخشی از طبقه کارگر و اشاره به کار قراردادی، بیکاری و ... بر پراکندگی این بخشها که اساسا مراکز کوچک کارگری را مد نظر دارد، گفته میشود:

"...به همین دلیل جنبش مبارزه برای تأمین اجتماعی تنها حرکتی است که می تواند بیشترین بخش جمعیت کشور را گرد هم بیاورد و آنها را به هم سرنوشتی طبقاتی و منافع مشترک شان آگاه سازد. حقیقت این است که در شرایط کنونی کشور ما، بدون خواست تأمین اجتماعی همگانی، بخش های مختلف کارگران و زحمتکشان ایران نمی توانند باهمدیگر گره بخورند و به تشکلی مستقل و سراسری دست یابند."(تاکیدات از من است)

ادامه میدهد:

"...مبارزه برای سراسری شدن تشکل مستقل کارگران و زحمتکشان به خواست مشترک، بی واسطه و قابل لمس برای همه زحمتکشان ایران نیاز دارد."

راه کارگر با اشاره به معضلات کارگران و اقشار زحمتکش جامعه کشف کرده است که اینها یعنی بخشی از طبقه کارگر که اساسا مراکز پراکنده را در بر میگیرد با زحمتکشان و به قول راه کارگر اکثریت جمعیت کشور حول خواست "مشترک" تامین اجتماعی در تشکلی سراسری دور هم جمع میشوند. مستقل از اینکه معلوم نیست در تشکل شتر گاو پلنگ راه کارگر، جایگاه بخش پیشروتر طبقه کارگر، بخش قدرتمندتر این طبقه در اقتصاد و تولید آن جامعه یعنی پرولتاریای صنعتی ایران، کارگران برق و ماشین سازی ها و پتروشیمی

کمونیست ۲۱۰

ها و... کجا قرار میگیرد، راه کارگر چتری گل و گشاد به عنوان "تشکل سراسری" علم کرده است و همه را در آن جای داده است. راه کارگر با افاضات اینکه مبارزه این دوره بدون تشکل سراسری به پیش نخواهد رفت همه اقشار زحمتکش جامعه را همراه بخشی از طبقه کارگر در این تشکل سراسری مد نظرش جای داده است. این تشکل سراسری میتواند چتری برای پیشبرد مبارزه همسو و همنوای همه طبقات علیه انحصار اقتصادی ولی فقیه و رژیم باشد. این شترگاو پلنگ به همه چیز شبیه است جز تشکل کارگری.در حقیقت راه کارگر ظرفی را تعریف کرده است که "توده ها و مردم و جبهه خلق" راه کارگر در آن جای میگیرد و این هر چه باشد تشکل کارگری نیست.

راه کارگر که مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داری در قرن ۲۱ را به مبارزه با "بربریت" تقلیل داده است، کارگر را از تحزب کمونیستی، از انقلاب سوسیالیستی به عنوان خط قرمز بورژوازی و منجمله جمهوری اسلامی، برحذر میدارد، حتی در مبارزه روزمره طبقه کارگر علیه استقلال این طبقه می ایستد و با جمع کردن صفی از اقشار و طبقات مختلف در ظرفی به نام تشکل سراسری نه تنها عملا کارگر را حتی از تشکل صنفی خود محروم میکند، که بعلاوه کل طبقه کارگر و استقلال سیاسی و طبقاتی آنرا که اولین شرط رهایی و پیروزی در جدال با بورژوازی است را زیر خاک مدفون میکند.

سوسیالیسم کاذب راه کارگر و طیف توده ای-کثرتی، کارگر پناهی و اندرزهای حکیمانه آنها در خصوص زیان حزبیت برای کمونیستها و طبقه کارگر، نگرانی از سیستم بانکی و عدم سرمایه گذاری "واقعی" و نگرانی راه کارگر در این خصوص و لزوم اتحاد همگانی علیه ولیه فقیه،

بیان امیال جنبشهای اصلی بورژوازی در ایران است . راه کارگر و امثال او جریانات حاشیه ای در جنبشی بزرگتر بورژوایی هستند که البته عاشق سرمایه "وطنی و ملی و صنعتی"، عاشق رشد سرمایه داران "خودی" و شیفته "ایرانی آباد و صنعتی" بر گرده استثمار طبقه کارگر اند. نقش راه کارگر در این میان و در جنبش کارگری تلاش فریب کارانه به نام کارگر علیه این طبقه و برای فریب آن و تحویل کت بسته این طبقه به بورژوازی ایران از نوع "ملی" و "مستقل" آن است.

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضا، یک طبقه جهانی اند

تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان

کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و

سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب

کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که

امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های

قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

زندگی در شکاف ...

در مقطع جنگ جهانی دوم و در شرایط اشغال ایران، شوروی برای استفاده اِِزاری از جنبش های محلی، روشنفکران ناسیونالیست بعضی مناطق ایران و منجمله کردستان را برای ایجاد حکومت های خودمختار در مناطق تحت اشغال ارتش سرخ در ایران، به آن کشور فراخواند. نتیجه عملی آن دعوت، تبدیل محافل ناسیونالیسم کرد به حزب دمکرات کردستان و متعاقبا اعلام دولت خودمختار کردستان با مرکزیت مهاباد بود. دو حکومت خودمختار محلی در کردستان و آذربایجان اِِزار شوروی برای فشار به دولت ایران جهت گرفتن امتیازات نفتی شدند. با امضای آن قرارداد، دو حکومت خودمختار هم عمرشان را باد برد.

مورد بعدی که ناسیونالیسم کرد بخش اعظم کردستان عراق را به تسخیر خود در آورد، در دهه هفتاد میلادی و با حمایت مستقیم اسرائیل و شاه ایران (متحدین منطقه ای آنروز امریکا) در خاورمیانه بود. بحران رابطه میان کشورهای منطقه در دوران جنگ سرد، همیشه زمین رشد یکشبه موجودات سیاسی متناسب با شرایط آب و هوای سیاسی خود بود. پا گرفتن و رشد قارچی جنبش ملا مصطفی بارزانی محصول آن اختلافات بود. مذاکرات صدام و شاه در الجزایر و گرفتن امتیازات مرزی توسط شاه، دقیقا مانند مورد اولی، جنبش ناسیونالیستی کرد را یکشبه تعطیل کرد. تفاوت آنجا بود که بارزانی مثل قاضی محمد خود را تحویل نیروی رقیب نداد و زنده ماند.

در تاریخ سالهای اخیر هم دو بار قدرت بادآورده نصیب ناسیونالیسم کرد شده است؛ بار اول در مقطع جنگ خلیج و حمله امریکا به عراق به بهانه اشغال کویت در سال ۱۹۹۱ بود. نیروهای احزاب ناسیونالیست کرد عراقی که در اردوگاههای مرزی ایران و عراق شب را ناامیدانه و در محرومیت روز میکردند، یک شبه صاحب قدرت و دولت شدند.

مورد چهارم در کردستان سوریه بود؛ دولت در بحران و در مقطع غرق شدن سوریه، با مشاورت جمهوری اسلامی و روسیه، پ ک ک را خبر کرد تا مناطق کردنشین آن کشور را تحویل بگیرد. علت ارتباط مستقیم با پ ک ک و نه نیرویی در کردستان سوریه، از عزم جزم دولت بعث سوریه برای به رسمیت نشناختن احزاب سیاسی کرد در سوریه بود. توافق تاریخی دولت سوریه با پ ک ک این بوده که در آن کشور چیزی به اسم کردستان و پدیده ای به اسم اقلیت کرد زبان وجود ندارد و آنها که آن منطقه اند، تاریحا آوارگانی اند که از ترکیه به این منطقه پناه آورده اند. نتیجه این خبر کردن، تحویل گرفتن تمام سیستم اداری آن مناطق توسط حزب خواهر پ ک ک در سوریه، حزب اتحاد دمکراتیک به رهبری صالح مسلم بود.

شرایط در دو مورد اخیر اما نقش های متفاوتی به این احزاب در عراق و سوریه داد؛ در دو مورد قبلی، بحران منطقه ای با یک مذاکره و معامله پایان یافت و عمری طولانی برای ادامه قدرت جنبش ناسیونالیسم کرد مورد نیاز دولت های حامی شان نبود. در مورد عراق و سوریه اما، بحران در این کشورها و در کل منطقه چیزی نیست که با یک مذاکره و یک معامله و بده و بستان خاتمه پیدا کند. به همین دلیل ظرفیت های این دو جنبش کماکان مورد نیاز قدرت های رقیب در این کشورها و در منطقه اند. تفاوت دوم در نقش اِِزاری احزاب این جنبش در دو منطقه ناشی از ماهیت نقشی است که به آنها محول شده است؛ نقش محول شده به احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، از روز اول، بازی در زمین امریکا و متحدین آن برای پیشبرد پروژه سناریوی سیاه و ویرانی عراق بود. نقش حزب اتحاد دمکراتیک در کردستان سوریه، حفظ جامعه و منطقه خود در مقابل وحوش جهان دمکراسی و ناتو بود. این نقش ضرورت جبهه بندی این حزب در مقابل

داعش و بقیه تولیدات غربی را پیش کشیده و در عرض مدت کوتاهی نیروی وسیعی را با حمایت همه جانبه خود دولت سوریه بسیج و مسلح کرد. حزب اتحاد دمکراتیک و پ ک ک در آن شرایط سناریوی سیاه در سوریه، سیاستی را اتخاذ کردند که محصولش حفظ جامعه و امنیت آن در مقابل وحوش غرب و ناتو بود، ضمن اینکه هیچ نشانه ای از تصمیم آنها برای شرکت در جنگ به نفع دولت سوریه دیده نشد. به دلیل همین کارت سفیدی که سیاست شان شد، در این سالها، به درست، مقاومت و ایستادگی آنها در مقابل داعش مورد وسیع ترین حمایت های بشریت متمدن بوده اند.

عمر این دو جنبش به سرنوشت توازن قوای نیروهای درگیر در بحران منطقه گره خورده است. تا آن مقطع، صرفنظر از امید و آرزوهای ناسیونالیسم کرد، بدلیل هویت سیاسی این نیروها، دولت های مختلف نقش تعیین کننده در سیاست های شان دارند. کردستان عراق که مدتهاست وسیله فشار قدرت های مختلف به همدیگر است. در این راستا حزب مسعود بارزانی و جلال طالبانی علنا متحدین عربستان و ترکیه و از طرف دیگر جمهوری اسلامی اند. حزب اتحاد دمکراتیک در کردستان سوریه هم ، تا این لحظه، یک بار متحد روسیه و یک بار متحد امریکا شده است.

با همه اینها، در دراز مدت اما، هیچ قدرت جهانی حاضر به حمایت از اینها برای همیشه نیست. روسیه یا امریکا، آلمان یا چین و آن دیگری و متحدین منطقه ای شان، هر لحظه حاضر به معامله با دولت های قوام گرفته و صاحب قدرت و امکانات در منطقه اند. مورد روسیه و حمایت مقطعی از ناسیونالیسم کرد در ترکیه و سوریه برای فشار به دولت ترکیه تازه ترین نمونه است تا همه شاهد معاملات و بند و بست ها و بده و بستان های طرف های درگیر باشند. روسیه میخواست ترکیه را سر جایش بنشاند و برای این کار هم از همه امکانات استفاده کرد، منجمله به بازی گرفتن پ ک ک برای حملات نظامی که در دوره گذشته با شدت و حدت انجام داد. ترکیه که تسلیم شد، روسیه هم فشارها و منجمله استفاده اِِزاری از ناسیونالیسم کرد را کم کرد. مقایسه پیام های تهدید به جنگ و حمله آن روزهای پ ک ک زیر حمایت روسیه با تکرار پیام های صلح طلبانه بعداز توافق پوتین و اردوغان، نشان آشکار درجه وابستگی دماسنج پ ک ک به حرارت بحران دول درگیر است.

در دراز مدت، توازن قوای بین قدرت های درگیر هر کجا برود، هیچ قدرتی به خاطر منافع ناسیونالیسم کرد حاضر به جنگ و ادامه تخاصم با طرف مقابل نیست. موضوع اختلاف و رقابت قطب های امپریالیستی و متحدین شان تقسیم همین کشورهای موجود و مناطق موجود بین خود و گسترش نفوذ در بقیه جهان با استفاده از کشمکش های امروز خاورمیانه است. نتیجتا تمام این قدرت های جهانی و منطقه ای، روز آخر، موضوعات داخلی کشورها را به خودشان و به تناسب قوای درون کشوری خودشان محول میکنند. این یعنی ناسیونالیسم کرد زمین باشد یا آسمان، روز آخر نسیب خود از قدرت را فقط میتواند از دولت حاکم بر کشور مربوطه اش مطالبه کند. برای مثال، روزی که عراق دولت و حکومتی باثبات پیدا کرد، آنوقت ناسیونالیسم کرد ناچار است با همان دولت بسازد و سهمی به نسبت تناسب قوا مطالبه کند. اینها در مورد بقیه کشورهای منطقه هم صدق میکند.

حرکت ناسیونالیسم کرد اما بطور طبیعی پراگماتیستی و متکی به بعضی داده های روز است. شکافی که پیدا شد، اینها هم فوراً آماده شیرجه زدن در آن اند. امروز این شکاف و فردا آن شکاف. استفاده از تمام این شکاف ها هم برای نزدیک شدن به هدف اصلی است؛ شریک داده شدن در حاکمیت سیستمی که حاکم است. لازمه رسیدن به این هدف سرنگونی سیستم حاکم نیست، چون هدف اینها ایجاد یک سیستم متفاوت نیست. برای رسیدن به چنین هدفی، در کشورهای با اقلیت های کردزبان، مسیر انتخابات پارلمانی

اغلب بسته است. نتیجتا ایجاد فشار به حاکمیت تنها راه در پیش است. نزد ناسیونالیسم کرد، به دلایلی که اینجا مورد بحث نیست، فشار نظامی نزدیک ترین و دم دست ترین وسیله است. این فشار نظامی هم زمانی برای شان ممکن شده که حمایت دولت و قدرتی را پشت خود داشته اند. نتیجتا همه اینها از روی منافع مستقیم خود وارد روابطی معامله گرایانه با قدرت دیگری میشوند. تجربه تاریخ تا به امروز نشان داده که تقریبا در تمام موارد دولت و قدرت پشت سر اینها در یک مقطع معینی بعداز یک معامله ساده اینها و جنبش شان را قربانی منافع مستقیم خود کرده است.

خلاصه کنم. جنبش ناسیونالیسم کرد حرکتی برای تامین سهم بورژوای کرد در قدرت جامعه و شرکت در استئمار طبقه کارگر است. نتیجتا ناسیونالیسم کرد نه قدرتی الِترناتیو در مقابل قدرت و نیروی حاکم، که حرکتی برای تحمیل خود به آن به عنوان شریک سیاسی اقتصادی است. برای رسیدن به این هدف باید به رقیب خود فشار بیاورد. چنین فشاری وقتی ممکن است که دولتی در منطقه با دولت مد نظر ناسیونالیسم کرد مشکل و اختلاف داشته باشد یا به هر دلیلی بحرانی در منطقه اش شکل گرفته باشد. آنگاه ناسیونالیسم کرد میتواند خود را در متن آن کشمکش جای دهد و از رقبای دولت کشور مربوطه اش بخواهد که به بازی اش بگیرند و در عوض برایش پول و امکانات تامین کنند. این تمام کاری است که اینها برایش سازمان یافته اند. بدون کشمکش دولت ها و قدرت ها با دول رقیب اینها، بازار اینها تخته است. کافی است در مناسبات میان دول منطقه مناقشه ای نباشد، تا انوقت مغازه های ناسیونالیست های کرد هم دسته جمعی بسته شود. امروز که بحران در کل منطقه جاری است، بازار اینها هم گرم و صاحب امکانات و مشتری اند. در دل این بحران، توازن قوا بسیار سیال و تقریبا هر مقطعی به نفع یکی از بلوک های امپریالیستی است. این بلوک ها که در راس شان امریکا و روسیه قرار دارند، و دول متحد منطقه ای شان که عربستان و ترکیه و ایران اصلی ترین های امروزند، توازن قوای شان مدام در موقعیت نیروهای ناسیونالیست کرد تاثیر تعیین کننده دارد. این تاثیر در موقعیت این نیروها به شکل غریبی در روابط متغیر و سیال اینها با این قدرت ها خود را نشان میدهد.

روابط مسعود بارزانی با قدرت های درگیر این بحران یک نمونه بالغ ناسیونالیسم کرد از نوع تنظیم رابطه در دل این بحران است؛ معامله با داعش؛ مثلا وقتی شنگال را تحویل میدهد یا پس میگیرد، روابط با جمهوری اسلامی زمانی که ترکیه را قدرتمند پشت خود دارد، و روزی که نگران تضعیف ترکیه است و سر بطرف تهران خم میکند. رابطه با "روژآوا" و به رسمیت شناختن قدرت شان (هر چند از طریق پارلمان کارتوتی اش)، وقتی که متوجه پیمان آنها با امریکا میشود، و دشمنی با آنها وقتی که در کنار بلوک مقابل بودند. و باز هم تغییر موضع و دشمنی در مقابل همین "روژآوا" زمانی که متوجه معامله اخیر ترکیه با سوریه و ایران و بقیه شده است. در میان ناسیونالیست های کرد، پیمان ها و روابط مسعود بارزانی به این دلیل نمونه بالغ تحرک ناسیونالیسم کرد است که دولتی شبیه مستقل در این وسط و صاحب قدرت و امکانات مستقترتر به نسبت بقیه هم جنبشی های خود در کشورهای مجاور است.

در این وسط، نیروهای حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه به دلیل قهرمانی های شان در مقابل داعش و دفاع از مدنیت و زندگی در دل سناریوی سیاه آن منطقه، تنها تحرک ناسیونالیسم کرد است که انسان شرافتمند را نگران شدید سرنوشت خود میکند. ماههای اخیر نشان داد که این نیرو هم مشابه پ ک ک موقعیت فعلی خود را بطور عجیبی به توازن لرزان بلوک ها گره زده است؛ چیزی که سرنوشت آن را در پرده ابهام می برد.

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق

طبیعت نیست، مخلوق جامعه و

تاریخ انسان است. ملیت از این نظر

به مذهب شبیه است. اما برخلاف

تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در

سطح فرمال هم انتخابی نیست.

بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی

گروید و یا از آن برید. (هرچند

برخی محققین ملت و ملی گرایی

چنین تعابیر سوپژکتیوی از این مقوله

بدست داده اند). این خصوصیت،

ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و

برندگی سیاسی باورنکردنی ای

برخوردار میکند. طوقی است بر

گردن توده های وسیع مردم که

کسی منشاء آن را نمیداند و

نمیتواند جستجو کند و با اینحال

وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی

است که همه آن را بخشی از پیکر و

وجود خویش میپندارند. اما نسل ما

این شانس را دارد که در زمان

حیات خود بطور روزمره شاهد خلق

ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات

ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت

ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد

سیاسی لمس کند و چه بسا نقد

کند. ملیت یک قالب برای دسته

بندی و آرایش دادن به انسانها در

رابطه با تولید و سازمان سیاسی

جامعه است. ملت جمع افرادی با

یک ملیت یکسان نیست، برعکس،

تعلق ملی فرد محصول نازل شدن

هویت ملی جمعی بر اوست. این

ملل نیستند که جدا و یا ملحق

میشوند، بلکه این الحاق ها و جدایی

های تحمیلی به توده های انسانی

است که ملتها را شکل میدهد.

ناسیونالیسم محصول سیاسی و

ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس،

این ملتها هستند که محصول

ناسیونالیسم اند .

منصور حکمت از نوشته ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

میز گردی در باره تحولات ...

مظفر محمدی: می‌خواهیم در مورد ترکیه صحبت کنیم و تحولاتی که در این مدت اتفاق افتاده است. برای اینکه تصویر جامعی از مساله داشته باشیم، گریزی خواهیم زد به ترکیه قبل از کودتا (چه به لحاظ مساله اقتصادی و چه به لحاظ صف‌بندی‌های طبقاتی و سیاسی)؛ مساله کرد، مساله تحولات سوریه و داعش... از کامیار شروع می‌کنیم.

کامیار شعیب نژاد: به نظر من یکی از مهم‌ترین نکات قبل از این کودتا در بحث‌های سیاسی که در ترکیه وجود داشت، مساله گرد بود. جنگی که بعد از انتخابات سال گذشته شخص اردوغان و حزب عدالت و توسعه علیه حزب دموکراتیک خلق‌ها راه انداخت. آن‌ها (حزب عدالت و توسعه) روی این حساب کرده بودند که دوباره می‌توانند اکثریت آرا را به دست آورند و حزب (حاکم) تمایل خیلی زیادی داشت که قانون اساسی ترکیه را تغییر دهد، در واقع سیستم را به ریاست جمهوری تغییر دهد و وقتی که در مرحله اول انتخابات رای (حزب عدالت و توسعه) خیلی سقوط کرد و 49 درصد شد یک سری تحرکات در ترکیه اتفاق افتاد. مثلاً (پس از انتخابات دور اول در ماه ژوئن 2015) بمب گذاری سرچ را دیدیم و بمب گذاری مقابل ایستگاه راه آهن (بمب گذاری ماه اکتبر 2015) را دیدیم و آن جنگی که به اسم مبارزه علیه تروریسم در مناطق گردنشین راه انداختند و عملاً چند شهر (عمدتاً گردنشین) را نابود کردند. حزب حاکم این کار را پس از انتخابات ماه ژوئن 2015 انجام داد تا بتواند اقتدار خود را برگرداند و رای از دست رفته‌اش را (در انتخابات ماه نوامبر 2015) دوباره به دست آورد. منتها بعد از اینکه انتخابات هم برگزار شد و تمام شد این فضا همچنان ادامه پیدا کرد و تمام نشد. و خود شخص اردوغان (از این فضا) همچنان استفاده کرد که بتواند اقتدارش را در ساختار سیاسی ترکیه گسترش دهد. مثلاً بسیاری از نخست وزیران و رئیس جمهوران کشورهای دیگر که به ترکیه می‌آمدند (در ترکیه رئیس جمهوری یک پست تشریفاتی است) اول می‌رفتند و اردوغان را می‌دیدند بعد می‌رفتند هیات دولت و نخست وزیر را می‌دیدند. در درون دعواهای درون حزبی هم که اردوغان با داوود اوغلو (نخست وزیر سابق ترکیه) در زمینه سیاست خارجی به خصوص بحث نحوه برخوردشان با یگان‌های مدافع خلق در سوریه به مشکل برخورد کردند. در این سیاست خارجی‌شان این اختلاف باعث شد که دو هفته قبل از کنگره حزب عدالت و توسعه برای تعیین رهبری جدید داوود اوغلو را کنار بگذارد و یک آدم حرف شنوتر سر کار بیاورد.

به همین دلیل مساله گرد و جنگی که ارتش ترکیه علیه آن‌ها راه انداخت این اجازه را به دولت داد تا بتواند این وضعیت فوق‌العاده‌ای که به اسم مقابله با کودتا هست را، چند ماه قبل از کودتا عملاً پیاده کند. از چند ماه قبل از کودتا بسیاری میتینگ های سیاسی عملاً به بهانه بمب گذاری از طرف دولت تعطیل اعلام شد. و این محدودیت‌ها تا جایی پیش رفت که حتی به احزاب اجازه برپایی میز کتاب‌ها را نمی‌دادند. به همین دلیل می‌توان گفت که این حالت فوق‌العاده از چند ماه قبل شروع شده بود و لزوماً اینگونه نبود که این کودتا عاملی باشد که بتواند جلوی فعالیت احزاب چپ را بگیرد. این کودتا فقط باعث شد که دولت بتواند رقیب اصلی خودش را (جریان اسلامی فتح‌الله گولن) بیش‌تر از میدان خارج کند. حالا جریان گولن به طور واقعی تا چه اندازه در ساختار دولتی نفوذ داشت خود هنوز مشخص نیست. در رسانه‌های خود ترکیه هم تا آنجایی که من پیگیری کردم، بحثشان این هست که دولت در سایه‌ای که همیشه اسمش بوده است، نقش چندانی نمی‌توانسته ایفا کند چون ساختار اطلاعاتی که زیر نظر مستقیم نخست وزیری و ریاست جمهوری کار می‌کند این اجازه را به دولت در سایه نمی‌داده که کار خاصی را به پیش ببرد.

مظفر محمدی: تا آنجایی که به مساله قبل از کودتا برمی‌گشت یعنی اگر بخواهیم در مورد پیش زمینه‌های آن صحبت کنیم، وضعیت اقتصادی ترکیه چگونه بود؟ به لحاظ سیاسی، صف بندی‌های سیاسی به چه صورت بود؟

مرضیه دانایی: از سال 2013 این اتفاقات در ترکیه شروع شد. یعنی مساله گرد در ترکیه و اینکه پیمانی که دو سال قبل از آن دولت با کردها بسته بود یک‌دفعه لغو شد. این تحولات از زمانی که این پیمان شکسته شد اتفاقات و بحران‌هایی را رقم زد. اتفاقاتی که در ترکیه بحران کنونی را دامن زد، اتفاقات اقتصادی بود. همزمان دوران رئیس جمهوری اردوغان پایان می‌گرفت و باید دوباره وارد انتخابات می‌شدند و دوره حاکمیت آن‌ها تمدید شود. اردوغان در این دوره به این نیاز داشت که پایگاه اجتماعی خود را محکم کند. یعنی این لایه زیرین که از نظر اقتصادی شدیداً آسیب دیده بود و بحران اقتصادی داشت به ترکیه نزدیک می‌شد به خاطر اینکه سرمایه‌گذاران خارجی هم در ترکیه شریک بودند و یک بخشی از آن بار اقتصادی را که در اروپا و آمریکا بود به ترکیه فشار می‌آورد. یعنی سعی می‌کردند که نیروی کار و طبقه کارگر را از نظر قیمت به حداقل برسانند. اتفاقاتی مثل فاجعه سوما افتاد که صدها کارگر در این فاجعه خونبارجان خود را از دست دادند. قبل از همه این اتفاقات در ژوئن 2013 بر سر مساله "گزی پارک" جامعه قطبی شده بود. خود مساله گزی پارک در واقع اولین آسی بود که اردوغان رو کرد. بحث عثمانیزه کردن ترکیه همزمان با بحث اسلامی کردن آموزش هم از این دوره شروع شد. در این دوره اوضاع اقتصادی رو به روز وخیم‌تر شد.

مجموعه این اتفاقات به نقطه‌ای رسید که اولین بحران‌های اقتصادی را بعد از انتخابات شهرداری‌ها در سال 2014 رقم زد. یعنی زمینه سیاسی، بحران‌ها را تشدید کرد. یک نابسامانی و عدم امنیت سرمایه در ترکیه احساس شد و بسیاری از سرمایه‌گذاران خارجی به مقدار کمتری از گذشته سرمایه‌گذاری کردند. مثلاً کارخانه گریف در استانبول که یک کارخانه آمریکایی بود در این دوره تعطیل شد. در این دوره نرخ ارز و ارزش لیر در مقابل ارزهای خارجی به شدت افت کرد و روند سقوط خود را آغاز کرد. مساله دیگری هم که به بحران سیاسی و اقتصادی ترکیه دامن زد، مساله رانت‌خواری شخص اردوغان و دولت او بود که در این زمینه با جمهوری اسلامی همدست بود. در این دوره پرونده رضا ضراب در ترکیه همزمان با بابک زنجانی در ایران فاش شد و جنبش گولن در آن زمان که همپیمان اقتصادی دولت هم بود برای ادامه فعالیت‌هایش در ترکیه به دلیل افشاگری‌هایی که در زمینه فساد و رانت دولت انجام داد با محدودیت رو به رو شد. در این مقطع علاوه بر اینکه که اردوغان باید طبقه کارگر را ساکت می‌کرد باید با همپیان سابق اقتصادی خود که فتح الله گولن بود می‌جنگید. این مساله جنگ با گولن هر چه قدر جلوتر رفت بر بحران سیاسی و اقتصادی در ترکیه تا روز کودتا افزود. به نوعی کودتا می‌توانست نقش تمام کننده‌ای برای این بحران‌های که از سال‌های قبل آغاز شده بود آغاز کند.

مظفر محمدی: در زمانی که اردوغان سر کار آمد رشد اقتصادی در ترکیه آغاز شد و بعد از دوره‌ای به دلایلی که بحث شد نارضایتی به وجود آمد. در این بین صف‌بندی طبقاتی و سیاسی و نقش احزاب و اتحادیه های کارگری را در ترکیه قبل از کودتا چگونه می توان توضیح داد.

شاهین لطفی: من به بخش صحبت‌های اول شما برگردم. در مورد اینکه توسعه اقتصادی به مدل اردوغان از زمان پیروزی حزب عدالت و توسعه در سال 2001 شروع شد. آن چیزی که ما در مورد ایران می‌گوییم یعنی اینکه لیبرالیسم در ایران به فرم دموکراسی لیبرالی محقق نخواهد شد. تا حد زیادی هم در مورد ترکیه هم صدق می‌کند. درست است که در ترکیه به ظاهر یک قانون سکولار می‌بینیم، ما در ظاهر می‌بینیم که یک عقلانیت کاپیتالیستی حاکم است، برای مثال احزاب و تشکل‌ها طبق قانون اجازه فعالیت دارند. ولی این ظاهر ماجراست. شما اگر این را در یک روند تاریخی که سر منشاء آن آغاز جمهوری ترکیه است مشاهده نکنید، فکر می‌کنید از آغاز یعنی بعد از فروپاشی عثمانی تا زمان کنونی جمهوری ترکیه بر سر کار بوده، این مدل حاکم بوده و این مدل هیچ وقت دچار خدشه و تزلزل نشده است. مدل سیاسی حاکم در ترکیه یک بخشی از آن حاصل فشار ناتو و غرب است. همیشه به این مدل از دموکراسی در ترکیه از بالا و نه از

پایین تعدی شده است. نمونه واقعی آن را می‌توان در کودتا‌های انجام شده در ترکیه دید. ترکیه کشوری است که پنج کودتا را تجربه کرده است. در هر یک از این کودتا دسته‌های نظامی بر این کشور حاکم شدند و توانسته‌اند حکومت اختناق را حاکم کنند، احزاب را تعطیل کنند و کمونیست‌کشی راه انداختند. و یک بار دیگر در دوره فعلی یعنی دوره اردوغان، یک بار دیگر ثابت شد که نمی‌توان با آن شعارهایی که سال 2001 او را به قدرت رساند، به حیات خودش ادامه دهد. اردوغان توانست در آغاز سر کار آمدن خود به تورم و رکود در اقتصاد ترکیه پایان دهد اما آن روی سکه همراه بود با فقیرتر شدن طبقه کارگر ترکیه و خالی‌تر شدن سفره‌نات آنها. مدل توسعه اردوغانی که همراه با سیاست‌های بانک جهانی و صندوق جهانی پول بود هزینه‌ای داشت و هزینه گزاف آن را طبقه کارگر ترکیه پرداخت کرد.

از نظر وضعیت احزاب چپ در ترکیه می‌توان گفت که احزاب چپ در ترکیه بی افق هستند. شما اگر در سال 57 زندگی کرده باشید به خوبی این حرف من را درک می‌کنید. با سفر شما به ترکیه انگار با ماشین زمان به سال 1357 ایران برگشتید. آن زمان وضعیت نیروهای چپ چگونه بود، همان در امروز ترکیه حاکم است. در اینجا اگر مفاهیمی چون انورخوجه‌ایسم، ارتش آزادی بخش ضد امپریالیستی با درون مایه مانویبستی به گوش‌تان خورد زیاد تعجب نکنید. این داده‌ها به بخش حیثیتی و ماهوی این چپ‌ها در ترکیه تبدیل شده است. کمونیسم در اینجا همه چیز هست به جز مبارزه برای انقلاب کارگری. کمالیسم و ناسیونالیسم ترک هم بخشی از داده‌های ایدئولوژیک اکثر احزاب چپ در ترکیه است. مثلاً حزب کمونیست ترکیه به دلیل گرد بودن حزب دموکراتیک خلق‌ها در انتخابات گذشته به آن‌ها رای نداد. اختلافات این احزاب با هم نیز به هیچ وجه سیاسی نیست. این مساله را به وضوح در انشعاب اخیر حزب کمونیست ترکیه در سال 2014 مشاهده کردیم. هیچ کدام از احزاب موجود چپ در ترکیه آلترناتیوی برای طبقه کارگر و برای مقابله با وضعیت پیش رو ندارند. به همین دلیل مشخصاً اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری که روز به روز در ترکیه در حال بزرگ‌تر شدن و در عین حال فاسد شدن هستند، کنترول طبقه کارگر در ترکیه را در دست دارند. اتحادیه هم تنها آلترناتیویشان ساکت‌تر کردن طبقه کارگر ترکیه و نهایت دعوت کردن آن‌ها برای شرکت در آکسیون‌ها احزاب بورژوایی است. این اتحادیه‌ها در زمین بورژوازی ترکیه بازی می‌کنند نه زمین خودشان.

مظفر محمدی: اگر بخواهیم مقایسه کنیم در مورد ایران می‌گوییم در دولتهای اخیر از احمدی نژاد به بعد ناسیونالیسم ایرانی رو آمد و اپوزیسیون را با خودش همراه کرد. در ترکیه ناسیونالیسم ترک مساله مهمی است حال با پرچم عثمانیزه کردن اردوغان باشد ویا با کمالیسم و پرچم آتاتورک. جایگاه کنونی ناسیونالیسم ترک و احزابشان درتحولات اخیر چیست؟ طبقه کارگر کجای این قضیه قرار می‌گیرد؟

کمونیست ۲۱۰

کامیار شعیب نژاد: اساساً تمام احزاب اصلی در ترکیه لیبرال هستند. برای نمونه سیاست‌هایی که حزب عدالت و توسعه دنبال می‌کند یک نتولیرالیسم محض است که ما در ایران شاهد آن هستیم. حزب جمهوری خلق و حزب حرکت ملی هم که اپوزیسیون‌های اصلی هستند همین ماهیت را دارند. تنها حزبی که ممکن است در برخی از سیاست‌ها با آن‌ها متفاوت باشد، حزب دموکراتیک خلق‌ها است که به طور بارز و مشخص نمی‌توان سیاست‌هایش را در زمینه طبقه کارگر و اقتصاد از احزاب دیگر تفکیک کرد. از آن طرف هم احزاب چپ و کمونیستی را اگر مورد بررسی قرار دهیم به بی ربط بودن آن‌ها در جامعه امروز ترکیه بیش‌تر پی خواهیم برد. از نظر سیاست اقتصادی احزاب کمونیستی به جرات می‌توان گفت که قریب به اتفاق این احزاب بر روی همان شعارهای استالینیسیم، اقتصاد ملی و شعارهایی شبیه حزب توده ایران در دهه 50 خورشیدی تکیه دارند. سایر احزاب باقی مانده هم که خط استالینیتی، انورخوجه‌ایستی و مانویستی ندارند بر روی مسائلی چون دستمزد و بیکاری تمرکز دارند و هیچ آلترناتیو مشخصی برای برون رفت از بحران موجود ندارند.

مظفر محمدی: با این حساب می‌توان استنباط کرد که ناسیونالیسم ترک مرکز ثقل همه احزاب چپ و راست در ترکیه است. اما بعد ازاینکه اردوغان حاکم می‌شود، اسلام هم به آن اضافه می‌شود. سیاست‌های چون تغییر قانون اساسی و دخالت دادن مذهب در زندگی مردم. آیا این مساله جدید توانست شکافی بین احزاب بورژوایی چه از چپ و از چه راست ایجاد کند؟ اصلاً مشکل‌شان با اردوغان بر سر مساله اسلامیزم است؟ در مساله ناسیونالیزم ترک این احزاب با هم مشترک‌اند و مشکلی ندارند. در مسائل اقتصادی همچون پیگیری سیاست‌های بانک جهانی با یکدیگر هم افق هستند. به نظر شما مساله اسلامیزه کردن ترکیه توسط اردوغان تا چه اندازه بر سر دعوای این احزاب بورژوایی با یکدیگر تأثیر داشته است؟

مرضیه دانایی: خیلی نقش داشت به این دلیل که مساله اسلامیزه کردن ترکیه فی ذاته ایدئولوژیک نبود. ما مثلاً در ایران با جمهوری اسلامی با مفهوم ایدئولوژیک آن مواجه هستیم. از نظر ناسیونالیسم، حزب عدالت و توسعه رگه ناسیونالیستی‌اش شدید نیست به این دلیل که بطناً به جنبش گولن نزدیک است و جنبش گولن به هیچ عنوان ناسیونالیسم را به رسمیت نمی‌شناسد بلکه تأکیدش بر شعار متحد کردن امت اسلامی است بدون در نظر گرفتن ملیت آن‌ها. مساله عثمانیزه کردن از روزی که حزب عدالت و توسعه بر سر کار آمد مطرح نبود. به دلیل هویت طلب بودن بخش عمده‌ای از جامعه ترکیه ای مساله از پایین به حزب عدالت و توسعه تحمیل شد و اتفاقاً این حزب هم این راه را در پیش گرفت. بهترین راهی که اردوغان می‌توانست تمام احزاب بورژوایی را با خود همراه کند این بود که نبض ناسیونالیزم ترک را خود در دست‌انش بگیرد. مفهوم عثمانیزه کردن اردوغان با مفاهیمی چون بازگشت به

مک‌ماتِست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللّهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج محمدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

کمونیست ۲۱۰

میز گردی در باره تحولات ...

سلطان عثمانی و کشورگشایی به سبک عثمانی

فاصله دارد.

سلطان عثمانی و کشورگشایی به سبک عثمانی

مظفر محمدی: طبقه کارگر حتی در سنت اروپایی آن به دنبال احزاب است. خود طبقه کارگر حزب ندارد و بلکه در اتحادیه‌های کارگری که متشکل هستند دنباله رو احزاب‌اند. طبقه کارگر در ترکیه به دنبال کدام حزب‌اند؟

شاهین لطفی: طبقه کارگر ترکیه متشکل است و سنت مبارزاتی قوی دارد. از این لحاظ با هیچ کشوری در خاورمیانه قابل قیاس نیست. برای نمونه حزب حرکت ملی که از نظر اقتصادی پیرو سیاست‌های بانک جهانی است، بر روی طبقه کارگر به شدت سرمایه گذاری می‌کند و یکی از بزرگ‌ترین اتحادیه‌های کارگری در ترکیه با نام "تورک ایش" را با خود همراه کرده است. یا حزب دموکراتیک خلق‌ها توانسته است در اتحادیه سراسری و بزرگ کارگری ترکیه "یکسک" نفوذ پیدا کند و تا اندازه زیادی سمپاتی سندیکای کارگران انقلابی ترکیه "دیسک" را با خود داشته باشد. هر کدام از این اتحادیه‌هایی که من از آن اسم می‌برم، میلیون‌ها کارگر عضو آن هستند. عضویت در این اتحادیه‌ها در بعضی از کارخانه‌ها و مراکز صنعتی اجباری است. یعنی شما بخشی از پول ماهیانه‌تان را باید به اتحادیه پرداخت کنید. و همین مساله قدرت اتحادیه‌ها و سندیکاها را تا اندازه‌ای مهم کرده است که در کودتای پست مدرن 1997 که منجر به سقوط دولت رفاه نجم‌الدین اربکان شد، نقش اعتصاب سراسری "دیسک" غیرقابل انکار است. دیسک در آن دوران پیرو سیاست‌های حزب جمهوری‌خواه خلق بود. اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری در ترکیه به شدت فاسد هستند. برای نمونه رئیس اتحادیه معدن‌چیان در ترکیه یکی از ده میلیاردر این کشور است. یکی از عوامل این فساد این است که مجمع عمومی در میان کارگران ترکیه و اتحادیه‌های کارگری بی معنی است. در اعتصاب‌هایی هم که زیر نظر اتحادیه‌های کارگری نیستند، کارگران آن کمتر می‌توانند در برابر اعتصاب مقاومت کنند و به آن ادامه دهند. تصمیمات در اتحادیه‌ها و سندیکاها در یک هیات مدیره محدود اتخاذ می‌شود و اکثریت کارگران در پروسه آن نقشی ندارند. احزاب کمونیستی هم تاکنون نتوانسته‌اند طبقه کارگر را از چنگال اتحادیه‌ها خارج کنند.

ترکیه بعد از کودتا

مظفر محمدی: در تحولات اخیر ترکیه و حاکمیت حزب عدالت و توسعه اتفاقی که افتاد یک کودتا بود. یک اتفاق غیر منتظره. صرفنظر از روایت‌های مختلف از جمله این که کار خود دولت بوده یا نه؛ اما بهر حال بخشی از بورژوازی حالا در لباس نظامی؛ تصمیم می‌گیرد بخش حاکم بورژوازی ودولتش را ببندازد. و این در شرایطی است که دولت اردوغان با مسایلی از قبیل مساله کرد و درگیری در سوریه و حمایت علنی از داعش و غیره روبرو است. کودتا خیلی زود شکست خورد. من در جای دیگری گفتم که ارتش این بار متوجه نبود که اوضاع سیاسی ترکیه و منطقه عوض شده و توازن قوا تغییر کرده و متوهم بوده که به سنت همیشگی کودتا می‌تواند بخش حاکم بورژوازی را پایین بکشد و بخش دیگر را به حکومت برساند. ارتش متوجه نبوده که ترکیه یک دوره رشد اقتصادی را گذرانده و ارتش را بدرجه ای تصفیه کرده و نیروهای طرفدار خودش را در ارتش سازمان داده و تقویت کرده است. دیدیم که دولت اردوغان از این زلزله خفیف نترسید و حتی گذاشت کودتاچی ها مانورشان را بدهند و کنترلش کردند تا به این بهانه بتواند کار ارتش را یکسره کند؛ مخالفینش را سرکوب و احزاب اپوزیسیون را هم مرعوب کند. دولت اردوغان بدون دستپاچگی بسرعت

کنترل اوضاع را در دست گرفت. کسی فرار نکرد. اردوغان و پارلمان و نخست وزیرش ایستادند و کسی جایش را خالی نکرد. چرا که مطمئن بودند ارتش آن ارتش سابق نیست و احزابی که ارتش می بایست به حمایتشان برخیزد و قدرت را دست به دست کند آمادگی چنین کاری را نداشتند. می‌خواهم بگویم با وجود این چرا ارتش تصمیم گرفت چنین ریسکی کند و دست به کودتا بزند. آیا حزب یا احزابی پشت این عمل بودند؟ آیا دولت خارجی ای این کودتا را حمایت و تشویق کرده بود. چه چیزی باعث شد که این بخش مسلح بورژوازی تصمیم گرفت کودتا کند و قدرت را بگیرد و این قدرت را می خواست به کجا ببرد؟ تحویل کدام حزب و بخش دیگر بورژوازی بدهد. ارتش در سنت ترکیه یک نهاد مستقل و حتی در قانون اساسی حافظ این قانون تعریف شده است. ارتش از چه ناراضی بود. در دوره های مختلف و کودتاهای پیشین ارتش دلایل خود را داشت و حتی پلاتفرم خود و آلترناتیو خودش را داشت. این بار نه دلیل معلوم بود و نه پلاتفرم و آلترناتیو و جانشین قدرت. به نظر می اید کودتا عصیان سرهنگ هایی بود که اردوغان میخواست برکنارشان کند و ارتش را دوباره سازمان دهد. شما چه فکر می کنید؟

کامیار شعبیث نژاد: اینطور شروع کنم. با ارتباطی که با بدنه دانشجویی جامعه شناسی دارم، اساتیدی دانشگاهی بودند که بر اساس پژوهشهای میدانی از مدتها قبل، پیش بینی می کردند که در ترکیه کودتایی رخ خواهد داد. علارغم اینکه خیلیها اصلا تصور نمی کردند که چرا باید کودتا شود، ظاهرا اقتصاد وضعیت خوبی دارد. از نظر سیاسی هم همه چیز دارد تقریبا خوب پیش می رود و چه نیازی هست که ارتش بخواهد دست به کودتا بزند؟

دو دلیل داشت، اول اینکه بعد از قدرت گیری حزب عدالت و توسعه و با تزیریق منابع مالی گسترده جنبش گولن، اقتصاد ترکیه به شدت در عرض ۱۰ سال رشد کرد. جنبش گولن هم، یک جنبش کوچکی نیست. در چندین کشور دنیا مشغول فعالیت است. در ژاپن و آفریقای جنوبی اینها مدارس اسلامی دارند و سرمایه های گسترده ای در بازارهای مالی در اختیار خودشان دارند. (بر اساس بررسی یکی از نشریات معتبر فکر می کنم نیویورک تایمز، شخص گولن جزو ۲۰۰ فرد تاثیرگذاراقتصادی در جهان است. میلیون ها نفر در جنبش گولن عضو هستند) . این حرکت بزرگیست و اینکه اردوغان در عرض ۲ روز، حدود ۳۰۰ نفر تاجر را به اتهام حضور در شبکه مالی این جنبش دستگیر می کند، نشان دهنده بزرگ بودن و پیچیده بودن این شبکه دارد. با حضور این شبکه مالی قدرتمند و گسترده در اقتصاد ترکیه، این کشور نه تنها توانست بدهی خودش به بانک جهانی را پس بدهد، بلکه توانست حتی به بانک جهانی وام هم بدهد و در میان ۲۰ قدرت اقتصادی جهان قرار بگیرد.

بنابراین با یک شبکه بزرگ اقتصادی طرف هستیم. طوری که حزب جمهوری خواه خلق که نقش محوری در کودتای قبلی داشت و در آن زمان خودش یکی از سازمان دهنده های اعتصابات کارگری علیه دولت قبل هم بود (در ده ۹۰ دو سندیکای بزرگ کارگری با این حزب بودند) عملا از حزب عدالت و توسعه شکست می خورد و در حوزه اقتصاد حرفی برای گفتن ندارد. با این رشد اقتصادی و تقویت موقعیت در منطقه، برنامه جدیدی در دستور کار ترکیه قرار میگیرد. ازجمله اینکه بتوانند کشورهایی که پیش از این جزو از قلمرو عثمانی بودند را، دوباره زیر یک ساختار اقتصادی و فرهنگی دور هم جمع کنند. در این راستا سرمایه گذاریهای گسترده ای را در مناطق مختلف از بالکان گرفته تا عراق و سوریه و حتی اخیرا ایران سازمان میدهند. یعنی اینکه علارغم اینکه کشورهای مستقلی امروز وجود دارند، اما آنها را در نظر اقتصادی همراه و حتی وابسته ترکیه کرد. برای مثال در مورد آذربایجان اینها عملا توانستند چنین کاری بکنند. برای مثال نخست وزیر کشور دارد در مورد شکست کودتا و وضعیت فعلی کشور حرف می زند، اما در کنار

پرچم ترکیه، پرچم آذربایجان هم پشت سرش قرار میگیرد.

من فکر می کنم ترکیه و حزب عدالت و توسعه با مطرح کردن بحث تمدن عثمانی دست به ریسک بزرگی زد و این یکسری کشورهایی را که رقبیش هستند، چه در اروپا و چه آمریکا بدرجه ای علیه خودش کرد. درون ارتش هم همچنان گرایش قوی کمالیستی وجود داشت که در مقابل این تحركات و مخصوصا اسلام گرایی حزب عدالت و توسعه مقاومت می کرد. اردوغان با سیاست تصفیه ارتش اعلام کرد که دانشکده های افسری ارتش که طی هفته های گذشته کاملا تعطیل و بجای آن یک دانشگاه ملی نظامی تاسیس خواهد شد، اینها کاملا سکولار بودند و اجازه نمیداد مسائل دینی و آموزشی وارد این دانشکده ها بشوند و اجازه نمیداد حتی کسانی که در مدارس دینی درس می خواندند فرصت حضور در ارتش را بدست بیاورند. حزب عدالت و توسعه در این مورد با ارتش کشمکشهای زیادی داشت. این تقابل هم از همان سالهای ۲۰۰۷ شروع شد. آن زمان دولت بخاطر اتهام اقدام برای کودتا، بخشی از فرماندهان ارشد این بدنه، سکولار و کمالیست معتقد به جمهوریت ترکیه، را دستگیر و از کار برکنار کرد. (بخشی از این عملیات گسترده دستگیری را البته جریان گولن سازماندهی و اجرا کرد.) این پاک سازیها در سال ۲۰۰۸ هم ادامه داشت و به یکی از بزرگترین پرونده های امنیتی در تاریخ ترکیه تبدیل شد. به این ترتیب یکی از مسائل مهم این بود که ارتش اجازه نمیداد کسانیکه در مدارس دینی تحصیل کرده بودند وارد ارتش بشوند و در مقابل این موضوع آخرین ارتشیهایی سکولار مقاومت زیادی می کردند به این خاطر که ارتش در ترکیه ساختار ویژه و مهمی دارد. از سنت کمالیست می آید. متعلق به مصطفی کمال آتاتورک است و دست بردن در ان عملا آن فرهنگ و سنتها را زیر سوال می برد.

در کنار اینها، رقبای خارجی ترکیه با رویکرد جدید احساس خطر کردند و دیدیم در برخی مواقع مذاکرات مستقیم با حزب رقیب عدالت و توسعه یعنی حزب جمهوری خواه خلق داشتند و از طرفی دیگر تلاش گسترده حزب حاکم برای اسلامیزه کردن ساختار ترکیه باعث شده بود که از دو سه سال پیش بحث احتمال کودتا در ترکیه مطرح شود.

مظفر محمدی: تاریخا ارتش محافظ قانون اساسی سکولار ترکیه تعریف شده وظاهرا این نقش را برعهده داشته است. وقتی یک حزب با گرایشات اسلامی سر کار می آید در نتیجه خیلی طبیعی به نظر می آید که ارتش مخالفت کند و به دفاع از ترکیه سکولار علیه اش کودتا کند. ولی من فکر می کنم که این ظاهر مساله است. صورت مساله باید جای دیگری باشد. اصل مساله این است که در یک دهه اخیر تاریخ ترکیه حزبی سر کار می آید که قدرت و ثروت را قبضه کرده است. طبق امار خودشان بخش عظیم ثروت و اقتصاد جامعه دست حزب عدالت و حتی خانواده اردوغان قرار دارد. در نتیجه سیاست و اقتصاد را او تعیین می کند و قوانینی که مغایر پیشرفت سرمایه اش است را بر داشته و بر اساس منافع سیاسی و اقتصادیش قوانین جدید می آورد. ولو این قوانین مذهبی باشد. مذهب برای اردوغان و حزب و دولتش ابزار تحمیق و بسیج بخش عقیمانده جامعه است. اما قدرت اساسی اردوغان در میان بورژوازی بزرگ و بخش متوسط جامعه است که در دوران حاکمیت حزب عدالت و توسعه اردوغان سرمایه هایشان رشد کرده و سود بخشیده است. هر بخش بورژوازی سر کار بیاید به شیوه خود به همین هدف می پردازد.

سوال این است که آیا کودتای اخیر را می توان گفت تداوم همان رگه ی ارتش حافظ سکولاریسم و علیه اسلامیزه کردن جامعه نامید؟ یا نه در کشمکش های جناح های گوناگون بورژوازی سر اقتصاد و سیاست؛ ارتشی که دارد حاشیه ای و تضعیف می شود و موقعیت سابقش را از دست می دهد؛ کودتا می کند تا خودش را نجات دهد و

۷

موقعیتش را حفظ کند. موقعیتی که همه می دیدند دارد توسط دولت اردوغان تضعیف شده و به حاشیه رانده می شود.

مرضیه دانایی: من می خواهم حرف آخرم را از اول بزنم ، در واقع به هیچ عنوان اعتقاد ندارم که این کودتای یک گروهی مستقل از اردوغان و سیاستی که در ارتش پییده شده بود، است. چون چه در عمل و چه در سازماندهی و حتی در انگیزه هیچ کدام از خصوصیات یک کودتا را نداشت. در واقع وقتی که برای وقوع یک کودتا ارتش وارد عمل می شود ، این را می دانیم که چون ارتش یک سازمان مستقل نیست و در واقع سازماندهی آن به اینگونه است پس از جایی دستور می گیرد، حتی اگر ده ها نفر از سران ارتش آدم های سکولار و خوبی باشند وتصمیم بگیرند دولتی را تشکیل بدهند به شورش و نا فرمانی تبدیل می شود و در واقع یک نفر بالاتر از آنها وجود دارد که آنها را سرکوب بکند. در واقع در تمام کودتاهایی که در جهان اتفاق افتاده است ، دولت دیگری در بیرون از کشور مربوطه به صورت عیان و آشکار درآن کودتا دست داشته است. به طور مثال از کودتای کشور شیلی تا به الان و همچنین یک نیروی واقعی درونی بوده است که بعد از گذار آن سرهنگ ها بتواند از نظر تکنوکراتیک آن را در دست بگیرد و ما این را حتی در برمه که بعد از این همه سال در دست سرهنگ ها است و حتی در یونان بطور مثال ، در واقع نداشته ایم که تا ابد سرهنگ ها بتوانند آن حکومت را در دست بگیرند. با توجه به این گفته ها زمانی که در ترکیه این کودتا رخ داد هیچ کدام از این گزینه ها و آیتم ها را نداشتیم، چونکه ارتش که یک ارتش مستقل نبوده و یک ارتش سیاسی بوده است و بازوی حزب جمهوری خواه خلق بوده است ، بعد ار یکسری تسویه حساب ها این ارتش به ارتش در سایه تبدیل شد که ما آنها را سکولار می نامیم وحتی بعد از آمدن حزب عدالت و توسعه این ها در سایه ماندند و حتی قبل ها هم یک یا دو بار تصمیمی مبنی بر این کار گرفته بودند اما ارتباط آنها با یکسری احزاب دیگر به بیرون درز کرد و باز هم تعدادی ار آنها را گرفتند و منجر به عقب نشینی آنها شد. در واقع این ارتش در سایه همیشه وقتی صحبت از دفاع می شد به نوعی موش می دواند و به نوعی اردوغان را مجبور می کرد که با حزب جمهوری خواه خلق به پای میز مذاکره بنشیند. این روند که از اواخر دوره قبلی اردوغان در سال 2013 شروع شد همزمان شد با لگد انداختن های حزب جمهوری خواه خلق و چون جمعیت این برای بورژوازی غرب مهم بود که در واقع همیشه مهره ای داشته باشند و این را شروع کردند که اگر اردوغان از پس آنها برنیاید؛ حزب جمهوری خواه خلق برای بورژوازی غرب بهترین گزینه بود. همین حزب بیش از دو سال تا دو سال و نیم است که با سران سیاسی اتحادیه اروپا مستقل از دولت ارتباط دارد. از جمله خاتم موگرینی رییس سیاست های خارجی اروپا در ترکیه پشت در های بسته دیدار می کنند. آنها بدون اینکه با اردوغان دیداری داشته باشند یا حتی داوداغلو را ببیند ، خداحافظی کرده و می روند. حتی قریچدار اعلو رهبر حزب جمهوری نیز به آنجا سفر می کند. در واقع در حزب جمهوری خواه خلق یک بخشی به اسم نماینده اتحادیه اروپا دارد و این نماینده اتحادیه اروپا دائما در حال سفر به اروپا است و این انتخاب دست قریچداراغلو بود که بخواهد از ناتو یا اتحادیه اروپا کمک بگیرد.

اما چه اتفاقی افتاد؟ یک هفته قبل از کودتا؛ ناتو اردوغان را انتخاب کرده بود دلیل آن بستن قرارداد ده ساله ای است که بالکان ، رومانی و افغانستان را با هم تقسیم می کنند و در این میان قریچداراغلو سرش بی کلاه می ماند و این سوال پیش می آید که با چه پشتوانه ای پا به جلو بگذارد. در واقع آن لحظه ای که کودتا رخ داد اولین چیزی که به ذهن ما آمد این بود که دولت در سایه ، ارتش در سایه ناراحت و عصبانی بوده است و پا به جلو گذاشته است. در واقع حرفی از گولن نبود، گولنی که اصلا در ارتش نبوده و ارتشی نیست، حتی خط مشی مسلحانه ندارد و یک جنبش سیاسی نیست و در اصل یک جنبش

کارگران جهان متحد شوید

میزگردی در باره تحولات ...

اقتصادی؛ مدنی و اسلامی است و مسأله اینجاست که ارتشی که نام می بریم از سر نارضایتی پا به جلو نگذاشت و اینکه چند نفر وبا چه مطامعی پا به جلو گذاشتند امروز بر ما پوشیده است و فکر نمی کنم فعلا روشن بشود که اینهایی که آمدند و گفتند و اعتراف کردند که ما با گولن بوده ایم و نمونه بهتر این اعترافات را جمهوری اسلامی در این سال ها گرفته است. در واقع بر این اساس فکر نمی کنم پاکسازی هایی که در حال حاضر به اسم گولن و حزب جمهوری خواه خلق انجام می شود و دست آنها را کوتاه کرده است.

مظفر محمدی: اگر بحث بر سر این است که حزب جمهوریخواه خلق که در ارتش دستی دارد یا ارتش حامی سنت او است قاعدتا باید این حزب پشت کودتای ارتش قرار می گرفت. آیا این حزب به ارتش و سنت کمالیسم خیانت کرده؟ چرا حزب جمهوریخواه کمالیست و مدافع سکولاریسم پشت کودتا نیست و چرا گولن باید این نقش را بازی کند؟ ارتشی که می داند گولن بنیانگذار حزب عدالت و توسعه و از جنس این حزب و دولت است. در این رابطه لازم است بگوییم که در جریان کودتا احزاب اپوزیسیون کجا ایستادند. طبقه کارگر ترکیه کجا ایستاد. و کلا صف بندی ها چه درجناح بورژوازی و چه طبقه کارگر و احزاب و جریاناتی که خود را چپ می دانند چگونه بود؟

شاهین لطفی: اتفاقا من سردرگمی را می بینم در این مورد که ما هنوز تصویر روشنی را در این مورد ارائه نداده ایم. من اول صحبت هایم گفتم که مدلی که در ایران وجود دارد در ترکیه و کل کشور هایی که در خاور میانه هستند نیز حاکم است. در واقع دموکراسی نوع غربی و لیبرالی در این کشور ها محقق نمی شود که دلایل تاریخی خاص خودش را دارد و بطور مثال یکی از دلایل مهم مسأله انرژی است که 70 درصد انرژی دنیا در خاور میانه متمرکز است و دلیل دیگر مسأله اسرائیل و فلسطین است. به همین دلیل غرب هیچ وقت اجازه برقراری نظم دموکراتیک و نظم لیبرالی را در خاورمیانه نمی دهد و همیشه میبینیم که در خاور میانه جنگ و بی نظمی زیادی اتفاق می افتد که ترکیه نیز از این قاعده مستثنی نیست. در واقع کشور ترکیه و بورژوازی ترکیه محصول اختناق و سرکوب است. از 37 ایتمی که برای پیوستن به اتحادیه اروپا برای کشور ترکیه گذاشته اند فقط دوتای آنها را محقق کرده است. مسأله قبرس را نتوانسته حل کند. مسأله حقوق بشر را که مسأله ای دیرینه است را نتوانسته حل کند. مسأله کردها را نتوانسته حل بکند و خیلی از مسائل دیگر. در واقع شما باید به شکل گیری کشور ترکیه را که عمری 90 ساله دارد نگاه کنید. در واقع این حکومت با چندین نسل کشی که شامل نسل کشی ارامنه ، نسل کشی آشوری ها و نسل کشی کردها سر کار می آید. در واقع ترکیه کشوری چند تکه است و کشوری است که ملیت های مختلفی در آن زندگی می کنند و یک هویتی در بورژوازی ترک غالب شده است که هدف آن سرکوب ملت ها و ملیت های دیگر است که در نهایت به شکل اختناق سر کار آمده است. ما این نتیجه گیری را می کنیم که ارتش به عنوان سازمانی که طبق وصیت نامه آتا ترک که می گوید هر موقع به سکولاریسم تعدی شد ارتش می تواند دخالت کند، خودش را مدافع سکولاریسم می داند که در واقع به این نتیجه می رسیم که دغدغه آتا تورک و بورژوازی ترک سکولاریسم نبود. در واقع همان حکومت اختناق بود که هر نوع حزبی که در ترکیه سر کار بیاید باید این حکومت اختناق را سرکار بیاورد. در واقع این حکومت در این برهه از تاریخ می آید و همه مسائل و مشکلات را به گردن اردوغان می اندازند و می گویند این خودسری های اردوغان است و می خواهد ترکیه را عثمانیزه کند. دقیقا همانند اتفاقی که سیزدها در ایران انجام دادند و تمام تقصیر ها به گردن فردی به اسم احمدی نژاد انداختند. ولی در واقع اردوغان در حال حاضر نقش تاریخی بورژوازی ترک را انجام می دهد و بر اساس آن نقشه راهی عمل می کند که بورژوازی ترک سر کار آمده است و اتفاقی که در ترکیه رخ داده است این است که ارتش و حکومت، هر دوی آنها نماینده واقعی مردم

نیستند، نماینده طبقه کارگر نیستند و هر دوی اینها همیشه در تلاش بوده اند که دولت اختناق را سر کار بیاورند. کشمکش تاریخ ترکیه نیز به همین صورت است، در یک دوره حکومت قانونی مثل عدنان مندرس از حزب دموکرات در دهه شصت سر کار می آید و حکومت را قبضه می کند و یا مثلا تمام این احزابی که در حال حاضر سر کار هستند از حزب حرکت ملی تا حزب عدالت و توسعه، از حزب جمهوری خواه خلق گرفته که یک حزب قدیمی در ترکیه است تا حزب دموکرات ترکیه، همه آنها دستشان به خون مردم، دستشان به نسل کشی ها و به کشتار زندانیان سیاسی در ترکیه آلوده است. و هیچ کدام از این ها مدافع یک قانون دموکراتیک، مدافع آزادی بیان ، مدافع آزادی احزاب سیاسی و مدافع طبقه کارگر نبوده اند.

حتی اگر ما کودتای ترکیه را ساختگی ندانیم ، ارتش کاری را داشت انجام می داد که اردوغان از انجام آن ناتوان بود و فکر می کرد اردوغان نمی توانست آن اختناق و حکومت اختناق را سر کار بیاورد و به همین خاطر می خواست کودتا بکند. حتی اگر ما فرض کودتای واقعی را در نظر بگیریم و فرض کودتای ساختگی را نیز در نظر بگیریم، در هر دو صورت اردوغان می خواست نقش تاریخی و رل تاریخی بورژوازی ترک را بازی کند و حکومت اختناق در ترکیه ادامه پیدا بکند. در هر دوره ای که ما می بینیم کشتار کمونیست ها، سرکوب احزاب، سرکوب کردها و در همه این دوره ها ادامه پیدا کرده که هم ارتش و هم احزاب قانونی هر کدام بر سر قدرت بیایند این نقش را پدک خواهند کشید. حزب عدالت و توسعه این وسط استثنا نیست. حزب جمهوری خواه خلق کشتار درسین را انجام داد، بزرگترین سرکوب را در ترکیه انجام داد، اوجلان را دستگیر کرد و حزب عدالت و توسعه نیز نتوانست از این نقش خودش را مبرا بکند، هر چند که در یک دوره ای مجبور است برای توسعه اقتصادی تا حدی مسأله توسعه سیاسی را نیز در نظر بگیرد. ولی این دوره ها، دوره هایی کاملا موقت است در کشور ترکیه ویک دوره پایداری نیست که تبدیل به یک قانون و بخشی از هویت سیاسی این کشور بشود، به همین دلیل آن چیزی که ما می بینیم سر همین موضوع است، در واقع بورژوازی در ترکیه همین است و به نظر من بورژوازی در این مورد با تمام اختلافات و جنگ و دعوایهای سر همین موضوع ممکن است پیش بیاید بر سر موضوع اختناق به نظر من با یکدیگر هم عقیده هستند. به همین خاطر می بینیم که حزب جمهوری خواه خلق و حزب حرکت ملی از برنامه های اردوغان بعد از کودتا پشتیبانی می کند و فکر نمی کنم این حمایت کردن از ترس آنها باشد و کاملا با دل و جان با این موضوع موافق هستند.

مظفر محمدی: فرض کنیم ارتش برای انجام همان رسالت قدیمی و سنتی کودتا کرد. ارتش خود پدیده منحصر به فردی است در ترکیه. یک نهاد و حافظ قانون اساسی است و از این حرف ها. اما به دلیل تحولات این برهه زمانی اخیر؛ ارتش زمانی کودتا می کند که نه حمایت دولت خارجی ای را دارد و نه حمایت علنی و معین حزب و جریان معین در داخل که قاعدتا حزب جمهوریخواه خلق ترکیه است را دارد. با وجود این کودتا می کند و سریع شکست می خورد. آیا می توان گفت که این پایان کمالیسم و سنت آتاتورک در ترکیه است؟ و پایان نهاد و قدرت ارتش بعنوان حامی قانون اساسی یا سنت آتاتورک...؟

کامیار شعیب نژاد: نه اینطور نیست. کمالیسم و اسلام گرایی در ترکیه یک موضوع نهادینه شده است. اینها مکمل هم هستند. کمالیسم لزوما در لائیسته تعریف نمیشود. مسئله، مسئله ناسیونالیسم ترک است و لزوما به معنی لائیسته گری نیست برای همین این مفهوم را نمیرساند که به پایان کمالیسم نزدیک شدیم. اما آن جایگاه خاصی که ارتش داشت با این کودتای شکست خورده، فرو ریخت.

اگر بخواهیم تئوری توطئه را کنار بگذاریم که کودتا کار خودشان بود، این نکته را باید توجه داشته باشیم که این تلاش آخرین جریانهای بی رمق لائیزیته درون ارتش بوده. چون طی بخصوص ۳ سال گذشته ارتش کاملا دچار تغییر و تحول شده بود و اصلا قرار بود در همین ۱۵

آگوست که گذشت، تغییرات عمده دیگری در فرماندهی ارتش ایجاد ش.ود. در این کودتای شکل گرفته هم، نه بخشی، بلکه گروهی از فرماندهان میانی در ارتش دست به کودتا زدند. حالا اسنادی که منتشر شده چقدر قابل قبول باشد یا نه، نشان میدهد؛ فرماندهان رده بالای ارتش؛ نقشی در این کودتا نداشتند و اصلا برخی از فرماندهان بالایی که دستگیر شدند، عموما فرماندهان بازنشسته ارتش هستند. بنابر این نمیش.ود گفت لزوما کمالیسم در ارتش از بین رفت، ولی میش.ود گفت ان بدنه لائیک در ارتش جایگاه و نقش خودش را از دست داد و ارتش دیگر ان جایگاه سنتی خودش بعنوان حافظ قانون اساسی را ندارد.

مظفر محمدی: اگر این بحث لایبسم و سکولاریسم را کنار بگذاریم؛ بالاخره در سنت ناسیونالیسم ترک زلزله ای اتفاق افتاده است. نمایندگان سنتی و قانونی و مدافعانش بین جناح های مختلف بورژوازی ترک تجزیه و تقسیم شده اند. بورژوازی ای که همه شان ناسیونالیست اند. ناسیونالیسم ترک الان دیگر فقط یک نماینده ندارد. حزب کمالیست آن حزب سابق با تکیه بر ارتش نیست و ارتش هم قدرت سابقش را از دست داده است. حزب عدالت و توسعه؛ ترکیه دوران عثمانی و عظمت طلبی بورژوازی ترک را نمایندگی می کند. اردوغان اگر مقایسه کنیم مثل احمدی نژاد پوپولیست است و بعنوان نماینده منافع مردم ترکیه و مدافع عظمت طلبی بورژوازی ناسیونالیست ترک ظاهر می شود. یکی کورش کبیر را ستایش می کند و این دیگری عثمانی قدیم را... می خواهم بگویم که در طیف بورژوازی ترکیه اتفاقی افتاده است که نمی توان بخشی از بورژوازی را کمالیست و سکولار و بخش دیگر را اسلامی نامید که گویا جنگ و کشمکش بر سر این مسایل است. این وضعیت جدید را باید به گونه دیگری توضیح داد.

مرضیه دانایی:من اسم این را می گذارم کودتای اردوغان. در واقع اینکه این کودتا یک کودتای نافرجام و ناموفقی بود شانس این را من یک درصد می دانم و حتی اگر یک درصد این فرضیه درست باشد دقیقا مثل این است که ما بگوییم که 25 مرداد در ایران کودتا شد و نه 28 مرداد. اگر ما کاری که مصدق کرد را بخواهیم کودتا بنامیم و نه کاری که شاه کرد؛ اردوغان در حال انجام کاری است که از قبل تصمیم آن را گرفته بود. من فکر می کنم که باید به قضیه اینگونه نگاه کرد که که ارتباط مفهومی بین وقایعی که در حال رخ دادن است و همچنین همزمانی آنها و توالی آنها را باید در نظر بگیریم. قرار بود که این اتفاق روز جمعه شب تا شنبه صبح اتفاق بیفتد و قرار بود روز دوشنبه آخرین مرحله کودتا انجام گیرد که لیستی را از کسانی که قرار بود از ارتش حذف کند در دست داشت که این حذف کردن را از دو سال پیش آغاز کرده بود و قرار بود روز دوشنبه این لیست را به پارلمانی که قبلا یکدست کرده بود ببرد و مطمئن بود که پشتش را خالی نمی کنند. اما یک چیز همیشه برای حزب عدالت و توسعه بسیار مهم است و ان هم پوپولیسم است که همیشه از پایه حمایت شده است و مردم ترکیه نیز از اتفاق رخ داده خوشحال هستند. من در مورد روشنفکران و طبقه کارگر آگاه حرف نمی زنم چون بسیار در اقلیت هستند و اگر هم تعداد آنها زیاد باشد که نیست نمی توانند جایی از معادله را بگیرند و عوض بکنند. واقعا مردم از اینکه همه چیز یکدست می شود و احتمال کودتایی دیگر وجود ندارد خوشحال هستند و دوست دارند که حکومت حالت ثبات پیدا بکند و این اتفاق باعث آبروریزی شد که برای خود اردوغان حرمت و وقاری به بار آورد و او گفت که من جلوی آبروریزی را می گیرم. گفت، این ها می خواهند علیه دموکراسی گام بردارند و من می خواهم دموکراسی را برگردانم و در واقع بخش عمده ای از مردم را نیز با هم همسو کرد و این یک مساله است. مساله دیگر هم زمانی این اتفاق با تغییر قانون اساسی بود و مخالفان اپوزیسیون که به خط و نشان کشیدن روی آوردند و سه روز قبل از این اتفاق، حزب حرکت ملی یکی از بزرگترین تظاهرات را در سیواس سازمان داد که پلیس مجبور شد وارد عمل بشود و با اینها مقابله بکند و تمام گرگ های خاکستری به خیابان ها ریخته بودند و شعار ما نمی خواهیم قانون اساسی عوض بشود و دولت اردوغان دارد به سکولاریسم ضربه می زند و کلا ورق برگشت و اولین کسی که رفت و شخصا به دست بوسی اردوغان رفت رهبر

کمونیست ۲۱۰

حزب ،"دولت بغچه لی" بود و کلا شعارهای اعتراض آمیز تمام شد. می خواهم بگویم که مردم از سر ترس، از سر انتخاب بین بد ویدتر و از سر هر چیزی است در یک شوکی هستند که خیلی هم از این شوک ناراضی نیستند و احساس می کنند که اوضاع خیلی بهتر شده است. در واقع ترکیه از آن حالت حکومت نظامی که در طی سه سال گذشته حکمفرما بوده کاملا درآمده است و این وضعیت فوق العاده ای که اعلام شده است، به این وسیله می تواند فراتر از قانون اساسی عمل بکند و همچنین وجهه ارتش را که می توانست در اذهان مردم جلوی اردوغان را بگیرد به پایین کشید و در واقع به نوعی از کودتای اصلی نیز پیشگیری کرد. وپس فردایی بخواهد قانون اساسی را تغییر بدهد دیگر ارتشی نیست که به مخالفت با او جبهه بگیرد. همچنین لازم به ذکر است که بگویم خود اردوغان رهبری ستاد کل ارتش را نیز به عهده گرفته است و به نوعی می توان گفت قدرت کامل را به دست گرفته است ومی توان او را رهبر عثمانی ها نیز خطاب کرد. و برای سؤال دوم که طبقه کارگر در حال حاضر در کدام قسمت ایستاده است به نظر من بخش اعظم طبقه کارگر خوشحال و بخش آگاه این طبقه که حتی از طرفداران حزب عدالت و توسعه بخشی را با خود دارد، اعتماد خود را تا حدودی از احزاب بورژوایی موجود در پارلمان از دست داده اند و این یاس و نا امیدی را نیز در انتخاباتی که در دور دوم در ماه نوامبر اتفاق افتاد را نیز داشتند و تا میزانی میزان رأی ها نیز از طرف احزاب دیگر پایین آمده بود.

شاهین لطفی: من فکر می کنم که بعد از کودتا جامعه ترکیه خیلی قطبی تر می شود که شواهد دال بر این قضیه است که صفبندی های طبقاتی هم این مسأله را نشان می دهد و دیگر در این دوره ما شاهد حضور نمایشی احزاب در درون طبقه کارگر نیستیم. این نسل طبقه کارگر دو گونه مختلف از دولت ترکیه را تجربه کردند، که ما می دیدیم هرچه حزب جمهوری خواه خلق در انتخابات وعده می دهد و در واقع سوسیالیستی ترین برنامه ها را به طبقه کارگر پیشنهاد می دهد با این وصف باز هم طبقه کارگر ترکیه برای رای دادن به حزب جمهوری خواه خلق به پای صندوق های رای نمی روند و رای خود را به اردوغان می دهند و رای که به اردوغان داده می شود به معنای این نیست که اردوغان انتخاب ایده آل طبقه کارگر است، بخاطر این است که آلترناتیو دیگری در ترکیه برای طبقه کارگر وجود ندارد. ترجیح طبقه کارگر امنیت بیشتر است و در واقع سوریه ای نشدن و عراقیزه نشدن ترکیه است به همین خاطر رای خود را به اردوغان می دهد. در واقع من فکر می کنم که دوره جدید دوره شروع شدن مبارزات کارگری در ترکیه است بخاطر وضعیت تورمی که در ترکیه حاکم است، بخاطر افزایش مالیات بر مواد غذایی و همچنین مسأله بیمه در ترکیه. به همین دلیل فکر نمی کنم که خیلی راه هموار باشد برای بورژوازی ترکیه و اردوغان که برنامه های ننو لیبرالی خودش را به راحتی به پیش ببرد.

مظفر محمدی: سنت کمالیسم و ارتش قبل از اینکه بعنوان مدافع سکولاریسم در ترکیه تعریف شوند باید رگه ای از فاشیسم در ترکیه نامید. مردم ترکیه الان از گرگ های خاکستری می ترسند و شکست این کودتا به این ترس خاتمه داد. برخلاف عنوان رایج در میان بخشی از اپوزیسیون ترکیه؛ حزب عدالت و توسعه را نمیتوان یک حزب فاشیستی نامید. پوپولیست های اسلامی اند که ناسیونالیسم ترک و عظمت طلبی عثمانی را نمایندگی می کند. به نظر من عثمانی خواهی حزب اردوغان به همان اندازه اهمیت دارد که کورش کبیر برای ناسیونالیستهای ایرانی و نه بیشتر. اگر این تحول؛ ان چیزی را که مرضیه دانایی می گوید باعث شده باشد باید به فال نیک گرفت. اگر این باعث شده باشد که طبقه کارگر و مردم زحمتکش به احزاب بورژوایی بی اعتماد شده باشند این تحول خوبی است. تحولی که دیگر کمالیسم؛ سکولاریسمی که پرچمش دست ارتش باشد و یا حزب حاکم عدالتخواه که رفاه تأمین می کند؛ پوچ است.

از طرف دیگر اگر این اوضاع به نفع اردوغان و حزب عدالت و توسعه تمام شده باشد و به عنوان قهرمان دموکراسی وحق بجانب بیاید و هر غلطی

^[1]

میزگردی در باره تحولات ...

بخواهد بکند؛ این به ضرر است. چگونه باید طبقه کارگر و مردم ازادیخواه و سکولار و برابری طلب از این فرصت به نفع خود استفاده کنند و نگذارند اردوغان بعنوان قهرمان این تحولات ظاهر و معرفی شود؛ مساله ای است که باید در ادامه به آن بپردازیم.

دورنمای اوضاع در ترکیه

مظفر محمدی: در ترکیه بعد از کودتا جامعه قطبی تر میشود. فاشیسم تحت عنوان دفاع از سنت اتاتورک و قانون اساسی و سکولاریسم کاذب به حاشیه رانده می شود. طبقه کارگری که به آن بهانه ها بین احزاب تجزیه شده بود؛ به این احزاب بی اعتماد می شوند و نمی تواند مدت طولانی سرگردان و بی افق بماند. روندها اگر درست فهمیده شوند و توازن قوای جدید و رابطه احزاب با همدیگر درست دیده شود؛ به نفع طبقه کارگر است.

ببینید در دل تحولاتی در ترکیه که مولفه هایش را گفتیم کودتایی شد و شکست خورد. با هر ارزیابی که از کودتا داشته باشیم و دلیل آن هر چه بوده باشد؛ برای طبقه کارگر و کمونیسم جنگ و جدال جناح های مختلف بورژوازی با هم است. جنگ بر سر تقسیم قدرت و ثروت است و هیچ ربطی به منافع کارگران و مردم ترکیه ندارد. نه کودتاچیان مساله شان سکولاریسم و آزادیهای سیاسی و اجتماعی است و نه حزب حاکم و دولت اردوغان مساله شان دموکراسی و قانون است.

در ترکیه کنونی و آتی؛ احزاب سیاسی مجدداً باز تعریف می شوند. تعاریف قبلی و جایگاه هر کدام از این جناح ها و احزابشان تغییر کرده است. این اتفاقی است که، بخواهند یا نخواهند، افتاده است. از جمله حزب جمهوریخواه خلق و کمالیست های قدرتمند سابق و با پشتوانه ارتش و قانون اساسی و سنت های اتاتورکی وجود نخواهد داشت و بی معنی شده و این خاصیت را از دست داده است. حزب حرکت ملی و احزاب دیگر به نام کارگر؛ دیگر مثل سابق نمی توانند بخشهایی از طبقه کارگر را با خود داشته باشند. حزب دموکراتیک خلق با پشتوانه نیروی نظامی حزب کارگران کردستان (پ ک ک) هم نمی تواند به جنبش یکپارچه مردم کردستان متکی باشد و صاحب مساله کرد باشد. اکنون حزب عدالت و توسعه و دولت اردوغان؛ بخشی از این مردم را به حزب خود کشانده و بخصوص بخش مرفه و بورژوازی کرد را با حمایتهای مالی و تزریق سرمایه برای کسب و کارشان با خود همراه کرده است. مردم کردستان ترکیه هم از جنگ بی سرانجام و بی افق ناسیونالیسم کرد؛ خسته شده اند و دولت اردوغان را بر ناسیونالیست های شبیه فاشیست ترکیه در احزابی چون حزب جمهوری؛ ارتش و غیره ترجیح می دهند.

در سیاست خارجی هم اردوغانی که حامی بلامنازع داعش بود و سرنگونی بشار اسد را می خواست حالا به جبهه متحد علیه داعش برای بمباران شهر رقه پایتخت داعش پیوسته است. تا آبروی رقه را برگرداند که دیر شده است. با دخالت روسیه و ایران؛ سوریه سرنوشت دیگری خارج از حوزه نفوذ و قدرت اردوغان خواهد داشت.

در نتیجه این تحولات بورژوازی ترکیه با تضعیف ارتش و عبور از کمالیسم به طرف یک دست شدن و بیشتر در کنار هم زیستن و منفعت مشترک شان می رود. احزاب اصلی بورژوایی حول این منفعت مشترک به هم نزدیک می شوند. ترکیه دیگر با پدیده ارتش مدافع قانون اساسی روبرو نیست. قانون اساسی دست نخورده بماند یا تغییر کند؛ مساله ای به نام پاسداری ارتش از آن بی معنی شده است. این مساله عملاً کنار رفته است. قضیه گولن که حالا در بوق کرده اند؛ برای دولت اردوغان دیگر مساله جدی ای نیست. چیزی به نام جنبش اسلامی گولن با هویت حزبی و سازمانی و حتی جنبشی وجود ندارد. گولن خود یکی از بنیانگذاران جنبش اسلامی است که حزب عدالت و توسعه آن را نمایندگی می کند. چیزی که امروز در ترکیه به نام گولنیسم نام برده می شود جز شبکه ی سرمایه داران و بانکداران و شرکتها و بنیادهای مالی نیست. گولن از این طریق هم

طیفی از ژرنال ها و افسران ارتش ترکیه و قضات و مدیران ادارات را خریده است. تصفیه گولنی ها برای حزب عدالت و دولتش کار آسانی است. خود گولن و یا طرفدارانش؛ بجز بخشی از ارتشی های وسوسه شده و متوهم؛ ادعا و اشتباهی قدرت گیری را ندارند. هر تحرکی از جانب به اصطلاح گولنیست ها؛ رقابت با حزب عدالت به رهبری اردوغان و شرکایش است. گولن از دایره شراکت در قدرت و حتی به مرور زمان در ثروت و سرمایه گذاری کلان بیرون رفته است.حتی منفعت گولن و طرفدارانش در این است که با حزب عدالت و توسعه کنار بیایند تا بتوانند سرمایه ها و شرکت ها و نگاه های مالی شان را حفظ کنند. این ها حتی نقش اپوزیسیون را نمی توانند بازی کنند. حزب و دولت اردوغان در حال حاضر قدرت بدون رقیب صحنه سیاسی و اقتصادی ترکیه است.

صرفنظر از همه این ها و اگر فقط تحلیلگر و نظاره گر اوضاع نباشیم؛ باید با افق روشن سراغ جواب های روشن به وضعیت کنونی را گرفت و روی میز طبقه کارگر و جامعه ترکیه قرار داد. مخالفت امروز کارگران و مردم زحمتکش با کودتا صرفاً از ترس دولت و یا در تایید آن نیست. مردم ترکیه تا حالا از کودتا خیری ندیده اند و تکرار آن را مضر به حال جامعه شان می دانند. و این مثبت است.

در لایه های پایین طبقه کارگر؛ سوسیالیست ها و کمونیست ها کم نیستند. من فکر می کنم در دل این تحولات ما طبقه کارگر با تجربه تر و بالغ شده تری را خواهیم داشت. طبقه ای که همه احزاب چپ و راست را دیده و زمانی طولانی را در حمایت از این و آن و سیاهی لشکر این و آن حزب بورژوایی بسر برده است. طبقه کارگر امروز می داند که قدرت و ثروت دست حزبی است که باید جوابگوی جامعه باشد. طبقه ای که یقه این حزب و دولتش را می گیرد بدون اینکه چشم داشتی از ارتش یا احزاب بورژوایی اپوزیسیون داشته باشد.

شما گفتید که بعد از این تحولات اعتماد طبقه کارگر و زحمتکش به احزاب کم شده و یا از بین می رود. اگر این درست باشد کارگران کمونیست و کمونیست های کارگری باید به استقبالش بروند. دیگر ادامه رفتن هر بخش کارگری بدنبال احزاب بورژوایی قابل قبول نیست. طبقه کارگر باید به استقلال طبقاتیش و به منفعت طبقاتیش فکر کند.

اکنون جبهه ای از احزاب چپ و راست به نام جبهه علیه دیکتاتوری تشکیل شده است. این جبهه بندیها اگر طبقه کارگر را متوجه خودش کند و باز بخشی از طبقه کارگر پشت آن برود و سیاهی لشکر یا عامل فشار بخشی و جناحی از بورژوازی علیه جناح دیگر که در حاکمیت است شود؛ باز آتش همان آتش و کاسه همان کاسه قدیم است.

کامیار شعیب نژاد: اینجا مسئله فرد اردوغان نیست. شاید اردوغان تمایل زیادی برای مطرح شدن و باقی ماندن اسمش در ترکیه دارد چون ما دو دوره را می توانیم در ترکیه امروز مطرح کنیم. اولیش جمهوری ترکیه که بعد از فروپاشی امپراطوی عثمانی توسط اتاتورک ایجاد شد و دومی ترکیه نوینی که طی این ده سال با مدیریت اردوغان ایجاد شده و تبدیل به یکی از ۲۰ اقتصاد برتر جهان شده. ترکیه ای که زمانی وضعیتیش به مراتب بدتر از ایران بود. برای همین برای اردوغان به عنوان یک نیروی اسلام گرا خیلی مهم است که مهر هویتی جنبش اسلامی خودش را در تغییر وضعیت ترکیه بکوبد. یعنی اگر اسلام گرایی در ترکیه با فروپاشی عثمانی گفته میشد تمام شده، اما امروز دوباره ظهور کرده و توانسته دوباره اسم ترکیه را بعنوان یک قدرت نه فقط در منطقه که در دنیا باز هم مطرح کند.

ساختار حزب عدالت و توسعه در طی ۱۰ سال گذشته طوری عمل کرده و طوری قدرت اقتصادی را در ترکیه قبضه کرده که بخشهای دیگر بورژوازی را که تمایلی به این موج اسلامگرایی حزب نداشته یا به شکلی مجبور کرده با او همراه شود، پا حاشیه ای و ضعیف کرده و حتی متضرررش کند که به نوعی از ترکیه خارج شود. با وجودی که بخشی از مشکلات اقتصادی ترکیه طی این ۴ سال همین خارج شدن بخشی از بورژوازی ترکیه از ساختار اقتصادی بوده است. به این ترتیب احزاب دیگری هم که در ترکیه بودند بخاطر همین وضعیت تحت تاثیر قرار گرفته و انها هم در بخش اقتصادی قدرت خودشان

را از دست داده و ضعیفتر شده اند.

مرضیه دانایی:بورژوازی در ترکیه مجبور بود بر سر اختلافانش درترکیه به یک نتیجه ای برسد، یعنی طولانی شدن همراه با ناامن شدن وضعیت موجود که بخش اعظمی از این وضعیت حزب عدالت و توسعه در آن دست داشت یعنی تفرقه اندازی و نا آرامی نمایشی را در ترکیه درست بکند و حتی اگر این نا آرامی موجود بجای اینکه برای اردوغان بهایی داشته باشد، بیشتر سود داشت و آنها را به نقطه ای برسانند که در همه چیز شریک و یکپارچه بشوند و الان این اتفاق نیز افتاده است. قبل تر می شد این تصویر را دید که کم کم تبدیل شد به نق زدن ها و به عنوان نمونه در انتخابات آخر به صورت خیلی واضح هم تخلف انتخاباتی صورت گرفت و هم تقلب انتخاباتی. در خیلی از حوزه ها وشهرها این اتفاق افتاد. در واقع معادله به گونه ای چیده شده بود که اگر سه سال قبل عده ای بخاطر 4 عدد درخت به خیابان ها آمدند در این دوره هیچ حزبی به خاطر تخلف و تقلب در انتخابات اعتراضی نکرد که نه تنها این کار را نکردند بلکه به مردم گفتند که بپذیرید آنگونه که هست.در واقع می شد دید که به این نقطه می رسند و الان کاملاً در حال یکپارچه شدن هستند و تقابلی که بین احزاب وجود دارد تا چه اندازه می تواند اصطکاک طولانی تر داشته باشد و به چه نقطه ای می رسد و به همین خاطر هم فکر نمی کنم که این معادلات را تغییری بدهد و همیشه این خطر احساس می شد که این روابطی که حزب جمهوری خواه خلق دارد از جمله ملاقات های مختلف با احزاب دیگر و همچنین با اتحادیه اروپا، الان دیگر برای اردوغان خطری وجود ندارد و از طرق دیگر احزاب به این وضعیت موجود راضی هستند. در واقع با توجه به حرف شاهین لطفی، حتی اگرحزب جمهوری خواه خلق بر سر کار بود باز هم در این برهه از این زمان این کار را می کرد و شاید به شکلی دیگر. و ممکن است اسم این را توتالیتزر شدن گذاشت، در واقع تمامیت خواه بودن، ولی اینها خیلی دموکراتیک رای آوردند و در واقع مردم از پایین آنها را نگه داشته اند. اما اینکه بخشی از طبقه کارگر که بخشی که آگاه تر است و حتی آن بخش از کرد که بخش کرد خودمانی تر می توان نامید و همیشه هوادار اردوغان بوده اند و همچنین پ ک ک اینها هنوز بیشترین لطمه را می زنند و هنوز که هنوزاست می بینیم که هیچ تغییری ایجاد نشده است و باید در این موقعیت تغییراتی در خودش به وجود می آورد که چه کار باید کرد ، آیا شکافی آنچنان هست که من بخواهم ادامه بدهم؟ این حرفی که شما زدید کاملاً صحیح است و واقعی که الان باید دوباره احزاب بنشینند، در واقع چه احزاب بورژوایی، چپ، سندیکاها همه و همه سکوت کرده اند و این نشان می دهد که نمی دانند شرایط موجود چیست و چه کاری باید انجام دهند و چه جهت گیری باید داشته باشند و کجا دنبال یک رهبر بگردند و به کجا خودشان را وصل بکنند و نمی خواهند هضم وضعیت موجود نیز باشند. به نظر من اینجا باید یک بازنگری بکنند در تعاریفی از موقعیت خود، از وضعیت موجود در کشور و در اتفاقاتی که می خواهند رقم بزنند. چون جامعه ترکیه با هر سطحی که دارد؛ چه از لحاظ آگاهی و چه از لحاظ دسترسی به امکانات همیشه یک جامعه در صحنه سیاسی بوده است و یک جامعه پاسیو نیست و نقش خودش را خوب ایفا می کند و هیچ وقت در ایفای نقش پاسیو نمی شود. در حال حاضر بخش عمده ای از این جامعه در حال سردرگمی است . بخش عمده ای که می خواهد تغییر کند. به نظر من چپ ها اگر خواستار تغییر دادن هستند باید این مساله را بدانند که چه مساله عمده ای وجود دارد که این مساله عمده بورژوازی یکدست و یکرنگ شده نه از لحاظ سیاسی یکدست شده ، از لحاظ منافع با هم کنار آمده نمی توانند که آن را برآورده بکند و همچنین پاسخ محکم و روشنی را بدهند و آنقدر که محیط باز است که شاید بتوانند بیشترین بخشی از آن طبقه که ضربه می خورد را به سمت خود بکشد. آیا بورژوازی در حال لطمه خوردن است؟ بله ، بخشی از آن در حال لطمه خوردن است. آیا خورده بورژوازی لطمه می خورد؟ نه خرده بورژوازی لطمه ای نمی خورد و خیلی هم خوشحال است و در واقع حتی بخشی از طبقه متوسط منباب اینکه حتی دستشویی ها رایگان شده است خوشحال هستند. در واقع بخش بزرگی از طبقه کارگر و حتی بورژوازی در وضعیتی هستند که صاحبی ندارند . بورژوازی که سر کار است رابطه خود را با بورژوازی ناراضی

بالاخره روشن خواهد کرد. پول های گولن بالاخره مقصدی خواهد داشت یا نه و سر این مساله شاید نشستند و گفتمانی انجام دادند مثل گفتمانی که با پ کا کا انجام دادند. در واقع طبقه کارگر این وسط باید که تکلیفش چه خواهد داشت. این ها اگر هشیار باشند این اتفاق را به فال نیک می گیرند که الان ما باید این حرف را بزنیم و بالاخره آن نقاب از روی صورت باغچه لی و وقریچدار اغلو برداشته شده است و به زودی همین مقدار وجه ای هم که دمیرتاش برای خود به دست آورده است از دست می رود و بخاطر اینکه نمی تواند پاسخ دهد.
دلیلی که نمی تواند پاسخ بدهد این است که این حزب یک حزب بورژوایی است؟ ولی پوپولیست است. یعنی در عین حالی که می خواهد بگوید خلق های تحت ستم من با شما هستم و همزمان نیز می خواهد منافع بورژوازی را هم تامین بکند که نماینده آن هم هست. در عین حال دچار تضاد شده است و نمیداند در کجا باید بایستد و به زودی آن هم جایگاه خودش را مشخص می کند و برای اینکه از دور بیرون نرود ولی به هر حال یک جایی کم می آورد واین نقاب نیز می افتد.

شاهین لطفی: من دوست دارم بیشتر در مورد طبقه کارگر در ترکیه حرف بزنم. چیزی که الان مشخص است و از مدل آکسیون هایی که در روز اول مه در ترکیه برگزار می شود می توان فهمید این است که احزاب مختلف چپ می آیند و شرکت می کنند و به صورت بسیار با شکوهی اول مه را برگزار می کنند و در چند دوره اخیر هم اردوغان به شدت مقابل آن ایستاده است و هر دوره ای به یک بهانه ای آن را غیر قانونی اعلام می کند و حتی اگر غیر قانونی اعلام نکند بطور مثال در استانبول نمی گذارد که کارگرها به مانند سنت دیرین مراسم به میدان تقسیم برده و آن را برگزار بکنند. ولی از شکل صفبندی هایی که در همان آکسیون خیابانی می توانیم ببینیم این است که از تیم فوتبال بشیکتاش گرفته تا احزاب مختلف چپ شرکت می کنند، بدون اینکه حتی ما بگوییم که یک کارگر اینجا ایستاده است. یعنی جملگی یا دانشجو هستند و یا کارمندهای این آکسیون ها و حتی استاد دانشگاه ها. در همه این صف ها می شود این را دید و تنها و تنها حزبی که می تواند کارگر را متحد بکند؛ همان حزب جمهوری خواه خلق است و آن صف، صف کارگری تری است و حتی کارگرها با لباس کار خود به این صفوف می آیند. البته لازم به ذکر است که بگویم بسیج کردن طبقه کارگر و هماهنگ کردن آن ها در روز اول مه به معنی کارگری بودن این حزب نیست بلکه در آن روز مشخص شیوه های بسیج کردن مردم وجود دارد که حزب جمهوری خواه خلق از آن به خوبی استفاده می کند و بهره می برد. در واقع این نگاه اکسیونی به مساله اول مه در ترکیه شکاف طبقه کارگر و احزاب کمونیست اش را به خوبی برای ما مشخص می کند که طبقه کارگر، در واقع کارگر کمونیست در دیسک حضور فعال پیدا می کنند و در احزاب کمونیستی عضو نمی شود و اگر هم باشد به صورت فردی است و به صورت متشکل نیست و این احزاب نمی توانند تاثیرات مثبتی را در جنبش کارگری بگذارند، به همین دلیل تحولات آینده طبقه کارگر در ترکیه به نظر من باز هم در غیاب کمونیست های طبقه کارگر صورت می گیرد و اگر تحولی صورت بگیرد، در واقع توسط بخشی از طبقه کارگر صورت می گیرد که در این احزاب عضو نیستند و یا این احزاب را نماینده خود نمی دانند. در واقع کمونیست ها از آن تحولی که در آینده ترکیه اتفاق می افتد، عقب هستند و همان اتفاقی که در ایران در حال رخ دادن است. جنبش کارگری در اعتراضات هدفمند عمل نمی کند ودر واقع جمهوری اسلامی را نیز ذره ای تکان نمیده که به خاطر غیاب کمونیست های آن طبقه است و این اتفاق نیز در ترکیه در حال تکرار است. در واقع تحولات به سمتی خواهد رفت که استیلای اتحادیه ها و سندیکاها شدید تر می شود و پیوندشان را با طبقه کارگر بیشتر خواهند کرد . آینده ترکیه بعد از این کودتا به نظر من حضور این سندیکاها و اتحادیه ها است و اگر کمونیست ها بتوانند خودشان را به این ها نزدیک تر بکنند تا اندازه ای می توانند بازی را ببرند و این را هم بدانیم بدون حضور کمونیست ها در جنبش طبقه کارگر؛ جنبش های اعتراضی و اجتماعی به سمت حاشیه می روند و در مقابل تحولات عقب می مانند. اسلامی ها و ملی گراهای ترک خیلی

←

میزگردی در باره تحولات ...

پاسیو نیستند در مقابل این تحولات، گروه ها و سازمان ها و دفتر خودشان را دارند و نزدیکی و دوری خودشان را با اردوغان تعریف کرده اند و کارخودشان را به پیش می برند، ولی اگر در این میان کمونیست ها بتوانند جنبش خود را سازمان بدهند به نظر من این جنبش اتفاق خواهد افتاد. دوره جدید دوره این تحولات است، ولی من فکر نمی کنم که حتی اعتراضات و اعتصابات کارگری در ترکیه رشد بکند، چون تضاد موجود این را تشدید خواهد کرد. طبقه کارگر با هر سیاست توسعه اردوغان روز به روز فقیرتر خواهد شد، تحت فشار قرار خواهد گرفت، اعتصاب می کند و این اعتصاب راه به جایی نخواهد برد و ترکیه را نمی‌تواند تکان بدهد. نمی‌تواند تهدید مهمی برای دولت اردوغان باشد. به همین دلیل در دوره جدید به نظر من کمونیستها وظایف سنگینی بر دوش دارند تا بتوانند تحولات را به سمتی ببرند که بشود اردوغان را تکان داد، بشود سرمایه داری را در ترکیه تکان داد. تنها با این فرمول است که می‌شود آینده مثبتی برای ترکیه دید.

مظفر محمدی: من چند نکته پراکنده دیگر را می‌گویم.

تحولات کنونی به نظر من قبل از کودتا شروع شده بود. در دوره انتخابات ها و تحولات منطقه و نقش دولت ترکیه و بی افقی که اردوغان داشت و دیدیم که زیاد ربطی به نفس کودتا ندارد. کودتا وضعیتی را فراهم کرد که این تحولات تسریع شود. در این اوضاع، که از خیلی وقت پیش ادامه داشت، جناح حاکم بورژوازی و دولت اردوغان که اقتصاد و سیاست را در قبضه داشت توانست موقعیتش را بیشتر تحکیم کند. در نتیجه نمی‌توان صف بندی جدید را در جامعه با بخش سکولار و بخش مذهبی تعریف کرد. گویا سکولارها کماکان با حزب جمهوری و ارتش و غیره سرجایشان هستند. این تمام شده است. الان هم سیاست و اقتصاد و هم ارتش دست بخشی از بورژوازی متمرکز شده است. در جمهوری اسلامی هم چنین است. بخش حاکم بورژوازی هم اقتصاد را هم ارتش و نیروهای نظامی و امنیتی و هم پارلمان و دستگاه قضایی را و دولت را در اختیار دارد. بقیه جواب ندارند. این بخش است که جواب دارد و به جامعه هم جوابگو است. من فکر نمی‌کنم در انتخابات بعدی هم احزاب اپوزیسیون کنونی مثل دور اول انتخابات ترکیه شانس پیشرفتی داشته و با رقیب جدی حزب عدالت و توسعه باشند. یا مولف شوند و مدعی قدرت. جواب سیاسی و اقتصادی ندارند. آلترناتیو نیستند. گولن راهی ندارد جز حفظ موقعیت اقتصادی اش و هدفی جز این ندارد که حزب اردوغان منافعش را بخاطر نیندازد و سرمایه اش کار کند و سود بگیرد. پوپولیسم احزاب دمکرات و چپ هم جواب نیست. اگر بود سریزا جواب می‌گرفت یا چاوز و غیره... حزب جمهوری که خود را سوسیال دمکرات می‌نامد نمی‌تواند اتحادیه های پشت سرش را نگه دارد. چون هیچوقت نه توانسته و نه خواسته است مبارزه اقتصادی مداومی با پشتوانه اتحادیه های کارگری ترکیه؛ به ثمر برساند و یا منشا رفاهיاتی برای طبقه کارگر باشد. چرا طبقه کارگر باید پشت این حزب بماند!

در کشورهای اروپایی؛ سنت قوی سوسیال دمکراسی نتوانسته است اتحادیه های کارگری را با خود نگه دارد. در کشوری مانند سوئد بخشی از کارگران با حزب محافظه کار رفته و بخشی هم حتی زیر پرچم نژاد پرستان و راسیست ها با شعار اخراج کارگران مهاجر و پناهندگان رفته است.

شما بهتر می‌دانید که کمونیسم در ترکیه غایب است. کمونیسم موجود بیربط به طبقه کارگر است. اگر کارگری بودن هم معیار بود خوب حزب جمهوريوخواه کمالیست از همه کارگری تر است و بخشی از اتحادیه های کارگری را با خود دارد. کمونیسم و سوسیالیسم موجود و بیربط به کارگر و یا کارگری بودن یک حزب بورژوایی و شبه فاشیستی هر دو مانع و مضر بحال مبارزه طبقاتی در ترکیه هستند. اگر در دور اول انتخابات اخیر این بخشهای بورژوایی هم که بخشا کارگران را با خود دارند به قدرت می‌رسیدند چیزی عاید طبقه کارگر نمی‌شد.

این که می‌گویم به این معنی نیست؛ در مدتی که گفته می‌شود دوره شکوفایی و رشد اقتصادی در ترکیه زمان حاکمیت دولت اردوغان است هم توانسته است نانی به سفره کارگر اضافه کند. در دوره شکوفایی قیمت نان که خوراک اصلی خانواده های کارگری و زحمتکشان است دوبرابر شده است. اما سرمایه داران ترکیه چه در طیف گولن و چه حول و حوش اردوغان و خانواده اش اکنون مولتی میلیاردرهای ترکیه هستند. در نتیجه مانده است طبقه کارگر که جواب سیاسی و مبارزاتی روشنی برای وضعیت کنونی در ترکیه داشته باشد و اعلام کند.

جواب چیست؟

اولین و فوری ترین کاری که باید انجام شود این است که طبقه کارگر بند نافش را با بورژوازی و احزابش ببرد. از دنباله روی و تبدیل شدن به سیاهی لشکر این و آن بخش بورژوازی ترکیه بپرهیزد. استقلال طبقاتی کارگران یک جواب تعیین کننده در جدال طبقاتی آتی ترکیه است. طبقه کارگر به نام خودش و نه این و آن حزب بورژوایی و ناسیونالیست و فاشیست و مذهبی و غیره حرف بزند. هیچکدام از این احزاب منفعت کارگر را نمایندگی نمی‌کنند همه رای کارگران و توده های میلیونی کارگر و زحمتکش را می‌خواهند تا به قدرت برسند. طبقه کارگر نمی‌تواند با این و آن جبهه تحت هر نامی هر روز به میدان تقسیم برود و از حزب حاکم بخواهد کوتاه بیاید و حق و منفعت برادران بورژوای کوچک تر و احزابشان را پایمال نکند. دعوی اینها ربطی به منافع طبقه کارگر ندارد. این یک جواب سیاسی است. مبارزه واقعی برای آزادی و رفاه و علیه استبداد و علیه دخالت مذهب و برای سکولاریسم و غیره بدون حضور مستقل طبقه کارگر به سرانجام نمی‌رسد. جناح های بورژوایی چه با هم و در اتحاد با هم و چه در رقابت با همدیگر هیچ کدام منفعت طبقه کارگر را نمایندگی نمی‌کنند.

اگر این جواب داده شود و اگر این اتفاق بیفتد؛ آنوقت مبارزه اقتصادی کارگران و مبارزه برای آزادی و رفاه و برابری سرجای واقعیش قرار می‌گیرد. وگرنه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر ترکیه تا به امروز فقط دستمایه سیاسی برای احزاب بورژوایی در رقابت با همدیگر بوده است. احزاب بورژوایی چپ و راست تاکنون نقشی در پیروزی مبارزه مداوم کارگران برای دستمزد بیشتر و بیمه بیکاری و غیره نداشته اند. و خواسته و نمی‌خواهند چنین نقشی را هم ایفا کنند....

احزاب بورژوایی خودشان را نگاه می‌کنند و ما هم می‌بینیم که حزبی که بیشترین کارگران را با خود داشته است امروز در مقابل اردوغان کرنش می‌کند و نشان می‌دهد که با هم بودندشان به نفع طبقه شان است. بقیه هم مرعوب و گیج شده اند.

طبقه کارگر هم باید به خودش برگردد و نگاه کند ببیند کجا ایستاده است. جای قبلی و در کنار یا پشت سر احزاب بورژوایی جای طبقه کارگر نیست. شایسته اش نیست. چیزی عایدش نکرده و نخواهد کرد. همانطوریکه احزاب بورژوایی به خودشان نگاه می‌کنند و جایشان را تعیین می‌کنند و یا تغییر می‌دهند. احزابی که تا دیروز شمشیر را ظاهرا علیه همدیگر از رو بسته بودند حالا متحد و متفق شده اند تا خطری تهدیدشان نکند.

جای امروز طبقه کارگر صف مستقل اش است. همین اتحادیه های کارگری موجود حتی بدون حزب کمونیستی کارگری شان اگر بخواهند با صف مستقل ظاهر شوند و تحولاتی در خود بوجود بیاورند یک گام بسیار مهم در پیشروی طبقه کارگر ترکیه است. اگر بتوانند ساختار بوروکراتیک کنونی را بشکنند و به اراده و دخالت مستقیم توده عظیم کارگران متکی باشند؛ اگر سنت مجامع عمومی کارگری و سنت شورایی را انتخاب کنند؛ هم در عرصه سیاست و هم مبارزه اقتصادی می‌توانند بورژوازی را به عقب بنشانند. اگر مبارزه علیه دخالت مذهب و شریعت است؛ اگر دفاع از جامعه سکولار است؛ اگر دفاع از حقوق زن است؛ اگر حل مساله کرد و ستم ملی است ... اگر ممانعت از دخالت دولت در جنگ های منطقه ای و دفاع از ارتجاع است...جز با این تحول یعنی صف مستقل و طبقاتی کارگران ممکن نیست. در دل این تحول است که طبقه کارگر به ضرورت تحزب کمونیستی کارگری اش پی می‌برد.

تجارب و سنت مبارزات رادیکال کارگری و سنت تشکل کارگری و اتحادیه ای ... در طبقه

کارگر ترکیه بسیار قوی است. این نقطه قدرت طبقه کارگر ترکیه است به شرطی که این پتانسیل در خدمت صف مستقل طبقاتی خودشان باشد و به جیب جناحهای مختلف بورژوازی نرود.

متأسفانه جریانات به نام کمونیسم و سوسیالیسم و استالینیسم و تروتسکیسم و آنارشیسیم و مائوئیسم و غیره با هر اندازه دوز کمونیستی و مارکسیستی نمی‌توانند این تحول در صفوف طبقه کارگر را نمایندگی کنند یا به آن کمکی برسانند. اینها گروه فشار و در حاشیه جامعه هستند و می‌مانند. نگاه جامعه به طبقه کارگر و کارگران کمونیست و سوسیالیست درون طبقه کارگر است که این تحول را به انجام برسانند. این چشم انداز که خود بخود این تحول صورت خواهد گرفت توهمی بیش نیست. این کار کارگران کمونیست و کمونیست های کارگری است. کار کمیته های کمونیستی کارخانه ها و مراکز صنعتی و بزرگ و کوچک است. کار کارگران کمونیستی است که در دل این تحولات نه تنها صف مستقل کارگری و پرولتری طبقه شان را در جدال های سیاسی و اجتماعی تامین و تضمین می‌کنند؛ نه تنها مبارزه اقتصادی و رفاهی طبقه کارگر را به پیروزیهایی می‌رسانند؛ بلکه خشت های تحزب کمونیستی کارگران و حزب طبقه کارگر را روی هم می‌گذارند.

درنتیجه و اگر خلاصه بگویم؛ جواب طبقه کارگر آگاه به اوضاع کنونی چند مساله محوری است:

۱- استقلال سیاسی؛ سازمانی وطبقاتی سازمان های کارگری از بورژوازی و احزابشان

۲- تغییر ساختار بوروکراتیک اتحادیه های کارگری موجود با دخالت و عمل مستقیم توده کارگران

۳- احیای سنت مجامع عمومی؛ سنت شورایی کارگری در جنبش طبقه کارگر

۴- اتحاد صفوف کارگران کمونیست و سوسیالیست در کمیته های کمونیستی و بنیان نهادن پایه های تحزب کمونیستی طبقه کارگر

متأسفانه در سنت تا کنونی طبقه کارگر؛ این چشم انداز وجود ندارد واین تحولی نیست که خودبخود اتفاق بیفتد. باید کمونیستهای طبقه کارگر عروج کنند و ساختار بوروکراتیک اتحادیه را تغییردهند. دمکراتیکش کنند؛ جمعیش کنند؛ متکی به مجمع عمومی کارگران کنند و در دل یک مبارزه اقتصادی و سیاسی حزب سیاسی شان را بسازند. با این تحول دیگر حزب اردوغان و دولتش نمی‌توانند جلو میتینگ و اعتراض کارگر در میدان تقسیم را بگیرد. می‌توانند جلو حزب جمهوری یا آنارشیزست ها را بگیرند و انها را با گاز اشک آور فراری بدهند، ولی کارگر متشکل و تجمع ده هزار نفریشان را نمی‌توانند با تهدید به خانه بفرستند. طبقه کارگر ترکیه بر خلاف کشوری مثل ایران تجارب و سنت تشکل توده ای و اتحادیه های کارگری نیرومند را دارد. اگر ساختار تا کنونی این تشکل ها شکسته شود و دخالت مستقیم توده کارگران تامین شود؛ طبقه کارگر گام بزرگی به جلو برداشته و این دست کمونیستهای طبقه کارگر را می‌بوسد.

جریانات بیرون از سوخت و ساز طبقه کارگر و بدون افق کارگری و کمونیستی که زیر دست و پای بورژوازی می‌لولند و در زمین آنها بازی می‌کنند و یا جنگ و گریز دارند و احزاب بورژوایی با پرچم ناسیونالیسم ترک چه سکولار و چه اسلامی... ربطی به طبقه کارگر ندارند.

ترکیه جدید از زاویه منفعت طبقه کارگر؛ باید نه ترکیه کمالیست و قدرت ژنرال ها؛ نه ترکیه برگشت به دوران عثمانی و نه ترکیه اسلامی حزب عدالت و توسعه باشد. ترکیه ای می‌تواند باشد که مبارزه طبقاتی بین دو طبقه اصلی جامعه یعنی پرولتاریا و بورژوازی تعیین کننده سرنوشت جامعه است. تعیین کننده حل مساله کرد است؛ تعیین کننده خاتمه دادن به جنگ طلبی و حمایت از ارتجاع در منطقه است و الی آخر.

کمونیست ها و طبقه کارگر یک بار و برای همیشه باید بازی در زمین بورژوازی را تمام کرده و بعنوان آلترناتیو جامعه و نه اپوزیسیون دولت بورژوازی بلکه بعنوان صاحب جامعه و مدعی قدرت سیاسی به میدان بیاید.

اگر بخواهم خلاصه کنم؛ در بعد سیاسی طبقه کارگر باید به این رسیده باشد که کمالیسم دیگر جواب نیست. ارتش و حافظ قانون اساسی و غیره پوچ است. انتظار اینکه اینها جامعه سکولار ترکیه را از تعرض اسلامیسم اردوغان و حزب عدالت

کمونیست ۲۱۰

نجات می‌دهند پوچ است. بورژوازی متحد تر میشود. بجز طبقه کارگر متحد هیچ کس عهده دار ممانعت از رشد و گسترش اسلامیسم در ترکیه نیست. اگر طبقه کارگر میدان دار نباشد اسلام معتدل حزب عدالت تعرضش را به حقوق زن و کارگر و انسان جامعه شدت می‌بخشد. ترکیه ممکن است جمهوری اسلامی ایران نشود؛ اما در همین حد فشار بر زنان و جوانان و گسترش حجاب و پیشروی ارتجاع هم سمی است که مدام به جامعه تزریق می‌شود. فقط طبقه کارگر می‌تواند جلو این تعرض را بگیرد.

اگر کارگران کمونیست و بخش آگاه طبقه کارگر بپذیرد که جناح های مختلف بورژوازی به هم نزدیک تر شده و با هم متحدتر ظاهر می‌شوند؛ پس باید طبقه کارگر حسابش را از این طبقه متخاصم خود جدا کند؛ این اولین درس و تجربه تحولات اخیر در ترکیه برای طبقه کارگر است.

دوم اینکه طبقه کارگر با افق جدید و استقلال طبقاتی و اتحاد بیشتر سراغ مبارزه اقتصادی اش می‌رود. بورژوازی حاکم به رهبری حزب اردوغان مدعی است که اقتصاد رشد کرده و سرمایه خیلی زیاد است که هست؛ خوب طبقه کارگر می‌پرسد؛ از این رشد و شکوفایی اقتصاد بورژواها چه سهمی به من رسیده یا می‌رسد. چرا زندگی من بهتر نشده. چرا نان دو برابر گران تر شده. این است سهم من از رشد اقتصادی شما؟! اردوغان و شرکایش مولتی میلیاردر شده اند. گولنی ها هم همینطور. فساد از سر و رویشان می‌بارد. مبارزه اقتصادی کارگران برای رفاهیات مطالبه کرور کرور ثروت جامعه است که به جیب اقلیتی مفتخور رفته و می‌رود. مطالبه دستمزد بالاتر؛ ساعت کار کم تر؛ بیمه بیکاری مکفی به همه بیکاران کشور؛ مسکن مناسب و غیره .

این ها جواب سیاسی طبقه کارگر در قبال وضع موجود در ترکیه است.

آخرین مساله ای که لازم به یادآوری است؛ تشکیل جبهه ای از احزاب و جریانات چپ و راست در مقابل حزب حاکم و دولت اردوغان است. متأسفانه بخشی از اتحادیه ها هم به این جبهه پیوسته اند. در یک کلام باید گفت که ادغام کارگران و اتحادیه های کارگری در جبهه ای با سیاستهای بورژوایی؛ در مقابل حزب حاکم عدالت به رهبری اردوغان برای طبقه کارگر یک نوع خودکشی است. جبهه کنونی با شرکت احزاب بورژوایی اپوزیسیون؛ مطالبات همیشگی شان را کپی کرده و خواست لغو حالت فوق العاده را به آن افزوده اند. اما نه این ترکیب اجتماعی بورژوایی و نه پلاتفرم شان ربطی به منافع مستقل طبقه کارگر ندارد.

معنی دخالت سیاسی طبقه کارگر امروز جز این نیست که من؛ راهم را از احزاب بورژوایی ترکیه جدا می‌کنم و استقلال طبقاتیم را تامین می‌کنم. این مهم ترین و فوری ترین جواب سیاسی طبقه کارگر است. مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی طبقه کارگر بدون این تحول به نتیجه نمی‌رسد. این جدا شدن و استقلال طبقاتی؛ محور هرگونه پیشروی امروز و آینده است.

در درون خود طبقه کارگر هم ساختار بوروکراتیک و فاسد اتحادیه ها باید درهم شکسته شود. حساب رهبران فاسد اتحادیه های کارگری را باید از رهبران عملی و کارگران سوسیالیست و کمونیست صفوف طبقه کارگر جدا کرد. اینها جیره خواران احزاب بورژوایی برای کشاندن اتحادیه ها پشت این و آن حزب بورژوایی است. تنها با مشاهده تا کمر خم شدن رهبر حزب جمهوری خواه جلو اردوغان در روز کودتا باید رهبران اتحادیه های کارگری درسی باشد که بسیج و کشاندن کارگران به میتینگ های خیابانی زیر پرچم چنین احزابی و یا بردن به صف رای به نفع ان ها شرم آور است.

امروز و در دل این تحولات باید طبقه کارگر آگاه تر و بالغ تر شده باشد. باید به این نتیجه رسیده باشد که تنها در یک جدال طبقاتی بین طبقه کارگر و بورژوازی است که سرنوشت جامعه باید تعیین شود نه در میدان جدال جناح های بورژوایی با هم که تا این نظام برقرار است این جدال ها بر سر تقسیم قدرت و ثروت و کسب سود بیشتر بر گرده طبقه کارگر؛ ادامه خواهد داشت. طبقه کارگر سیاهی لشکر جدال جناح های مختلف بورژوازی نیست.

فرار از جواب

در خصوص "اکتشافاتی عمیق"

آسو فتوحی

تحركات نظامی اخیر حزب دمکرات در کردستان در میان جریانات اپوزسیون با سکوتی معنی دار روبرو شده است. تقریبا هیچ یک از احزاب سیاسی، به جز حزب حکمئیتست (خط رسمی) رسما در مورد این تحركات، در تائید یا نقد آن، در مورد تأثیرات آن بر مبارزه مردم حرفی نزده اند.

ما با علم به اینکه در غیاب تقابل جریانی چپ و رادیکال و کمونیستی، با تحركات نظامی اخیر حزب دمکرات جریانات راست پرو حکومتی روی مخاطرات این تحركات سرمایه گذاری کرده و میداناری خواهند کرد، تلاش میکنیم در مقابل تبدیل کردستان به میدان تاخت و تاز نیروهای قومی و مذهبی ارتجاعی، در مقابل کشیدن تقابلهای دولتهای ارتجاعی به کردستان، در مقابل میلیتاریزه کردن کردستان توسط جمهوری اسلامی و گسترش سرکوب، سدی ببندیم.

قطعا باید احزایی که سکوت کرده اند را به حرف آورد، اما کسی که برای سکوت و بی موضعی جریان خود به این اوضاع کلی گویی میکند، افاضات تئوریک ردیف میکند و مدال "نقد انتقادات ناپگیر" دیگران را به گردن می اندازد، را نباید بی جواب گذاشت. این نوشته جواب کوتاهی است به تلاش یکی از این افراد در تقدس بی موضعی و سکوت زیر پوشش لفاظی های تئوریک!

نوشته "درباره سیاست جدید حزب دمکرات" از سیاوش دانشور نمونه اعجاب انگیزی از کلی گویی برای فرار از موضع گیری روشن یا شاید هم دفاع شرمگینانه از هر تحرک نظامی به شرط تضعیف جمهوری اسلامی، است. نوشته ای که اتفاقا در مورد همه چیز هست جز تبیینی کمونیستی از سیاست جدید حزب دمکرات و سیاستی کمونیستی در مقابل آن.

سیاوش دانشور بسیار حکیمانه به تزهای کشافی دست یافته اند که بی انصافی است آن را مورد توجه قرار ندهیم. ظاهرا مسئله ای در این دنیا رخ داده و همه اشتباهی، نا دقیق و یا به قول خودش "غیر کنکرت" به آن پرداخته اند و سیاوش دانشور قصد دارد کنکرت به این مسئله بپردازد و آن هم مسئله تحركات نظامی حزب دمکرات کردستان ایران است.

ایشان تلاش نموده اند مسئله را فرموله کنند و مسائل را "سر جای خودش" قرار دهند و به این منظور فرمول "درگل ماندن ناسیونالیسم و فدارلیسم" را دوباره کشف میکنند و به آنالیز کردن مسئله در این چارچوب می پردازند. اجازه بدهید ما هم قدم به قدم با سیاوش دانشور پیش برویم و به تزهای ایشان بپردازیم.

۱- بن بست و استیصال ناسیونالیسم کرد و فدرالیسم

سیاوش دانشور قصد دارد مسئله بحران ناسیونالیسم را توضیح و اثبات کند. که فی النفسه مسئله درستی است. اما بدی ماجرا اینجاست که اولاً این "کشف جدید" ایشان قیلا طرح شده و از آن زمان تا کنون بارها و از جانب شخصیتهای سیاسی مختلف احزاب چپ و کمونیست مورد برسی قرار گرفته است. ثائیا قاعدتا کار کمونیستها این است که سیاستهای ناشی از این بن بست و استیصال را در هر دوره نشان دهند، بر مبنای آن سیاست جدید تعیین کنند، اگر لازم است هشدار بدهند و بالاخره در مقابل آن سد ببندند. کاری که سیاوش دانشور برعکس مصر است از آن فرار کند و زیر عناوینی چون "نقد پایه ای کمونیسم کارگری به ناسیونالیسم"، "نقد اجتماعی- طبقاتی و فکری- سیاسی از ناسیونالیسم" مخفی شود.

از دیدگاه آقای دانشور بررسی مسائل روز و نیروهای درگیر درآن، بررسی سیاست احزاب در هر دوره و نشان دادن ربط این سیاست به افق یا بی افقی هر جریانی مهم نیست، لازم نیست، زائد است، خرده انتقاد و سطحی است. برعکس باید برخورد "ریشه ای" کرد. برخورد "ریشه ای"



هم یعنی کلی بافی در مورد بن بستهای تاریخی آنها. در مورد حزب دمکرات هم به همین روش باید برخورد کرد و همه چیز را در بن بست ناسیونالیسم و بن بست فدرالیسم خلاصه کرد. سیاوش دانشور شاه کلید و شابلون بررسی مواضع سیاسی را در دست گرفته و هر مسئله ای پیش بیاید به قول خودش مستقل از بررسی روندهای سیاسی منطقه ای، آن را در ترازوی سنجش خود قرار داده و مشتی کلمات را بعنوان "کشفیات جدید" و "نقد پایه ای" به رشته تحریر در می آورد.

سیاوش دانشور به شکست آمریکا در عراق و بریاد رفتن رویاهای ضد انسانی فدرالیستها اشاره میکند. اما به سوالات ایجاد شده در این رابطه جواب نمی دهد. اینکه اگر این نیروها شکست خورده‌اند، امروز چه سیاست جدیدی را در پیش گرفته اند، اینکه اکنون کدام نیروها درعرصه سیاسی نقش آفرینی میکنند و کدام مولفه ها روی میز قرار دارند؟

ایشان در جایی دیگری به تاریخ سنت حزب دمکرات میپردازد و مینویسد :*"سیاست توجه مجدد به ایجاد سرپلهائی برای مذاکره با رژیم اسلامی و شرکت "کردها و سنی ها" در مضحکه انتخابات رژیم، ایجاد نهادهائی از آخوندهای مرتجع و مفتخور اسلامی در کردستان ایران، یا تحرک محدود نظامی که تلاش دارد تصویر یک اپوزیسیون مسلح را بدهد".* حتی "تاریخی تر" و "عمیقتر" به تاریخ شکستهای پی در پی ناسیونالیسم کرد، به افول آن پس از شکست "نظم نوین جهانی" و ... میپردازد و باز از جواب دادن به این سوال ساده که تحت چه شرایطی و چرا "ناسیونالیسم کرد در بن بست"، "شکست خورده" و "مستاصل" که دیروز در حال ایجاد سرپل رابطه با جمهوری اسلامی بود، روزی طرفدار حمله نظامی آمریکا به ایران میشود، روز دیگر طرفدار فدارلیسم قومی و امروز همان حزب در بن بست و مستاصل وارد جنگ مسلحانه میشود؟ چرا نیرویی که یک روز شعار شرکت در انتخابات برای "خدمت به ملت گُرد" را سر میدهد و روز دیگر آماده ایفای نقش در پروژه "نا آرام کردن" ایران است.

آقای دانشور باور کنید با کلی گویی نمی شود جواب بر زیر و بمی در نبض جامعه را داد. نمی‌شود با تکرار "ناسیونالیسم در بن بست است" آب پاکی بر همه جوانب مسئله و مواضع نیروهای درگیر ماجرا ریخت. بخصوص اگر مانند شما معتقد بود این ناسیونالیسم در بن بست و این تحرک حدکا از حمایت محافل ناسیونالیست و فدرالیست در کردستان و ایران برخوردار است. اما سیاوش دانشور بطور جدی از باز کردن گره کور ماجرا یعنی بررسی "روندهای سیاسی، بازیگران آن، نقش این بازیگران و هدف و نتیجه روندها" و موضع گیری روشن بر این مبنا امتناع میکند.

مگر میشود جواب جنبش سبز را فقط با شعار جمهوری اسلامی در بن بست بوده و هست، اینها تلاش میکنند خود را از بحران نجات دهند و داد؟ مگر روند تحولات بهار عربی و بازیگران آنرا با دو فرمول ساده میشد تمام کرد؟ مگر میشود به جای اعتراض به سرکوب و خفقان، به جای تلاش برای سازمان دادن مقابله ای اجتماعی با آن به "نقد ریشه ای" از هویت سرکوبگر جمهوری اسلامی مشغول شد و کسانیکه تلاش میکنند علاوه بر نشان دادن هویت سرکوبگر جمهوری اسلامی مبارزه ای فعال و بستن سدی جدی را در مقابل این سرکوبگری سازمان دهند به "کار سطحی" منتسب کرد؟ یک کلام در مورد چگونگی سد بستن در مقابل این سرکوب حرف نزنید و نام آنرا هم "نقدی پایه ای و متفاوت" بگذارید؟ کسی که مشغول "نقد عمیق و پایه ای" از حاکمیت بورژوازی است اما سیاست و موضع روشنی برای مقابله با آن ندارد اگر ریحی در کش نداشته باشد در بهترین حالت آکادمیستی

پاسیو است. "نقد تاریخی و مستند بن بست ناسیونالیسم کرد" آقای دانشور راه فرار ایشان و جریانشان از موضع گیری روشن در مورد بازتاب این بن بست در سیاست امروز حزب دمکرات و مخاطرات آن برای طبقه کارگر و مردم در کردستان، است.

زمانیکه احزاب ناسیونالیست کرد در کنار بخشی از نیروهای سیاسی در ایران افق خود را به حمله نظامی امریکا بستند، زمانیکه اعلام کردند "بعد از سوریه نوبت ایران است"، زمانیکه از محاصره اقتصادی مردم به بهانه ضدیت با جمهوری اسلامی دفاع کردند، ما کمونیستها تلاش کردیم با نقد، با زیر فشار گذاشتن آنها، با روشنگری آنها را منزوی کنیم و همزمان علیه شان سدی ببندیم.

اما "ناسیونالیسم در بن بست" عجب شاه کلیدی است. ظاهرا با این شاه کلید میشود به تحلیل در مورد نقش پ ک ک و جنگ آن با دمکرات، به موضع و رابطه دولت ترکیه و بارزانی، همزمان به مسئله هجری و عربستان و احتمالا به مسئله تحركات قومی تمام بخشهای ایران، پرداخت. شاید هم کل دنیا از نیروهای ی پ گ تا نیروی های جدید به میدان آمده شعب الثبعی و "عرب ها"، شکست پروژه‌های عربستان ترکیه و تغییر روند در ترکیه، موضع گیری های جدید و در دستور قرار گرفتن عملکردهای جدید از جانب بازیگران ریز و درشت در منطقه را همگی با این فرمول میشود روشن ساخت و قابل توضیح اند!

احتمالا با شاه کلید "مذهب افیون توده ها" است هم می شود قال قضیه مسئله تحركات مذهبی از داعش و القاعده و الشباب تا سلفی را کند و موضع نیروها و بده بستان ها و لابی های آن وسط هم "پیش پا افتاده" و "خرده انتقاد" هستند و "مایه تعجب" آقای دانشور نمی شوند.

گویا مسئله ناروشن بودن مقولات ناسیونالیسم، فدرالیسم، کمونیسم، پیشمرگانی، مبارزه در دل جامعه، طبقه کارگر، حق استفاده از اسلحه، و دوجین مفاهیم و الفاظ دیگر است! دست شما درد نکند همه منتظر به راه مانده بودیم شما بیائید و این مفاهیم را برای ما روشن کنید.

فرمول "شکست و در گل ماندن ناسیونالیسم" صحیح اما اکثفا کردن به همین فقط شانه خالی کردن از موضع گیری روشن است. نتیجه تمام نقد "عمیق و پایه ای" سیاوش دانشور از ناسیونالیسم در بن بست" محملی است برای موضع نگرفتن و سکوت در مقابل سیاست امروز حزب دمکرات بر متن همین بن بست.!

۲- همسویی احزاب ناسیونالیستی با دولتهای منطقه

سیاوش دانشور مینویسد: "ثائیا: قرار گرفتن این یا آن نیروی ناسیونالیست در معادلات منطقه ای و یا نزدیکی و گرفتن کمک مالی از یک کشور منطقه نیز ایدا جدید نیست. این تاریخ کل ناسیونالیسم کرد و بسیاری از نیروهای اپوزیسیون است. سیاست کمونیستها تامین استقلال سیاسی و مالی و "ملی" ناسیونالیست ها و بورژواها نیست".

ظاهرا بررسی و اعلام موضع دقیق و روشن و به موقع لازم نیست. رویدادهای روز دنیا برای ایشان نه جای عجب دارد، نه جدید اند، نه نیازی به تحلیل مشخص دارد، برعکس همگی یک فرمول واحد دارند. میشود با فرمولهای کلیشه ای و همیشگی به آنها پرداخت و ادعا کرد که جمعبندی حکیمانه و دقیقی بدست داده شده.

اما گفتن اینکه این همسویی "جدید نیست" به زبان ساده یعنی چرا شلوغ کرده اید! اتفاق جدیدی نیفتاده، این کار همیشگی این جریانات است. دیروز با امریکا همسو بودند و امروز با عربستان. حتما اینرا هم باید جزو "نقدهای" پایه ای و اجتماعی ایشان از ناسیونالیسم کرد گذاشت. سیاوش دانشور پشت تر "جدید نیست" مخفی میشود تا از همسویی امروز حزب دمکرات با یکی از این دولتهای مرتجع منطقه حرفی نزند. ایشان بدهکار هم هست که گویا جریاناتی که این همسویی را محکوم میکنند مشغول تلاش در تامین استقلال سیاسی و مالی و "ملی" ناسیونالیستها و بورژواها هستند! واقعا دست مریزاد. تردستی جالبی است!

کمونیستها هیچوقت به بهانه اینکه این ائتلافهای ارتجاعی "طبیعی است"، "همیشه بوده"، "جدید نیست" و توجیهاتی اینچینی از زیر تعین سیاست روشن شانه خالی نکرده اند. برعکس در هر دوره مخاطرات چنین همسویی هایی را برای جامعه و طبقه کارگر و مبارزه مردم برای آزادی و رفاه و سعادت را نشان داده اند.

این درجه از خونسردی آقای دانشور در مورد این همسویی ها را نباید انکار همسویی امروز حزب دمکرات با عربستان و یا تظهير این همسویی دانست؟

۳- مبارزه مسلحانه

سیاوش دانشور زیرکانه با اعلام اینکه سیاست در خاورمیانه نظامی شده است، با نوشتن در مورد "کمونیسم و مبارزه مسلحانه" و تکرار نقدهای عمومی به "سنت پیشمرگایه تی"، "اردوگاه نشینی"، باز از زیر این سوال که تحركات نظامی امروز حزب دمکرات در چه چارچوبی است نه تنها فرار میکند که آنرا توجیه میکند.

سیاوش دانشور باز هم به جای پرداختن به تحركات نظامی امروز حزب دمکرات، آسمان ریسمان میبافد که باید در مقابل "سنت پیشمرگایه تی" و "اردوگاه نشینی" مبارزه مسلحانه شهری را سازمان داد. ظاهرا نقد اینکه چه سیاستی بر این مبارزه مسلحانه حاکم است "خرده انتقاد" است و اگر حزب دمکرات به جای فرستادن واحد از مرزها به داخل ایران دست به سازماندهی مبارزه مسلحانه از شهرها میزد، اگر تشکیلات داخل حزب دمکرات یا هر حزب و سازمان دیگری با بسیج توده ای دست به مبارزه مسلحانه با سیاست امروز حزب دمکرات و در همین

سناریو و چارچوب میزد، سیاوش دانشور حرفی برای گفتن نداشت. سیاوش دانشور باز برای پوشاندن بی موضعی خود پشت نقد سنت مبارزه مسلحانه ناسیونالیستی و دفاع از مبارزه مسلحانه یا "حق مبارزه مسلحانه" مخفی میشود. ظاهرا از نظر ایشان حق مبارزه مسلحانه اتوماتیک هر مبارزه مسلحانه ای را برحق و قابل دفاع میکند.

جهت اطلاع آقای دانشور، صاحب مسئله یعنی مصطفی هجری طی مصاحبه ای رسما اعلام میکند که این عملیات ها را برای نا امن نشان دادن ایران و جلوگیری از سرمایه گذاری در آنجا در دستور گذاشته است! حزب دمکرات بر متن شکستهای تاکنونی اش، که آقای دانشور علاقه زیادی بر بررسی آن دارد، بر متن کور شدن افق رژیم چینج، در شکافهای منطقه مکان و موقعیت جدیدی را پیدا کرده. مکان و موقعیتی که سیاوش دانشور آنرا "جدید" نمیداند اما این مکان جدید یعنی سناریوی قومی و مذهبی کردن مبارزه طبقه کارگر و مردم محروم در ایران که قرار است سوت آغاز آنرا از کردستان و از طریق تحركات نظامی زد. از آقای دانشور باید پرسید این چه ربطی به حق استفاده از اسلحه در راستای منافع طبقه کارگر یا حفظ مدنیت جامعه، مقابله با نیروی قهریه حکومت یا هر نیروی ارتجاعی دیگر از طرف اپوزسیون مورد ادعای آقای دانشور دارد؟ باید پرسید حزب دمکراتی که به جامعه بربط شده، مشروعیت مبارزه مسلحانه در آن جامعه را از کجا می گیرد؟ سوال این است که امروز حزب دمکرات بازیگر کدام سناریو است؟ قطعا استفاده از اسلحه علیه جمهوری اسلامی و همچنین استفاده از اسلحه علیه هر جریانی که بخواهد امنیت و آزادی و جان مردم را به خطر بیندازد آزاد است اما به بهانه جنگ با حکومتی مستبد و در عمل پیش برد اهداف نیرویی کثیف تر از آن ممنوع است. کشاندن جنگ نظامی و اقتصادی ایران و عربستان به قیمت جان و مال مردم یک منطقه ممنوع است. آقای دانشور با هزار فرمولبندی تئوریک نمیتوانید این واقعیت را زیر فرش قایم کنید.

آقای دانشور آبا با این فرمول میشود در مورد تحركات نظامی سلفی ها و هر جریان قومی و مذهبی دیگری هم نظر داد؟ همانطور که شما نوشته اید که "بسیاری از جریانات اسلامی تا مغز استخوان مسلح هستند". جواب شما به این سناریو که این جریانات اسلامی تا دندان مسلح تحت شرایطی خاص، طبق سیاست یکی از قطبهای ارتجاعی در منطقه تصمیم به جنگ مسلحانه با حکومت ایران گرفتند و به اشاعه اسلام و کشتار و فعالیت مذهبی و مسلحانه دست بزنند، چیست؟ طبق تزهای شما باید گفت اولاً کسی نباید به این جریانات اتهام پول گرفتن بزند چون این سنت خیلی از جریانات سیاسی است. ثائیا همسویی اینها و بدتر مزدوری اینها جدید نیست و اینها هویتشان همین است در نتیجه مسئله را جدی نگیرد! ثالثاً چون مبارزه سیاسی در خاورمیانه نظامی شده و استفاده از اسلحه برحق است و اینها مخالف جمهوری اسلامی اند نمیشود به آنها انتقادی کرد. کافی است بگوئیم "اسلام افیون توده ها است" و مسئله حل است. قطعا آقای دانشور تحركات جریانات

←

پان ایرانیستها و معضل شاهزاده “لیبرال”

آذر مدرسی



ظاهرا گفت و گوی رضا پهلوی با شلدون ادلسون، مولتی میلیاردر یهودی-امریکایی، داغ سلطنت طلبان ناراضی از "شاهزاده" را تازه کرده و طی نامه ای آخرین اولتیماتوم خود برای خلع ید "پهلوی سوم" از مقام شاهی را رسماً اعلام کرده اند.

"خلع ید کنندگان" در پیام خود "در کمال شوربختی" اعلام کرده اند که "شاهزاده" شان از برآورده کردن وظیفه تاریخی خود یعنی دفاع از "چارچوب ملی ایران" کوتاهی کرده است. به جای "ایران یک کشور، یک ملت و یک ملیت" قائل به وجود ملیتهای مختلف در ایران است و از طرح فدرالیسم دفاع کرده، از جرایز سه گانه بعنوان ملک ایران و "خلیج پارس!" دفاع نکرده و خلاصه کلام اینکه برای پان ایرانیستهای از دور خارج شده و عهد عتیقی "شاهزاده" زیادی لیبرال است و بعضی وقتها هم "خائن"!

مستقل از جنبه فکاهی این "اولتیماتوم" در سنت سلطنت طلبان، دلایل این اولتیماتوم و معضل منتقدین با شاهزاده "خائن" و "لیبرال" و اساسا "لیبرال" شدن رضا پهلوی را باید در جای دیگری جستجو کرد.

ناسیونالیستهای پرو غرب و سلطنت طلبان شاید "شوربخت" ترین نیروها بعد از آشتی ایران با غرب و تخفیف کشمکش ها بودند. جریانی که روی "بحران هسته ای" و کشمکش میان ایران و غرب، روی پروژه "رژیم چینج" امریکا سرمایه

برخلاف پان ایرانیستهای دو آتشه و ابلهی که در

نوستالژی دوره آریامهر به سر میبرند، رضا پهلوی پراگماتیستی بدنیاال راهی برای به قدرت رساندن خود و جنبش اش میگردد. رضا پهلوی بعد از سالها پی برد جامعه ای که یکبار علیه نهاد سلطنت انقلاب کرده، جامعه ای که با انقلاب خود نه فقط شاه را خلع ید کرد که به کل این نهاد و ارزشهای آن نه گفت، جامعه ای که چپ و کمونیسم در آن ریشه عمیق و جدی دارد، را نمیتوان با خرنبلات و عرق پان ایرانیستی "خلیج پارس"، "خدا، شاه، میهن"، "تمامیت ارضی میهن"، و "ایران؛ یک کشور، یک ملت، یک ملیت" با خود همراه کرد و سناریوهای دیگری را در مقابل خود قرار داد.

رضا پهلوی همان دوره ای که پی برد نمیتوان رسماً و علناً از حمله نظامی امریکا به ایران دفاع کرد طرح رفتاندم و تشکیل شورای رهبری را پیش کشید، طرحی که ما پیش بینی شکست آنرا کرده بودیم. با سناریوی قومی کردن ایران از طرف امریکا و طرح فدرالیسم از جانب نیروهای قومی که مانند رضا پهلوی و طرفدارانشان به حمایت و دخالت امریکا چشم دوخته بودند، رضا پهلوی تلاش کرد با پیوستن به این طرح و "تضمین اجرای آن در فردای به قدرت رسیدن"، به اتورितه مافوق و سراسری در میان ناسیونالیستهای کرد و ترک و عرب و بلوچ بی افق تر از خود تبدیل شود. همان دوره پان ایرانیستهای دو آتشه ما شعورشان نرسید چرا "شاهزاده لیبرال" بعد از مالیدن پروژه رژیم چینج به فکر احیا سلطنت پهلوی با اتکا به حمایت نیروهای سیاسی قومی و ملی و ... است و دیگر اصراری بر "تمامیت راضی" ایران ندارد، امروز هم نمی فهمند چرا رضا پهلوی قبل از به قدرت رسیدن جنگ جزایر سه گانه را راه نمی اندازد، شعورشان نمیرسد که "شاهزاده" باید حمایت و دوستی رقبای جمهوری اسلامی در منطقه را چه امروز و چه در فردای هرچند دور و دست نیافتنی به قدرت رسیدن جلب کند.

رضا پهلوی، برعکس تصور طرفداران نادان

کمونیست ۲۱۰

خود، لیبرال نشده است. اتفاقا در کمال زیرکی و درایت خود را با اوضاع روز و سیاست هرچند پراگماتیستی امریکا منطبق میکند، حاضر است لیبرال شود، فدرالیستچی شود، طرفدار کرد و ترک و عرب و بلوچ شود، از طرفداری حمله نظامی به مخالف سرسخت آن تبدیل شود، اصلاً اصراری بر شاه شدن نداشته باشد، همه اینها بخشی از تلاش او برای رزرو کردن صندلی در سناریوهای محتمل غرب برای جایگزینی احتمالی رژیم است. رضا پهلوی به این امر واقف است که ایشان قرار نیست از طریق قیام، انقلاب و حتی رفتاندم و انتخاب مردم به قدرت برسد و تنها امکان به قدرت رسیدن او و این جریان، حمایت غرب و سناریوی آن برای "رژیم چینج" است. تمام معلق زندهای او ناشی از همین واقعیت است.

چند کلمه در مورد جنبه فکاهی و شاید هم نه چندان فکاهی مسئله. پان ایرانیستهای دو آتشه ما فراموش کرده اند که "شاهزاده" منتخب ایشان نیست، فراموش کرده اند رضا پهلوی بدلیل وجود "خون شاهنشاهی" در رگها ولیعهد شده است، فراموش کرده اند خلع ید بدون کودتای ارتش حرف مفت است، فراموش کرده اند مستقل از اینکه خلع ید کنندگان پرفسور و دکتر و استاد دانشگاه باشند، همگی در درجه اول "بنده خدا" بعد از آن "بنده شاه" اند، آنها بنا به تعریف رعایا و غلامان حلقه بگوش شاهنشاه و خانواده سلطنت اند و شانس آورده اند بساط سلطنت در ایران برپا نیست و "شاهزاده" شان "لیبرال" است وگرنه امروز گردن همگی را به جرم "خیانت به شاه و میهن" و کودتا علیه سلطنت، زده بودند.

پان ایرانیستهای دو آتشه ما اگر درایتی داشتند برای حفظ خودشان هم که شده پیمان خود را با "شاهزاده شان" نمی شکستند.

۳ سپتامبر ۲۰۱۶

فرار از ...

مذهبی و سایر جریانات قومی را با چنین خونسردی و "تعمقی" بررسی نمیکند. ایشان مثل بخش نیروهای سیاسی به "خلق کرد" و "مبارزات" آنها علیه رژیم و نتیجتاً احزاب آن بدهکاری تاریخی دارد. به همین دلیل به طور جدی از گفتن اینکه این تحركات نظامی، مانند جنگ نیابی دولتهای متخاصم در زمین سوریه که به قیمت فلاکت مردم آنجا تمام شده است، از گفتن اینکه این نوع مبارزه مسلحانه ماجراجویی و قمار سیاسی به قیمت خانه خرابی بخشی از جامعه است و باید مقابل آن ایستاد، فرار میکند.

هرچند این شیوه لاپوشانی بیجوابی سیاسی و ناروشنی موضع زیر پوشش مباحث تئوریک تردستی آشنایی است. اما این درجه بازی با مفاهیم کمونیسم از سر بی حرفی و بی جوابی به مسائل روز به سخره گرفتن فعالین، نیروهای سیاسی و هر انسان فهیمی در جامعه ایران است. اگر نوشته سیاوش دانشور را از "نقدهای عمیق و پایه ای" آن، از نقدهای عمومی و کلی از ناسیونالیسم کرد، بن بستهای آن و بتکانید تڑهای اصلی مطلب را کشف میکنید.

اینکه ناسیونالیسم کرد در بن بست است و احزاب ناسیونالیست کرد همیشه برای خروج از بن بست تلاش کرده اند و اینبار هم حزب دمکرات دنبال راهی برای انسجام تشکیلات خود است. اینکه احزاب ناسیونالیستی و سایر احزاب خیلی وقتها از دولتهای دیگر کمکهای مالی و نظامی دریافت کرده اند و این معضل جدیدی نیست. اینکه جمهوری اسلامی همیشه دنبال بهانه برای سرکوب است و نتیجتاً تحركات نظامی اخیر نقشی در میلناریزه شدن فضای کردستان ندارد. نتیجه اینکه چرا شلوغ میکنید؟ اتفاقی نیفتاده "ناسیونالیسم در بن بست مثل همیشه با یکی از دولتهای منطقه همسو شده" و تلاش میکند از بحران بیرون بیاید"، "مبارزه مسلحانه هم که حقانیت دارد فقط ای کاش حزب دمکرات به جای سنت پیشمرگایه تی از سنت مبارزه مسلحانه شهری استفاده میکرد!"

سیاوش دانشور حق دارد زمانیکه میگوید "کمونیست ها در قبال تحرك جدید حدکاء، مستقل از تحلیلهای مختلفی که میتوانند داشته باشند، باید این واقعیت را ببینند که دور جدیدی از بازی در متن بحران سیاسی در ایران و منطقه شروع شده است. این دوره جدید، اگر قرار است مانند دور قبلی مُهر کارگر و کمونیسم را برای دهه های متمادی بر جامعه کردستان بکوبد، نیازمند کمونیست هائی انقلابی و روشن بین است که جسارت و تصمیم های مهم آنها سیاست و تاریخ را شکل میدهد." اما قطعاً سیاوش دانشور و دوستانش جز این کمونیستهای روشن بین، انقلابی و کارگری نیستند.

۳۱-۰۸-۲۰۱۶

→

منصور حکمت

بیکاری: ده سالی که ایران را لرزاند!

به نقل از نشریه علیه بیکاری شماره ۱۹

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

مصطفی اسد پور

هنوز هم رسم است دوره های تاریخی با تحولات معینی اسم گذاری میشود. تحولاتی که زندگی مشترک مردم یک سرزمین را تحت تاثیر قرار میدهند. مشخص کردن چنین دوره هایی و هر گونه نام گذاری آنها همواره با لغزشها و ملاحظات همراه است. هیچ اما و اگر نمیتواند مانع بشود که ده ساله جاری در ایران را "دوره اسارت بیکاری یک ملت" نام نهاد: ده سالی که ایران را لرزاند! کمتر دوره را میتوان در تاریخ دنیا یافت یک پدیده با چنین سرعت و چنین عمقی زندگی مشترک یک ملت را در خود بلعیده باشد. مهر "بیکاری" بر دنیای سیاست و مناسبات طبقاتی، بر کشش و کوشش روزمره، بر باورها و امید و ناامیدی، بر زبان و ادبیات، بر ارزشهای فردی و اجتماعی حاکم بر جامعه ایران شگفت انگیز و غیر قابل انکار است.

هنوز هم در کتب اقتصاد درتوجیه مشقات حاصل از مناسبات سرمایه داری از "دستهای نامریی بازار" اسم برده میشود. قبل از اینکه کودک پنج ساله یک خانواده کارگری به این حکم بخندد، صف طولانی از صاحب منصبان، از وزرا و وکلا را ردیف میکند که برای بیکاری نقشه میریزند، قانون میاورند و میبرند، فخر میفروشند و با خونسردی در مقابل عواقب خاتمان برانداز آن شانه بالا میاندازند. این دهه برای آیندگان تاریخی است که سیمای سیاسی ایران از پلاتفرم دولتها و ارگانهای حکومتی تا تصویر مشترک عمومی مردم از خوشبختی به یکباره از هر گونه بلند پروازی تهی شده و به کف خیابانها سقوط میکند: یک شغل و نه بیشتر!

بیکاری برای بورژوازی در طول تاریخ فرصتی بوده که در جنگ زرگری میان احزاب درون خانوادگی در راه خواستهای طبقه کارگر سنگ اندازی کنند. گفته میشود بورژوازی از پدیده بیکاری برای خود یک نعمت میسازد. اینجا باید گفت "بیکاری" برای بورژوازی در ایران یک "معجزه" بوده است. در تاریخ سیاسی سی سال اخیر آن جامعه و در دل یک کشمکش حاد و بلاوقفه و چه بسا خونین در میان بالایی ها، اما یک وحدت نظر در میان بورژوازی ایران نضج پیدا کرده است. این وحدت نظر حول باز سازی اقتصادی ایران است که به آن عقلانی سازی نیروی کار نام داده اند و بیکار سازی هسته اصلی آن را شکل داده است. تاریخ مدرن ایران، درست از فردای انقلاب سال 57 در زیر سایه "بیکاری چیست؟ و راه حل آن کدام است؟" شکل گرفت. در آن جامعه از تندروان تا اصلاح طلبان، از رفسنجانی تا احمدی نژاد، از سبزها تا طایفه شریعتمداری، از آیت الله ها تا تکنوکراتها خرخره همدیگر را جویده اند؛ در عین حال هر یک به سهم خود در شکل گیری یک صف قدرتمند بورژوایی حول پاسخ مشترک به این سوال زیر بغل همدیگر را گرفته اند. آن روزی که "کارفرما هر وقت عشقش کشید، بتواند دُم کارگر را بگیرد و بیاندازد بیرون" رویای مشترک بورژوازی ایران است. تک تک کلمات این پلاتفرم را بخاطر بسپارید! ساختار لمپنانه این تقصیر کسی نیست. محترم ترین مقامات حکومت کارگران بیکار را "علاف" و تن پرور و مفت خور نامیده اند. در بندهای بعدی باید از اختیارات کارفرما گفت که هر وقت عشقش کشید دستمزد بپردازد، هر وقت عشقش کشید قوه قضائیه را شلاق بدست به جان کارگران اخراجی بیاندازد. یک پلاتفرم، یک معجزه که بر متن یک لجنزار



قانونی برای ثبت شکایات کارگران هرگز معین نگردید.

دوم، پروژه های کار آفرینی: این پدیده چیزی جز وادار ساختن یک جویای کار به کار مجانی نیست. جلوه حکم "دولت در خدمت منافع طبقه بورژوا" در قالب این پدیده به زمخت ترین و زنده ترین شکل خود بروز پیدا میکند. حتی برای یک عضو طبقه کارگر و دشمن حکومت سرمایه طرف شدن با وزیر کار در این هیبت "کسر شان" باید باشد! مطابق این طرح وزارت کار راسا با زور و با گرو گرفتن نان، یقه جویای کار نگون بخت را گرفته بدست کارفرما می سپارد، وزارت کار نظارت بر کیفیت کار و اساسا مجانی بودن آنرا راسا به انجام میرساند. وزارت کار رسما پیشرفتی "وعده استخدام در پایان پروسه" را بعهده میگیرد. و هر چند یکبار وزیر کار با نیش تا بناگوش باز برای خود و کارفرمایان بخاطر ایجاد فرصتهای شغلی طلب دعای طول عمر میکند. بر مبنای آمار دوایر کارآفرینی وزارت کار در استانهای مختلف سالانه قریب یک میلیون نفر در قالب این طرح بکار گرفته میشوند.

سوم، اختگی بیمه بیکاری: سال 1393 را میتوان سال پرتاب طرح بیمه بیکاری به سطل آشغال نامید. در آخرین ماههای ریاست جمهوری احمدی نژاد با حکم شورای نگهبان سقف پرداخت بیمه بیکاری بر اساس میزان پیش بینی شده در بودجه سالانه پرونده فکاهیات بیمه بیکاری در ایران بسته شد. با فرض اینکه همه مشمولین واقعا کارگر باشند کل تعداد دریافت کنندگان بیمه بیکاری از 230 هزار نفر فراتر نرفته است. وزیر کار هفته قبل آخرین آمار را 170 هزار نفر اعلام کرد. این رقم دربر گیرنده کمتر از 1 درصد کل بیکاران مطابق محاسبات دولتی است.

دوره ای که بورژوازی ایران خود را کشف کرد!

سه دهه اخیر و بخصوص دهه اخیر را باید بهترین و پر جوشش ترین دوره های تولید در تاریخ ایران محسوب کرد. در طی این سالها اساسا به یمن بیکاری و بی پناهی مطلق طبقه کارگر یک دور جدید از تولید در ایران براه افتاد. این دوره را باید از سیاه ترین فصول تاریخ سرمایه در ایران و جهان ثبت نمود. در این دوره نیروی کار تقریبا مجانی کارگر ایران و چهار میلیون کارگر افغانی در مشت سرمایه دار ایران قرار گرفت. مهمترین مشخصه این دوره نامحدود بودن نیروی کار در دسترس کارفرمایان است. میلیونها، ده میلیون، بیست میلیون، سی میلیون، چهل میلیون، زن یا مرد، کودک، با هر دستمزدی و یا بدون دستمزد، بدون هیچ حفاظی در اختیار کارفرمایان بوده است. در تاریخ توحش سرمایه نام ایران بعنوان خطه ای که در آن کشتن کارگر در محل کار بلامانع است، جاودانه خواهد ماند.

بناگهان تاریخ به عقب برگشت و "صنایع" فراموش شده رونق تازه پیدا کرد. بدون نیاز به یک چهار دیواری، بدون نیاز به بیل و کلنگ، بدون نیاز به یک کاغذ پاره قراردادی، بدون نیاز حتی به وعده دستمزد؛ میلیونها کارگر به جان معادن کار افتاده، گیاهان بیابانها، به جان آشغالدانی ها انداختند. مرگ، مرگ بر اثر بیکاری و گرسنگی محرک رونق "صنایعی" گردید که سود سرشاری را نصیب نسل جدید سرمایه داران ایران ساخت. مطابق محاسبات اداره آمار هر کس

۱۳

با دو ساعت کار در طول دو هفته گذشته، شاغل محسوب میشود! حق با اداره آمار است. شرایط کاری یک کارگر در ایران همینقدرمستقیم و تنگاتنگ با بیکاری گره خورده است.

نساجی ها و قالی بافی ها هر یک با یک تا دو میلیون کارگر باید به مثابه تقاطع میان دو پدیده مرکبار، از یک طرف بیکاری و از طرف دیگر کار شاقه، و بعنوان شاخص این دوره شکفتگی بورژوازی ایران ثبت کرد. از دهه دوم حکومت جمهوری اسلامی احیای نساجی ها با کمک مستقیم دولتی دهها هزار کارفرمای جدید در ایران متولد شد. آنچه که در ابتدا پروژه بازسازی صنایع ملی اسم گرفت خیلی سریع پرده از یک کلاشی مرکبار برداشت. در حالیکه موج تجمع کارگرانی که با ماهها و سالها دستمزد پرداخت نشده با گارد ویژه سرکوب گلاویز بود؛ کارفرمایان از فرش زمینهای کارخانه های مربوطه "پول مفت پارو کردند". این عبارت سر زبانها گویا است. اما پرونده این کلاشی بزرگ را باید با رسوایی تمام عیار همه کسانی که در سوگواری ورشکستگی نساجی ها دال بر" ناتوانی دولت در سازمان دادن اقتصاد" و "ایجاد فرصت های شغلی واقعی" در بوق کردند، بهم گره زد. عبارات مشعشع ذکر شده ستون فقرت فکری حاکم بر جامعه را نمایش میگذارد که هرگز نتوانست از زاویه استثمار کارگران در لابلای چرخ دنده های ماشین های ریسندگی خواهان تعطیلی فوری این مسخره بازی گانگستری گردد.

وضعیت صنعت فرشبافی از این بدتر است. با این تفاوت که این صنعت بر دوش یک میلیون انسان کماکان در گردش است. بکارگیری عبارت "صنعت" در تولیدات فرشهای دستباف یک طنز تاریخی است. "صنعت" با یک طنبن مثبت به استفاده از ماشین و کاهش درد و فرسودگی کارگران وجه تشابهی با تولیدات فرش که دقیقا به سیاق هزار سال پیش کار کودک و پشتهای خمیده را میطلبد، ندارد. دشمنی بورژوای ایرانی با بیمه بیکاری کاملا بجاست. با پیدا شدن کوچکترین اثری از بیمه بیکاری کل این "صنایع" دود شده و به هوا میرود. تار و پود این "صنعت" بوی خون میدهد. عشق مردم به این "صنعت" بیمار گونه است. چگونه میتوان بر شرایط دهشتناک نهفته بر تک تک بندهای این تولیدات چشم پوشید؟ به آتش کشیدن بیغوله های فرش بافی نشانه خوبی از اراده انسانها برای حکمرانی وجدان انسانی در آن جامعه است.

مصطفی اسد پور

نسل بی کار و بی افق

امار دقیقی از میزان بیکاری در ایران در دست نیست. بعضا به دلیل انواع مشاغل موقت و سیال تشخیص این کار دشوار است. اما عبارات "سیل و سونامی"، "غول" و یا امثال آن گواه یک بیکاری دست کم پنج تا هفت میلیون نفری و اساسا جوانان است. هیچ افقی برای اشتغال این جمعیت در دست نبوده و حتی در بهترین و خوشبینانه ترین روندهای سرمایه جهانی و داخلی وضعیت

مصطفی اسد پور

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

بیکاری: ...

از همین قرار خواهد ماند. این جمعیت، این نسل و بیکاری انها مهر ویژه خود را بر تحولات آن جامعه زده است. مشخصات این نسل چیست و کدام روندها را پیش روی جامعه قرار داده و میدهند باید مشغله طبقه کارگر تبدیل شود.

اول: بخش اصلی بیکاران نسل فعلی از تجربه کاری تا چه رسد به تجربه مبارزاتی کارگری برخوردار نیستند. حتی تماس و یا شرکت در شبکه های اعتراضی کارگری نیز در میان انها به سختی قابل مشاهده است.

دوم: این نسل بشت زنانه است. این جنبه به معنای نقاط قوت ویژه ای برای مبارزه طبقه کارگر است بخشا به دلیل ابعاد وسیع زنان در ترکیب جمعیتی آن و مهمتر اینکه بخش اصلی این زنان با افکار و انتظارات برابری طلبانه از قبل تحصیلات و تجربه کاری را با خود دارند.

سوم: این نسل جنگ خود را با جمهوری اسلامی هنوز شروع نکرده است. ترسی که در دل نسل های پیشین بر اثر سرکوب گسترده جنبش کارگری توسط حکومت لانه کرده است، در مورد این کارگران میدان عمل بسیار محدودتری دارد. حدس و گمان درباره آینده، و نتیجه تخمیر فکری و مبارزاتی این نسل هنوز زود است.

ده سال پیش رو: باز هم بیکاری و پایان ساتیمانتال طبقاتی

بقول مارکس انقلابات پرولتری " ... دشمن خود را گویی فقط برای آن بر زمین میکوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم هدفهای خویش آنقدر پس مینشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هر گونه راه بازگشت آنها را قطع کند...." این توصیف مارکس از انقلابات کارگری قرن نوزدهم است، اما شرح حال طبقه کارگر ایران در مقابل پدیده بیکاری است. غول بیکاری همه شیره توانایی و ظرفیتهای سازندگی یک طبقه را مکیده است. هیولای بیکاری مگر چقدر میتواند قد بر افرازد؟ بازار میلیونی کار کودکان و تن فروشی و جان کندن خانوادگی

بجای خود، مگر بازار دیگری جز فروش کلیه و خون و مغز استخوان هم میتواند آزمایش شود؟! طبقه کارگر در ایران در در مقابله با مصیبت بیکاری و در مقابل یک بورژوای هار با توسل به همه ذخایر توهم از "تولید ملی" تا "برجام" برای خود وقت خریده است. بعد از بازار گسترده "نذر و دعای بیکاری" و بعد از نسخه مناطق آزاد صنعتی، آیا توهم دیگری باقی است که طبقه کارگر بتواند با توسل به آن از نبرد تعیین کننده پس بنشیند؟

بیکاری یک هیولاست. جلوی چشمان همه است. رژه قربانیانش در مقابل پنجره ها پایان ندارد. عوارض آن خروار خروار از در و دیوار میبارد. زمانیکه در همسایگی، در سر هر چهار راه، با چرخاندن سر آدم های زنده و سرگذشت آنها در مقابل همگان قرار دارد، زمانیکه عاملین بیکاری خود در انعکاس این واقعیت در رسانه ها پیش افتاده اند، افشاگری دیگر از معنا تهی میشود.

مبارزه بر علیه بیکاری باید بر یک نقد بی پروا، تعرضی و طبقاتی کارگری در سطح کل جامعه متکی باشد. "بیکاری" بنا به تعبیر بورژوایی جامعه و حتی خود طبقه کارگر را کور و فلج کرده است. کار با مفهوم کارگری آن بعنوان ابزار شراکت انسانها در سازندگی و نه اسباب سودجویی سرمایه دار باید بجای سموم ضد کارگری فعلی قرار بگیرد. بدون یک افق سوسیالیستی مبارزه بر سر بیکاری به هیچ جا نمیرسد. بیکاری از صد سال پیش در دنیای حاضر حتی در چهارچوب جامعه سرمایه داری قابل حل بوده است. صد سال پیش در روسیه، هفتاد سال پیش در کشورهای اروپایی با بیمه بیکاری زندگی یک ملت یکباره از لجن زار مشابه ایران نجات داده شد. کاهش ساعت کار، دستمزد کافی و بیمه بیکاری بمثابه خواستههای فوری باید با آلترناتیو حکومت کارگری برای حل فوری مساله بیکاری همه گیر شود.

اتحاد کارگران شاغل و بیکار برای به کرسی نشاندن بیمه بیکاری مهمترین لازمه پیشرفت کارگران در این زمینه است. اما همزمان باید دو سوال مهم طبقه کارگر جهانی را در میان طبقه کارگر ایران زنده کرد: تشکیل یابی کارگران

بیکار و بعلاوه اهرمهای فشار بیکاران بر دولت. نشریه علیه بیکاری تلاشی در جهت پاسخ به این دو سوال است.

سالهای آتی دیگر نمیتواند جای "طلب حمایت قشر زحمتکش از حکومت مستضعفان پناه" و یا "افشای" فقر مردم فقیر و زحمتکش با پرونده

کمونیست ۲۱۰

کلفت کار و بعد بیکاری باشد.
سانتی مالیسم روشنفکر طبقه بالا و وعده های پوچ در مقابل طبقه کارگر در زمینه بیکاری بالاخره باید جواب قاطع بگیرد.

دهم اوت ۲۰۱۶

 	 	 	 	 	
علیه بیکاری					
www.a-bikari.com	شماره نوزدهم ۲۶ مرداد ۱۳۹۵				
مناطق آزاد صنعتی، کار و بیکاری در ایران	صفحه 2				
راه حل ما کارگران نابودی حکومت سرمایه است!					
راستی نمایندگان سرمایه از جان ما کارگران چه میخواهند؟ خط آخر "سود سرمایه" کجاست؟ بعد از دستمزدهای فکسنی زیر خط فقر (تازه اگر به موقع پرداخت بشود)، بعد از شرایط برده وار کار و در فقدان کوچکترین امنیت شغلی، مگر جایی برای عقب نشینی بیشتر کارگر باقی مانده است؟ هیچ کس به اندازه دولت با دقت و با ارقام و شواهد لازم بر اوضاع اسفناک زندگی طبقه کارگر خبر ندارد.	صفحه 7				
تعلق و تعصب طبقاتی کارگری	صفحه 9				
سنگ مفت. کارگر مفت	صفحه 11				
ادبیات کارگری					
دشمنی با کارگر در "رنالیسم کارگری" جدید	صفحه 17				
پاسخ به یک سوال	صفحه 13				
ده سالی که ایران را لرزاند					
سی سال پیش در روزهای انقلاب و پس از فرار شرکتهای خارجی، کارگران شرکت نفت در خوزستان با بکارگیری وسایل از کارافتاده قبلی، بخش اکتشاف و حفاری صنعت نفت را بازسازی کردند. خلاقیت و توانایی آن کارگران دنیا را شگفت زده کرد. سندیکای شرکت کنترل تولید را بتمامی در دستهای خود داشت. دخالت مستقیم کارگران در مراکز صنعتی بزرگ ایران سندی زنده بر توانایی بدون چون و چرای کارگران در گردش تولید بود. شوراهای کارگری در صدد اسکان مردم زحمتکش در صدها ساختمان خالی و صدها قصر بودند. تنها گوشه هایی از این تجربه کافی است هر کس و بیش از هر کس خود طبقه کارگر را متقاعد کند که رشد سرسام آور تکنیک میتواند به رفاه و سعادت مردم هم منجر گردد.	صفحه 14				

توطئه جمهوری اسلامی و همکاری دولت اقلیم

اخیرا جمهوری اسلامی به بهانه تحرکات نظامی حزب دمکرات کردستان ایران در منطقه، به بهانه دنبال کردن آنها در کردستان عراق و حفظ امنیت مرزها، علاوه بر گسترش دستگیری ها در شهرهای کردستان، با لشکرکشی و استقرار نیرو در مناطق مرزی کردستان ایران، میلیتاریزه کردن هر چه بیشتر این مناطق، مناطق مرزی و چندین روستا در کردستان عراق را نیز توپ باران کرده و خسارات زیادی به مردم محروم منطقه زده است. این لشکر کشی نیروهای رژیم و میلیتاریزه کردن کردستان عملا زندگی و معیشت بخش اعظم مردمی که در مناطق مرزی به شغل کوله بری اجناس مشغولند را غیر ممکن کرده است. حملات نظامی و توحش نیروهای رژیم تاکنون قربانیان زیادی از مردم کردستان عراق و ایران گرفته است.

در ادامه مذاکرات قبلی فرماندهان سپاه پاسداران و نمایندگان جمهوری اسلامی با اتحادیه میهنی، بارزانی و دولت اقلیم در ایران و پس از بمباران مناطق مرزی مجددا هیتی از جانب اتحادیه میهنی، به ریاست برهم صالح از مسئولین اصلی اتحادیه مینهی، و هیتی از جانب دولت اقلیم، به ریاست کریم سنجاری از جریان بارزانی، در تهران با علی شمخانی دبیر "شورای عالی امنیت ملی" دیدار کرده اند. در این دیدار ها نمایندگان جریان بارزانی و طالبانی و دولت اقلیم به جمهوری اسلامی تعهد داده اند که مانع حضور اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خاک ایران شوند. همزمان هم اتحادیه میهنی و هم جریان بارزانی احزاب اپوزیسیون جمهوری اسلامی در کردستان عراق را رسما ملاقات کرده و ممنوعیت هر نوع مبارزه مسلحانه و استفاده از خاک کردستان عراق علیه جمهوری اسلامی را به انها اعلام کرده اند.

مستقل از معامله و بند و بستهای تاریخی و همیشگی اقلیم کردستان عراق و احزاب بارزانی، طالبانی و گوران و اسلامپها با جمهوری اسلامی، قلدری و شاخ و شانه کشیدن جمهوری اسلامی در این دوره هشدار دهنده است. گوش به فرمان بودن احزاب ناسیونالیست کرد به دولتهای منطقه و مشخصا ترکیه و جمهوری اسلامی، طبیعتا یک پای این ماجرا است. با اتکا به این همکاری احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق و دولت اقلیم است که جمهوری اسلامی جرات میکند قلدرمنشانه دست به تهدید نیروهای اپوزیسیون مسنقر در خاک کردستان عراق زده و رسما اعلام کند که این نیروها هر جا باشند در امان نخواهند بود. همزمان بیشرمانه اعلام کنند از بمباران روستاهای مناطق مرزی، از به خاک و خون کشیدن زندگی مردم بیگناه منطقه ابایی ندارند.

حزب حکمتیست (خط رسمی) توحش جمهوری اسلامی، حمله به مردم محروم کردستان عراق و توپ و خمپاره باران آنها، لشکر کشی به مناطق مرزی ایران و میلیاریزه کردن این مناطق و همزمان تهدید نیروهای اپوزیسیون در کردستان عراق را محکوم کرده و یکبار دیگر مخاطرات بند و بست و معامله هر روزه احزاب ناسیونالیست کرد در اقلیم کردستان با دولتهای مرتجع منطقه از اسرائیل و عربستان و قطر تا ترکیه و ایران، تأثیرات این بند وبستها بر فضای کردستان ایران و زندگی مردم، بر موقعیت اپوزیسیون جمهوری اسلامی در کردستان عراق، نگرانی خود از سرنوشت اپوزیسیون جمهوری اسلامی و خطر معامله و بند و بست احزاب ناسیونالیست کرد و جریانات اسلامی که همگی در دولت اقلیم کردستان جمع شده اند با جمهوری اسلامی را گوشزد میکند.

دولت اقلیم و احزاب ناسیونالیست کرد در عراق در کنار جمهوری اسلامی مسئول هر توطئه و جنایتی علیه مردم بیگناه و علیه نیروهای اپوزیسیون ایرانی در خاک عراق است.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی)

۲۰ اوت ۲۰۱۶



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری –
حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: سپیده آژند

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب, شبوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

کشور حزب حکمتیست

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۹۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۹۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی : تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سویس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

نورنوو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،
دوشنبه ها منتشر می شود(حکمتیست را بخوانید)
www.hekmatist.com

فاشیسم در لباس "مبارزه" با داعش

در حاشیه جنایات دولت ترکیه در سوریه

اخیرا دولت ترکیه در تبانی با امریکا، روسیه، جمهوری اسلامی، سوریه و داعش، دست به اقدامات فاشیستی بر ضد مناطق تحت کنترل حزب اتحاد دمکراتیک سوریه زده است. لشکر کشی رسمی و مستقیم دولت ترکیه به کردستان سوریه، اشغال مناطقی و بمباران بخشی از کانتونهای کردستان سوریه و حمله به مردم زحمتکش و قلدری و عربده کشی با پرچم "مبارزه" با داعش از این قبیل است.

چرخش دولت ترکیه از حمایت بی دریغ از داعش و تقابل با اسد در راستای منافع بورژوازی غرب، به سیاست نزدیکی به مثلث روسیه- ایران- سوریه، از طرفی برای جبران ناکامیهای خود در خاورمیانه و از طرف دیگر، برای پاسخگویی به معضلات درونی ترکیه و از جمله برای مقابله با "معضل کرد" در خود ترکیه و احزاب کرد در سوریه است.

روشن بود که نه ترکیه، نه ایران و نه سوریه وجود یک حاکمیت "کردی" در سوریه را تحمل نخواهند کرد.

ترکیه بعنوان یکی از اعضا ناتو، در مقابل پایان دادن به موشدوانی علیه مثلث روسیه- ایران- سوریه، چک سفید مشروعیت حمله به مناطق تحت حاکمیت حزب اتحاد دمکراتیک سوریه را گرفت و امروز به نام مقابله با داعش دست به بمباران این مناطق میزند.

دولت فاشیست اردوغان در تمام این دوره علاوه بر حملات وحشیانه به مناطق کردنشین در خود ترکیه، علاوه بر بمباران و دستگیری و میلیتاریزه کردن محل کار و زندگی مردم محروم، از هیچ توطئه ای علیه مناطق کردستان سوریه و مشخصا کانتونهای کوبانی و جزیره و عفرین و کل مناطق شمال سوریه کوتاهی نکرده است. کانتونهایی که علیه ائتلاف ترکیه-عربستان- داعش، و حمله به این مناطق جانانه مقاومت کردند و آنرا عقب راندند، امروز به بهانه داعش مورد حمله وحشیانه نظامی ترکیه قرار گرفته اند. توطئه امروز ترکیه علیه مردمی است که دیروز قربانی ائتلاف داعش، ترکیه، غرب، علیه اسد بودند و امروز قربانی ائتلاف روسیه، ایران، ترکیه و اسد و توافقات آنها با غرب می شوند.

دخالتهای نظامی ترکیه در این مناطق و حمله به کردستان عراق در گذشته به بهانه "دفاع از مرزهای خود"، در هم پیمانی و همکاری نزدیک با جریان بارزانی و داعش، همچنین همکاری امروز حزب بارزانی با دولت ترکیه در حمله به حزب دمکراتیک سوریه و بمباران مناطق تحت کنترل این حزب، بر کسی پوشیده نیست. جای توجه است که در کل این تاریخ چه قبل از عروج داعش، چه دوره همکاری با آن و چه اکنون دولت اردوغان حمایت رسمی و غیر رسمی متحد خود، جریان بارزانی را با خود داشته است. جریان بارزانی شاید بدنام ترین، کثیف ترین و مرتجع ترین حزب ناسیونالیسم کرد در منطقه است و همکاری امروز این جریان با دولت ترکیه را باید به توطئه های دیگر این حزب علیه مردم کردستان اضافه کرد.

عاملین اصلی نابسامانی خاورمیانه و زندگی سیاهی که به مردم سوریه تحمیل شده است دولت ترکیه به همراه سایر دولتهای مرتجع منطقه از عربستان و قطر تا ایران و از دولتهای غربی تا روسیه و در راس کل آنها دولت آمریکا، است. امروز در سوریه "جنگ داخلی" موجود نیست. جنگ امروز در سوریه جنگ همین دول و نیروهای ارتجاعی است که زندگی میلیونها انسان را به تباهی کشیده است.

حزب حکمتیست (خط رسمی) توطئه مشترک نیروهای ارتجاعی علیه مردم و احزاب سیاسی مناطق کرد نشین سوریه و حمله نظامی دولت ترکیه به این منطقه را که تا کنون به مقابله جدی با داعش پرداخته اند، را محکوم میکند.

بازگشت امنیت به خاورمیانه و خاتمه دادن به توحش و جنایاتی که به مردم محروم منطقه تحمیل شده است، در گرو کوتاه کردن دست دولتهای امپریالیستی، دولت ها و احزاب و گروههای مرتجع منطقه از ترکیه، عربستان، قطر، اسرائیل و ایران تا آدمکشان داعش و ارتش آزاد سوریه است.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی)

اول سپتامبر ۲۰۱۶

زنده باد سوسیالیسم